

خطی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۷۴۱۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب رساله رطبه

مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۱۷۴۱۴



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۸۵۷۹



۱۷۴۱۴
۲۰۸۵۷۹

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب رساله در طب

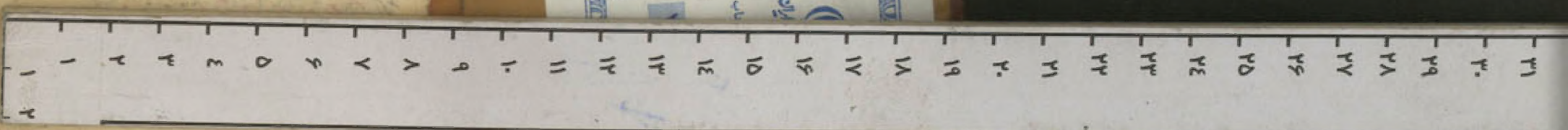
مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۱۷۴۱۴



۱۷۴۱۴
۲۰۱۵۷۹



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب رساله در منطق

مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۱۷۴۱۴



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۸۵۷۹



۱۷۴۱۴
۲۰۸۵۷۹

نویسند

بیمه

بیمه

بیمه

سرب از زیر

بیمه گوید که او سرد و خشک اگر با سیکی و روغن زیت
بر سنگ بیند بر آس مقدس کنند بار چند این حال را
چون از گرم بود نیک باشد و اگر باره تنگ کرده بر پشت
بندند و شربت جماع ابرو و احتلام افتادن را نیک باشد
چون بر پشت بیند **سخت خود و سحر محمد زکریا** گوید
که او گرم و خشک بدرجه ستم بلغم بود و اگر ابراند و مغز را از آن برشند
بیمه

بیمه نیک کند و تن درستی بر مردم نگاه دارد و دل و جگر را نیز دود و
در و پیدها را از ایل کند و خشار اسود دارد و دود کند **سپند** استاز
اسحق اسپند ان خوش و ناخوش هر که گرم و خشک
شربت جماع را قوت دهند و تر یها را از تن بگردانند و اما
اسپند ان کند گرم و تر بود و اگر برش را بگویند و عرق را
سهند سخت تنگ باشد و بسیار مفت کند **اسفنج**
ما سحر جویم گوید که او معتدلست و تر می دارد و بر و سینه را
و شکم را نرم کند و تب و سرفه را نیک بود و در و در باد
بود **اسفنج** گوید که او سرد و تر است صفرا را نشانده و سرد
او در و نجاست تنگ را نشانده **اسرار و ن جانوس** گوید
او گرم و خشک و سیوم درجه بلغمها را ستر از معده پاک کند

سرد و خشک بیسوم درجه اگر کوفته آتش را با آب بپزند
و بر پاشانند طلی کند در دسر را که گرم بود نیک باشد و اگر صبر کوفته را
با دینیا میرزد و بر بنا کوش طلی کند در دشتی که گرم را سود دارد و
کند نجاصت نیک است **ابوس ابوس** بوجا گوید که او
بطبع کرم و خشک است بدوم درجه اگر در سبکی کوفته آتش باشد
بکار در رندیش روده را درست کند و سنگ شانه را بپزند
و اگر چون سرمه بپایند در چشم کشد سفید چشم را ببرد و زایل
کند نجاصت نیک است **ابی سفیر علی** می گوید که او
طبع سرد و خشک بدرجه نخستین معده و جگر را قوی کند
و دل را نیز نیک بود و چون بنا شتازد و بکار در رند شکم را بپزند
و تشنگی را بپاشند آب تا خفای را بر راند و کرده و مانند را نیک بود
و کرم

و کرم مزاج را سود دارد **دجاج** می گوید که او کرم و خشک است **ابکینه**
بدرجه نخستین اگر در اضر و بگوید یک درم سنگ از و بر آب سبکی خوش
بوی بکار دارند سنگ کرده و مانند را بریزد و آب تا خفای را براند
خاصه که ابکینه را بسوزانند و آنکه بکار دارند نافع بود **افینون**
ثابت قره گوید که او شکر گار مصر بود و سرد و خشک بجهت
درجه چهارم یا پنجم را سود دارد و خوردنش غمخوارش را کرد ویرا
باشیر و خمر را بپایند و بر آما سرها کرم طلی کند دروشش بپاشند
سر روفس گوید که او کرم و خشک بدوم درجه را **ابکامه**
از معده پاک کند و قوی را سود دارد و در دژ از ترها کندیده
پاک کند و از زور طعام آرد و چون از در چشم بپاشند درشتی
آید را بر سرد و طعام مضاعف کند اما تشنگی که در خارش و بواسیر آرد و چربی

آبها و شیرین و کرمانه اخلاط پند **المياه بقراط** گوید که آبها خوش
کنند و تر بهار اصلی را نگاه دارد و طعام را نرم و تنک کند و اگر مریض
معه را بشکند و مزاج کرم و خشک را موافق باشد و بهر آب
افت که بوزن سبک باشد و کرم سرد و سرد پذیرد
آذرگون بود **آذرگون جالینوس** گوید که اگر کرم خشک بود در
لقوه و نفوس و در دیند را سود دارد و اگر کوفته اش را
بر رخ کل بشیند و بر مفعه طلی کند تا سوراخ شود و چون با سر که
ببیند و بر سر مالند و ثعلوب الحیه را سود دارد **عیسی** گوید که
او نمو بود از گیاه و از زمین آذرند و در دمان را خوشش کند و مغز را
نیز دهد و بن دندان را سخت کند و در دمان را نیک باشد
شکم را بپندد و خفاش اما سرها کرم را نیک و در اگر کلاب بپندد
در طلی

در طلی کنند شقیقه را نیک بود و در دارد **اقیمون بقراط** گوید که **اقیمون**
اگر کرم خشک است بیوم در جبهه او بپنم ستر را از اندامها فرو دارد
و معده را از خلطها فالج و لقوه و صرغ را سود دارد و چهار بار که از
باشد زایل کند و سستی اندامها را بر دوش بکشد و اگر آب سرد و دانه
و الیخو لیا را زایل کند **اقلمیا اسحق** گوید که او سرد است بدرجه **اقلمیا**
بدوم در جبهه ریه ها تن را خنک کند چون کوفته اش را بر پیش بر کنند
و اگر با نو تیا خرد بسیار در چشم کشند سفید کردن را بر سرد و تاریک
او را سود دارد و دیده را جلاد دهد **اکلیل الملک جالینوس** گوید که **اکلیل الملک**
اگر کرم خشک است بدرجه خشکی اگر با سر که رو بپنند و بر سر طلی کنند
در کسر شقیقه را سود دارد و اگر خورده کوفته هر روز و درم تنک
و خنجر درم تنک انگبین بکار در دندان را از اینر شده با سر و پاک که در اند
زغور مسیح گوید که او سرد و خشک بدرجه خشکی شکم را بپندد و تن **زغور مسیح**

و نیز صفرا را بشاند پشت را قوی کند و اگر پشت درم سنگ آید شب
 بادیان بیامیزد و بخورد و علت داء الفیل با سود دارد و خداوند ان کرم
 مزاج را نیک بود **اجاس** **ماس جوی** گوید که او سرد ترست شکم نرم
 و تشنگی نباشد و اگر خشکی را در آب بنهند و آبش را بخورند که صفرا
 را بشاند چون بسیار خورند معده را ست کند و علاجه تشنگی است که بشا
 با گلنگین و مسکه بخورند تا معده قوی گردد **کمر یوسف** گوید که او سرد و
 بدرجه نخست معده را سود دارد و صفرا را بشاند و قوی را باز دارد و
 کرم را منفعت کند کسی که سرد مزاج بود او را زیان دارد و علت
 آنست که از پس در نخچیل پرورده خورد تا شفا یابد **مالج جینی** گوید که
 سردی بدوم درجه و نخی خشکی دارد و سود او بطن را از تن فرو دارد
 و معده را از این شرها به پاک کند و غایب است و استیغماها را سود دارد
 و اگر این را در دهانها را قوی تر درستی که دارد **انچر یوسف** گوید که او گرم
 بود

بدوم درجه اگر در اخور بکوبند و با کشکاب بکار دارند سینه را از حلقه
 ستر پاک کند و اگر تخم شنگاه درازد بهتر بود و سرخه کهن و دانت
 را بکند و خاوش سرط را سود دارد و چون سرد ترند **برازانج** **انیس**
روبراط گوید که انیسون تخم بادیان را در بود گرم و خشک بدوم درجه
 قوی کند و شهوت جماع آورد و تنگیها و جگر را بشاند و اسهال را از این کند
 و آب پشت افزاید و آب تاغی را براند و سرد معده در کرده را نیک باشد
 نافع بود **غزروت** **رحی** گوید که او گرم و خشک اگر باره
 بکار دارند صفرا را از روده پاک کند و داء الثعلب را سود دارد و در
 از چشم باز دارد و چشم را بغایت جلا دهد **انکدان** **انکدان**
 او گرم و خشک بیوم درجه طعامها را ستر را لطیف کند و از رخ
 گوید که انکدان از کوبه باشد یکی سفید خوش و او را
 بکار دارند آب تاغی را براند و حوض را بشاند و دیگر سیاه و کنده بود

گوید که اکثر صمغ انکدان بود و نیز و تر از درشید او گرم و خشک
 با خرمسوم و چوبستی بهار را که بلغم بود و در دوتب چهارم را
 زاید کنند و باد سرد را بکشد و اگر کسی را کافور داده باشد
 او را بکار دارد و تا اثر کافور نکند **غلبه سحر جوی** که بزرگوار
 گرم و خشک بدوم درجه در جگر را که سرد بود و در دوتب
 بکشد چون از آتش است درم نمک بکار دارد و خاصه که آتش
 و آب با دیان باد و سینه نو و اگر آتش را با سنگین بجز و
 معده را ببرد **غلبه سحر جوی** گوید که آنچه شترین بود گرم و تر است
 و آنچه ترش بود سرد باشد و گوارد تر بود و شترین نشانی که
 مزاج گرم را تب ارد و علاش است که از پس سنگین
 ترش خورد و پوستش در شکم باد انکیز چون بامان خورند **تین**
بقراط گوید که او گرم و نرم باد انکیز است شکم را نرم کند اما معده را

انکور و باه

انکور

انجیر

بد بود و خداوندان کرم را تب ارد و علاش بجز ترش بود که
 بخورند گوید که او در دسینه و در دجگر و سرد را نیک بود و انجیر
 سفید بهتر باشد **انار سیح** گوید که انار شترین گرم و تر است سینه **رمان**
 تر میکند و مغز را نیز و دهد و آب پشت افزاید و انار ترش سرد و
 فوخی آورد اما صغرا را نباشد و تبش دل و جگر و معده را زایل کند
 و سرد آورد و آنچه ترش و شترین بود معتدل است **انکیزین جاس**
 گوید که او گرم و خشک بدوم درجه معده را قوی کند و تن درستی
 نگاه دارد و فحاح و لقوه و سستی اندامها را نیک بود و جماع را
 قوی کند و طبیعت را نرم دارد و همه بپار بهار سرد را سود
 و کرده را نیک دارد و گرم کند **حدید سیح** گوید که او سرد و اهن
 اگر در آب سوهان بپزند و بر سر نشاند و زان سر که در
 جگانه ریم و آن را با زرد در دوزنک ترش و با سورا خشان کند

سکه

ابک **نوره ماسر جوید** گوید که او گرم خشک چهارم در جوف اندک
 از اندامها باز دارد گوشت زیادت که رسته باشد کم کند
 و چون دیر انیک بشویند بر ریشها پراکنده منفعت بزرگ دارد
اوسبند **مرشس** خشکی آتش را سود دارد **فیلو فرمند** **ابو جریج** گوید
 نوعیت از نیلوفر مندر او بطبع گرم خشک و خشن چون ضم
 سرد خشک کرمها را سود دارد **اسحق** گوید که تخم کوفته درش
 با الکیپین نباشد آب بر ند آب رفق از دمان باز گیر و در ریهای
 معده را زایل کند سود دارد **دخسن** **ماسر جوید** گوید که او سرد و
 شکم سخت کند و غده او متعاقب اندامها سست شده نیک
 بود و چون دیر اما جریج بسیار خورند و کرمها بکار درازند خشک کنند
حب البعر چون بی پیش خورند خشک و زبان دراز **ابهل** **محرک** گوید که
 ابهل با سرد کور بود گرم خشک بسبب گرمی که کوفته اند
 با الکیپین

با الکیپین بخورند شهوت افزاید و ایر شها سودا را از فرود دارد
 و پشت را قوی کند و در غشیه باد را سرد و راجون در اندام نیک
اقاقیا اسحق گوید که او سرد و است بد رجه خشک است
 در جبهه شها نرس را خشک کند چون کوفته اش را بر شش پرا
 و کربا تو تیا خرد بایند و در چشم کشند سفید را کون را بر د
حرف بی **غده امار در دمان**
 و نار یکی او را سود دارد و دیده را جلا دهد **از کتاب دوم**
مفرط طبع و منفعت ایشان **از کتاب** **مفرط طبع** گوید که
 او سرد و خشک بد رجه تخمین معده را از صفراو تیرناک کند
 و انه امهار را قوی دارد و کرمها را زایل کند و قولنج و تبهار را سود دارد
 و داء الثعلب و العجیة انیک بود و خشار را قوی کند و مزاج را نیک بود
 با **درد حبس** گوید که او سرد و خشک بد رجه تخمین تبهار سرد را **فت**
 سود دارد و جدام پس و بهق را بر دوق را قوی کند و معده را از امشها

بر پاک کنند و اگر با کبکین بکار دارند و بهیم چار بهی و در اسود دارد و باد را
 تحلیل برد **بسان سحر** گوید که اگر مست بسوم درجه خشک بدوم
 درجه بشکرها بکار یک باشد بر خوار است که بر سر اسود دارد و چون درم
 سک از ما و بر سر که بکار دارند و اگر قضا از دانه اشپ در کبکین
 بخورند بغم از از اندامها نوزد آرد **باد ز روح یوحنا** گوید که اگر گرم و
 بر وجه خشکین صفرا بگیرد و چون از در بسیار خورند تا یک چشم
 آرد و چون با سر که بکار دارند معده و دل را نوزد دهد و کوبند و دل
 سود دارد و خشک شدن باشد و حشا را نیک باشد
باد بنجوبه تیا دق گوید که اگر گرم و خشک بدوم درجه در
 از اندامها فرو آرد و شاد و دل افزاید و از غم و غم نبرد آید
 و تن را فرو کند و باد را از معده بر کند و کوبند و دل را سود دارد و
 زرد کوبند را بر دو یوانیک را نیک بود **رازیان بنجوبه** گوید که اگر گرم است
 بدوم

سان

باد دوت

باد بنجوبه

بادیان

بدوم درجه خشک بر وجه خشک است که اندامها را یک آید و چون از اش
 بکار دارند در جگر را نگرند و در سود دارد و در سفرا را نیک بود و اگر
 در چشم چکانند تا یکی چشم را نیک بود **با ملا سحر** گوید که اگر گرم است
 و در وجه خشک بدوم درجه بود و اگر نوزد و خوارها را آرد و
 بیند و خواص که با پوست بود چون به پوست خورند سینه را نرم کند
 و کرده را نیک باشد خاصه که بار و غش باد ام خورند سود دارد
رازیان یوحنا گوید که اگر گرم و خشک و بدوم درجه بران کرده اش
 معده را که طعام باز دارد و پوستی کند نیک باشد اما سر
 چشم را زبان دارد و چهار بهی و اسود دارد و در چشم آرد
 که چون نخته بر که باشد چشم را زبان کم باشد **فایند ما مجوبه** یابنده
 گوید که اگر گرم و تر است و در وجه خشک شکم نرم کند و صغرا اگر بگرم
 دارد و سینه را از بلغمها سینه پاک کند و باد را از اندامها تحلیل برد

باقی

آنچه شکر بود گرم و تراست بدوم درجه قوت شیر تر جو خورند و در
کدام ابو صبر گوید که او معتدل بود و غذا کم دهد اما چون آب
 و بهما خون آمدن از شکم یا سوز را سود دارد کسی را که بغض اجابت
 بسیار سود دارد و چون پوسته اندوز لکها در درشتخوان کسیر را نیک
لونه منجی گویند گویند که با دانه شمر بن معتدلست و سینه را نرم دارد
 و سر فر را زایل کند اما در کوار دو غلاف شکر طبرزد باید بود و اما
 نه گرم خشک بدوم درجه باد را از زن خلیل کند و غذا از دندان سرد را
 نیک بد **برنج الکابلی** میس گوید که او گرم است بد درجه خشک
 بدوم درجه بلغمها سحر را از معده فرو دارد و که مهاد را شکم گشاید
 رغن بر اندود در دیندار از زن که بلغم بود و در در و مغز را نیز در
 و اندامها را پاک کند و سود دارد **پرسیاوشان** میس گوید که او معتدلست
 بر قانز الود دارد و در شکم مشابه را پاره کند و سینه را از امیزه بلغم پاک کند و شکر

بایحه

بادام

بوسکابی

پوشان

مجامع انگیزد و در دین سپردار سود دارد و آب شافق بر اند و شانه را نرم و پاک
 کند و کرده را نیک کند و نافع بود **گشوت میس** گوید که او گرم خشک بر شش
 و بد درجه خشک سینه را قور کند و بیکها جگر را بکشد و اگر آبش را
 خیار چرب نماند بله در در و قانز سود دارد و چون در اقلیه و عین
 و جو زنه شکم را بنید و کله را یارای نیک بود نافع **ثعلب الحمای** و سطر را را
تیازق گوید که او سرد در نرست و دوم درجه گرم جگر را بناید و تدهای
 گرم را سود دارد و بیکها جگر را بکشد و بر خواشکی سپردار نیک
 بود و چهار بهار صغیر از او بر کند و صاده که آب شش با سکه کلین
 خورند نافع بود **قنار بر سحی** گوید که نرم و خشک بد درجه خشک بر غلب
 شکم را نرم کند و میوه و جگر را نیک بود و غذا از دندان سرد و شکر
 گرم را چون با سر که در تب خورند منفعت دارد و غذا از دندان
 سرد با شور با خورند تا زایش کند در دانه سحر نیک بود **فریون** بوسون

عن کبریا گوید که اگر کرم خشک چهارم درجه بود و از بلغم از اندامها
 از چون بجایه نیم برشته و آنکس کوفته از در بکار دارد و استخوان
 و عرق التماسی اندامها را منفعیت دارد و در هر عماریه است
 قیوم سرد را نیک بود و دود دارد **برنج جالینوسی** گوید که
 کرم است بدوم درجه خشک بدرجه خشک اگر کرم در سنگ
 از وی بایک رم سنگ ریزه بیاورد و هر روز کوفته بکار دارد
 و بلغمها سرد را از تن بردن از دود کرمها را در شکم گشت
 برسیان دارد و معده را از طعامها بر پاک کند **عصاره اسحق** گوید که
 سرد است بدوم درجه خشک و اول درجه اگر بپزد در سنگ
 از زرش بایک رم سنگ آب الحلیل الکک بیاورد و زرد
 بار چند از سنگهای بن کوزد و کاس جگر را و معده را و دود دارد
 منفعت بزرگ دهد **قرطاجینی** گوید که بکشد خشک شکم بند
 در شیشه

در شیشهها رسوده را سود دارد و اندامها را قوی کند و خون
 از شکم باندازد و زهر را نیک کند و غن را فربه کند چون بار چندین
 از در بکار دارد و کرده را نیک شد **سفاچ** گوید که اگر کرم و بسبک
 بدوم درجه معده و جگر را قوی کند و باد را تحلیل کند و فاج و سستی اندامها
 و در زردی را که سرد بود و دود دارد و فاج که بر و غن بان اندامها
 نیک بالند و باد را که زرد رسوده باشد نیک بود **مرجان حنفی** بسپند
 گوید که او سرد است بدرجه خشک بدوم درجه اگر در شکم
 مردهش بگویند با شتاب بخورند خون بر آوردن از کلور اسود
 و شیشهها معده و دود را درست کند شکم را نیک بود و منفعت
 سود دارد **سویق محمد کبریا** گوید که بپزد بطبع انچه باشد
 که زرش بپزد کرم کرم و نرم بود است جو سرد و خشک است
 اکثر نزد معده و دیگر فرود آید و علاجه آن بود که هر روز با شکر

بسته

خوژند تا دیکر نفع بود و الله اعلم **فصل بیست و نهم** گوید که او گرم
 است بدوم درجه تر است اول درجه در پشت کمر سردی
 بود سود دارد و بستن کما جگر را یکاید و آب پشت فراوان
 و خون را قوت دهد و معده سرد را نیک باشد و کرده را گرم کند و منفعت دارد
بیا سسی گوید که او گرم و خشک بدوم درجه معده را از بار
 سرد پاک کند و فایده و لغوه دستی اندامها را سود دارد و شست و جاع
 دیگر و معده را گرم کند و اندامها را قوت دارد و چون مثقالی از آن
 بنام است با که در در و سود دارد **بستان افزون بود** گوید که او
 خشک بدوم درجه و بهترین آن است که در سایه خند کرده باشد
 معده در دوده مار از امیر شها به پاک کند چون خورد درم نازد و زی
 بکار در اندامها را نیک بود و کوفته اش بر شها پخته نیک باشد
بقم با سر جوید گوید که او خشک بدوم درجه خارش تن و کرده و دینه

بسام

بستان افزون

بقم

سود دارد در خاصه کین طعنا از صفا باشد چون دیر کوفته و پخته آب
 باد یا نیا آب کرفس یا میزند و بر اندامها و بر اجزای شش بالند نیک
 و سود دارد و الله اعلم **بلوط عیسی** گوید که او سرد و خشک بدوم درجه بلوط
 شکم بند و در شیره های روده را سود دارد و اگر کرفش را خرد و بکوبند و
 بر شش اندام پر کنند منفعت دارد و در تریها معده را و آب رفتن
 از دهن باز دارد و پخته اش را با پنجه نیک بود **بلبل از مسیح** گوید که او
 نرم خشک چهارم درجه دل را زیر ک کند و فایده و لغوه دستی اندامها را
 سود دارد و در زرد و زرد و بر امیر و در خوشی را نیک باشد و تن را از امیر
 سرد خاسه پاک کند و اندامها را قوت کند و در سرد را نیک بود **بلبل از حنا**
 گوید که او سرد خشک بیوم درجه معده را قوت کند و بطن را بستر از
 اندامها فرود دارد و امیر شها خاسه از معده پاک کند و در در و دینه
 زایم کند و دستی اندامها را گرم بود سود دارد و جگر را نیک بود و الله اعلم

بلسان

بلسان اسحق گوید که اگر کرم خشک بود در جگر عرق الشا حرج و
 شکستن را سود دهد و معده و جگر را از این ششها بپنجم و سود را بکشد
 و آب تا ختن را بر اند و در خوشی بپاریها سرد را بیک با جگر که بسیار
 نافع بود **قلنج شمس** گوید که اگر کرم خشک بود در جگر دل
 افزاید و معده را قوی کند و در دهن را خوش کند و بیکها سرد و غرا
 و ناخوش دل را کز سردی نافع بود و با سود را سود دارد و ضعف دل را
 بیک بود و منفعت عظیم دارد **فنا التمر** گوید که او حناء
 با درنگ اندر بود و کرم خشک که او قوی بود و در دهن خشک
 کرم خشک سیوم در جگر با دلقوه و پاریها کز سردی در جگر
 نافع بود و در اعماق مست شده را قوی کند و سود دارد **علک**
جانیوس گوید که اگر کرم خشک غلهها سود دارد و بزرگ نافع بود چون
 از دهن باد دارد و اسهال بکار دارند و اگر دیر با تخم بادام کوفته بپخته
 با سکنجبین

پنکشت

پل

بناب

با سکنجبین بکار دارند و فسادش اما سهوا سر در انیک بود
بنفشه گوید که اگر کرم خشک است بدرجه اولی تر است بدوم **بنفشه**
 اگر سردی در کرم خشک از آب شکر سفید بکار دارند و صفرا را از معده
 آرد و اگر تخم را نیز بخورند و این اثر دارد **تخلک** گوید که او
 کرم است بدرجه نخستین خشک بود و درجه بیکها جگر و
 بشاید علت استقار نافع بود و اگر در کرم خشک از دهن کوبند
 و با سکنجبین عروق کرده بکار دارند و کزیده را فساد غایب منفعتی عظیم
 دارد و فایده بسیار دهد و سود دارد **جانی اسحق** گوید که بنفشه تازه
 سرد تر است بدوم درجه اما بکار بود و در دهن و طعام سرد
 سرد مزاج را از زبان دارد و علاج و رانست که او را با سکنجبین
 و بزرگ کوبند که کرم خشک و طعام را بکار دارد و اما فسادش تن
 بیدار دارد **بهن عیسی** گوید که اگر کرم خشک بدوم درجه دل را قوی
 بپزند

فنجکشت

و سودا و بلغم از اندامها فرو دارد و بهین مسخ در دسیر زینک بودی
 و بهین را بر دو چون دو درم سنگ کوفته اش با انگبین بکشد
 بلغمها خفایه از تن جدا کند **بهراج محمد ذکر** یا کوبیده او گرم و خشک
 و شکوفه اش بادا بر سبزه از سر و مغز را پر و ن کند چون پوسته
 و بر اهی بوبند و اگر سه درم سنگ از شکوفه اش با انگبین
 و بکارد در دسودا و بلغم از معده پاک کند فایده و عظیم نافع بود
میس کوبیده او گرم و خشک بدوم درجه گرمها را در شکم
 بکشد یک درم او را کوفته و چخته با عسل یا میزند و بخورد نافع بود
 یکمشت با عسل از دیر بکارد و از زنده سودا و بلغم فاسد را از معده
 پاک کند و نیک بود و سود دارد **بورق از منسج** کوبیده کوره
 از من را بر درم نظرون خوانند و بطبع گرم و خشک بیوم درجه
 اگر دیر کوفته و چخته در غن کل بسازند و بر ناسور و با سوزند شفت

بهرام

بورج

بوره انبر

و در دیر او را در دماغ یا میزند و بکارد بر غنیک بود **نفع نواط** بوزینه
 کوبیده او گرم و خشک بیوم درجه بن دندانها را سخت کند و اگر
 گرم را سود دارد و معده را قوی کند و بشماره دهن را نیک بود و بوی
 دندان را خوش کند و آب رفتن از دیر باز دارد و پوسته در دهن
 نیک بود و منفعت دارد **فول تبادق** کوبیده او گرم و خشک بوبل
 بیوم درجه بن دندانها را سخت کند و اگر گرم را سود دارد
 و معده را قوی کند و بشماره دهن را نیک بود و بوی دهن را خوش کند
 و آب رفتن از دیر باز دارد و چون پوسته در دهن دارد نیک
پوش در بند را حیناس کوبیده او بطبع سردست پوش در بند
 اما سرما گرم و و میدکیده صغرا را سود دارد و چون دیرا
 و سرما بایند و بر سرما طایفه اگر کلاب سرد بایند
 و بر بنا کوشه مالند در دسرا اگر گرم بود نیک **بوزیدان جالینوس** بوزیدان

بکلاب

س

گوید که اگر کرم خشک است بدوم در جبهه یکدیگر بپاشید و استعمار آنیک بود
 و سستی بند را منصف دار و دوشهوت طعام افزاید و آب پشت
 بوشکان زیاد کند و کرمها را از شکم فرود آرد و معده را از بلغم پاک کند **روش**
عجیب دیگر که گوید که اگر کرم خشک است بدوم در جبهه کونته دل را و تنگی نفس
 نافع بود و چون از سر و پا باشد و با دست را از اندامها تخیل
 کند و چهار یا سر در اینیک بود خاصه که در بنای شبکیه
 دارند در و سینه را نافع بود و نفع دارد **روش** **فصل** **کرم** که در بنای
 کرم در است معده را کران کند و حلاش آنست که
 او را با یک و بزار یا کرم خورند و از پنه خورون بسیار بد بود و اندر
 روده کرم و کدو دانه بیدار شود و باید که قی کند و شکم براند و
 در دوا کرم خور و نافع بود **روش** **عجیب** که گوید که اگر کرم خشک است
 در جبهه و لقمه و چهار یا کرم از سر در شکم را نافع بود و اگر کرمها

سر در جبهه نافع بود و اگر کوفته با غسل یا غیره بکار در در و خورون کرم
 بود و یک بشه و بغایت سود دارد **فصل** **کرم** که در بنای **خست**
 حفضی باشد او بطبع معتدل بود و اگر کیش را بپس که بپزند و بکار در در
 و در خانه نافع بود و اگر کیش را کوفته و بکلاس بپسند و زناخن
 خورند نافع بود و اما سبهارا نیز یک سود دارد **فصل** **کرم**
 گوید که اگر کرم است چهارم در جبهه و دست بیوم در جبهه و در سر
 و دستکی که چون خام خورند و اگر خفته بخورند آب پشت افزاید و بکار
 مختلف خورده را یک بود و چون آبش در چشم کشند بشکورت از آب
 و نافع است **فصل** **الفاسا** **عجیب** که گوید که اگر کرم خشک است بیوم در جبهه
 با دوسر در از تن تخیل کند و قی از آبش بد و در پشت را که سردی
 بود نافع و طعناها سر بر آرد و معده لطیف کند و خداوند آن مزاج
 سر در نافع بود و در در بکار در در **عجیب** که گوید که اگر کرم خشک است

پیل دهن

پایز

پایز

بدوم درجه شکم را بپند دو موده را گرم کند و شهوت طعام آورد
کوفته و بخت بر آبش جگر ضا کشتن باغ باشد اما سهراب بنفشه را سود دارد
و بادار از موده و روده را تحلیل کند و یک باشد **پیش چینی** گوید که
او گرم و خشک چهارم درجه و در روز نهان است اگر کسی را بخورد و
هلاک میکند مگر که با بیل از روده دیگر دارد و نیم دانگ از روده بخورد
از روده ام که قور شده باشد بخورد و اگر کسی خورد به شدت حش
باشد **نافل جالینوس** گوید که او گرم و خشک چهارم درجه و باغ
و لرزیدن اندامها سرد در ناف باشد و نیز از روده سرد در ناف
بود و فرموده در دو موده را از خط طهر سرد پاک کند و اگر کوفته
باز در تخم مرغ بخورد و ناف را باغ بود **باب پنج جالینوس** گوید که او گرم
و خشک بدرجه شش پیما را قور کند سودایی را یک بود و اگر
کوفته باند که آب بخشد و با غسل بپوشد و بر بنا کوشد و ماطلی کنند

پیش شکم

بیل

بایونه

در شقیقه را سود دارد و یک باشد و او را علم **بخطاب حسینی**
گوید که او سرد و تر است و اگر پست درم از آبش بخورد سبکوار
بکشد و بر قار را سود دارد و اگر سیدها ترش را بپاشند و اگر در کرباب
بآبش اندامها را بشویند را خشک کند و سرخ را سود دارد و در آب
بکشد سرد را خشک کند **شم مصفری** گوید که او گرم تر است
بنفشه را از همه اندامها فرو دارد و سینه را از خط طهر پاک کند و
جاع را قوت دهد و قوج را پاک کند و با غسل بار خند
نیک بود و منقعت دارد **بزر البطلنج زفنس** گوید که او گرم
گرم تر است پوسته موده پاک دارد و آب پشت را از روده
و سینه محض را بکشد و شیر زن را زیاد کند چون بار چند نوبت
سرد درم سنگ پوست کند و به روزه و شهوت جاع قوت کند
و پشت گرم دارد **بزر الجیریس** گوید که او گرم و خشک بدوم درجه

سج

نفس

نفس

نفس

نفس

نفس

نفس

چون کوفته اش را با غسل و آب گرم بکارد در زنده بقیه های رخ را
 از معده پاک کند اگر کوفته اش را بر سر که بشنود بر بهی سبانه
 کند نیک باشد و خوردنش قوی است **سخت کند بر زانوی خیر**
 گوید که او مرد در است خواب آورد چون از در سبانه خورد زانوی
 سخت کند اگر کوفته بر سر که بیا میرند بر سبانه طلا کند در سر را
 که از صفرا بود و نفع نماید و گوید که هرگاه از نام پاک کند که مرگ کرده تا
بر زانوی سبانه گوید که او گرم خشک است چنانچه در سر را
 بشکند و عرق اش را نافع بود و چهار بار سر در زانوی کند و عرق
 سود دارد و چون درم شک از زنده بخورد با باد سر در زانوی
 تحلیل برود و منفعت دهد **بر زانوی است جفین** گوید که او گرم و
 اگر کوفته پنجه با غسل بخورد نیک کرده و شانه را بار کند و اگر کسی
 با کور بود از زانوی حنجره بخورد و کند با سوراخ بر طرف کند و زانوی را

نخم کاهو

نخم سداب

نخم کندها

بهم نافع بود و منفعت نماید **بر زانوی است جفین** گوید که او گرم و
 بدوم درجه آب آغوش بر زانوی استکی حیض را بکشد و جگر کرده را کند
 ذات الحجب را زانوی کند و اگر رخ را گوید که او سرد در در و باد را از
 و اش تحلیل برود بر طرف نماید **نفع جفین** گوید که گوشت شستند
 مغز را بفرایند و زانوی استکی زیادت کند و گوشتش لطیف تر از
 گوشت در راج بود و چشم را نیز کند زنده و معده کند و بیک باشد
 و گمانه را که از چارهای جوان است باشد نیک بود و در زانوی **فصل** ترب
جانیوس گوید که او گرم و خشک بدوم درجه آب پخت افزاید
 سر در زانوی سرد بود و در دو اگر آبش را با غسل بکارد در زانوی
 بقیه را از معده پاک کند و قی آورده اگر آبش در گوشت بکشد
 با دایش را نیک باشد **بر زانوی است جفین** گوید که او گرم و خشک بدوم
 درد نار دهن را سود دارد و چون دندانها را قوی کند و دندان خشک

نخم کرفس

در درد

معد

تذوق

نخم کرفس

نخم کرفس

نخم کرفس

نخم کرفس

نخم کرفس

نخم کرفس

نخم کرفس

نخم کرفس

نخم کرفس

نخم کرفس

و با و سر دراز اندامها را می کنند و طعمها را گران را لطیف گردانند
و معده و احشای سرد را یک بود **ترید** کوبیده که رو گرم و خشک
بسیوم درجه امیز با سبتر اندامها فرو دارد و پیاپی با سر دراز
فناج و لقمه و سستی اندامها را اینک بود و سرد مغز را از غلظت پاک
پاک گرداند و در دیند با کر سرد بود و نافع باشد **ترنجبین** **روسی**
کوبیده و معتدل صفرا را از تن فرو دارد و سینه را نرم کند و مرفه
سود دارد و تشنگی را بشاند و اگر پت در رم سنگ از و بکشد دارد
سینه را از صفرا پاک کند و بیضیت پیاپی با کر که از صفرا بی باشد
منفعت دهد و یک باشد **مصل** **عربی** کوبیده که رو سرد و خشک
دوم درجه تیز صفرا را بشاند و فدا اندان کر مزاج را سود
اما معده را ضعیف کند و با دانه میزد و فدا اندان قولنج و سرد را
زبان در دو غلافش بکوارش با کر بود چون زنجیل و زیره **ترنجبین** **روسی**

ترید

ترنجبین

ترنج

ترنج

کوبیده که پوتش گرم و خشک و دوش سرد است و ترش است
سرد و خشک ترش است صفرا را بشاند و کوبیده دل را سود دارد
و شکم را قنق براند که صفرا بود باز دارد و دوش گرم مزاج را یک
بود و دوش گرم و خشک فرزند را شکم باز کند **ترش** **انجیر** **حماض**
کوبیده که سرد و خشک بدرجه اول شکم را بینه و شکم را خوش
نافع است و شیری را دره را سود دارد و معده را از امیز با کر
وزر در کوبیده را بر دوش را قور در دو پیاز یا کر که بر صفرا
بشاند **ترمس** **عربی** کوبیده که گرم بود دوم درجه بیکبار
و گرم که دانه را یک دوش را از بلغمها سبتر پاک کند و اگر کوفته
با کر که بشنید بر خوک طای کند نیک بود و تر با غلظت دراز
پاک گرداند و نیک بود **بودق** **الهندی** کوبیده که گرم و خشک
درجه او بر آب که باینده بر ترماند نیک بود و کر با او کوبیده بر

باقی

شکاد

ضاد کشته استقار از این کند و در دندان را اگر سرد بود و بود و در
 و منفعت بسیار دهد **تا بنویس** گوید که اگر دست بدرجه نخستین
 خشک بود و درجه معده را قوی کند و بن دندان را سخت
 و رشتها طعام آورد و بورد و آن خوش کند و آب رقیق
 باز در سرد و در شیمی زیان را اگر بنگم بود و بکله را فرو در کرد **عسی**
 گوید که اگر دست بدرجه آب پخت افزاید و فلفل
 بنهار اسود در دوقن را فرو کند و شویوت جماع انگیزد و چون
 چ ویرانها در رنو پخت قوی کند و توزر سرخ نیز ترند و بکله
توتیا جیفین گوید که اگر دست بدرجه در چشم را
 نافع بود و در آتش مقعد را نافع بود و چون کوفته اش را بر کند
 و اگر در کوفته باز ده شم مرغ مرغ خورده در گوش نهاند که بهار
 بکشد و در گوش را که نماید **خونوت** گوید که توت شریف
 است

قبول
تا بنویس

نوخ

توتیا

نوت

است سینر را اگر کم کند و طبع را نرم در درد کله را صافی
 و اگر آبش غریز کنند در کله را بر طرف نماید و آنچه ترش بود
 بهتر خواهد شد بهجت صفا آورد و در جگر و معده را اگر کم بود منفع کل دارد
طباشیر گوید که اگر دست بدرجه خشک بود و در
 معده و جگر را نافع بود و تشنگی را بپاشد و اسهال را کم کند و نافع
 باشد و شکم رقیق که از صفا بود نیک باشد و بهما و غیر
 صفا را از زیر کند و اندام را خشک در **ساق فوس**
 گوید که اگر دست بدرجه معده را نافع بود و شکم
 بیند و صفا فرو آورد و اگر اندام را بپاشد و در ششها
 روده را منفع نماید و خون آمدن از شکم و روده باز دارد
 و حشا را بغایت نافع باشد **حرفی** فی از کتاب **مدر**
 و در روده و طبع و منفعت ایشان از گفتار حکیمان **فد**

شتر

تافسها **صغیر** است این سینه گوید که او صغیر مذاب شش بود
 گرم باشد و باد را از تن به تحلیل کند و سستی اندامها را ببرد
 و تقرس و در بند را زایل کند و ریم خون را از کلیه ببرد
 و بر این نافع بود و هر علتها سرد را نیک بود **شومون**
ابوجریج گوید که این دو گیاه بود که از روم می آورند و طبع
 گرم باشد و بستیکی حیض را بکشد و آب تا خفین را فروم
 آورد و کودک مرده را از شکم مادر بیفکند و اگر بواسطه
 بکشد چون درم سنگ از زور بخورند و اگر مانع نذر رود و اگر
 زیاده بخورند زیان در رود **شیل** **اسحق** گوید که شیل را
 بیک گیاه خوانند او بطبع سرد و خشکست بدرجه اول اما
 نر و را سود دارد و اگر آبش با فلوکس خیار خنجر بخورند سفا
 یک بود و شش چون بخورند سنگ شانه را پاره کند و از اندامها
 است

است را بود و صغیر جیم از کتاب دوم در غذای
 و دارو و طبع و منفعت ایشان از کفای حکیمان آمده
جلیجنگ ابو جریج گوید که او تخم دند سیاه بود و شش گرم و خشکست
 فی آورد و شش کثیف را بکشد و بجم آن باشد که بکشد و این را
 سود او بخورند و در آورند چون نیم درم سنگ از زور بخورند نیم
 باشد درم را **جوده اسحق** گوید که جوده را بنفای نر و نه خوانند جوده
 او نوعی از زرد منزه بود بطبع گرم و خشکست بسوم درجه و توان سیاه
 نافع بود و آب تا خفین را فروم آورد و آب در چشم آمدن را
 نیک بود چون آب باد یا ن در چشم کشند **طحله** **فکر** **جغزابه**
 گوید که او سرد و تر است بدرجه تقرس گرم را سود دارد
 و چون بار چندین رو ضیاء کند و اما سیه را گرم و نافع بود و اگر
 او را بر غن زیت بکوشانند و بر پیه ماطلی کشند سیهها را نر و کند

جفت آفرید

فایده نایب **جفت آفرید** است چنانچه گوید که او بنای خود را بنده صنوبر
 و بر سرش در خا باشد طبع کرم و خشک شوق جماع کند
 و قضیب را قوت دهد اگر بار چند روز کوفته با عسل خام
 مخموج کرده بکار درازنداشت را قوت کند و منفعت در درد
صنوبر جانپوش گوید که او کرم و تر است خداوندان
 سود در دواب پست افزاید کرده را قوت و کرم کند و با داسره
 بشکند خداوندان کرم را زبان در درد و در پست را کرم سرد
 بود زایر کند و بجا صیت سرفرا نافع بود **کبد اعراض** گوید که همه
 جگر کرم باشد و تر جگر بزر است بجهت شب کور بر نافع بود
 و جگر کبک اگر خشک کرده و کوفته بکنج خاک بگذارد صبح را سود
 و اگر جگر سگ دیوانه را بر بالاک کرده و بدان کس دهند
 بکنند که او را سگ دیوانه گزیده باشد نافع بود **سلطان حرم**
 گوید که او سرد و تر است و اندک مایه کرم در درد و خداوندان
 سود

جفت آفرید

جگر

سود دارد و اگر با است بخورند و مزاج سرد را زبان در درد
 و قوی بید آورده و چون چند بار با آب خالص بر کش شود
 سوسه را ببرد بعد از آن میز غایت **کیان شبت** گوید که
 او کلاه بر روی دماغ شبت و بکوبه اصفهان روید طبع کرم
 باشد لقوه و اما سوسه را بفرار دارد و کرم را کوفته و
 بار و غش کل بیا میرند وزن بخوشین بر گیرد در درد
 زایر کند و منفع عظیم **شبت غش** گوید که او سرد و خشک
 بیوم در جبهه کوبند و سستی عده را نافع بود و در جگر و شانه
 زایر کند و در سرد و سستی کرم بر روی دماغ باشد و چون در
 آب کاسر بپایند و بر طلی کنند کرم را بشکند **صنوبر حرم**
 گوید که او سرد و تر است اگر و برابری غش زیت بپزند و در
 میز غایت فادز هر صدام بود و اگر کوفته شش بر زخم مار گزیده نهند

جسم سقرم

که از زنده نفع نماید و خشک ترش خون آمدن از تن باز دارد و
 جنجک سخت کند **خوف اسبی** گوید که آنچه شام بود سرد خشک
 بودم و بعد از آنکه بنظر بود گرم و خشک و هر شکم را تبض میکند
 و ریش می معده را نافع بود و در ده را از امیر شیما را پاک کند و سستی
 معده سود دارد و کندیدن شکم را زایل کند **لب سحر** که گوید
 او سرد و خشک و گرم و دیگر گویند که او سرد و تر است که بر شش
 بلغم را نجات نافع بود چون کوفته اش را بر آما سه احوال نماید
 نافع شود اگر پوستش را سر که بپزند و خشکی اش را نافع بود
 و چون بر در مالند **سویا مجرب** گوید که سرد است بد رجه اما
 لختی گیرند که در دواش سینه را نرم کند و آب تا خفتن
 و گرم ترن را بشانند و اش خردان گرم فراج را نیک
 و خردان سرد فراج را زیان دارد و **حی از کتاب**
 ۶۷

دوم در غذا بود و در ما مفرد و طبع و منفعت ایشان از **کفایه**
 بختکان دانا حاشا جانوس گوید که او گرم و خشک است
 و در معده و جگر را از امیر شیما رنج پاک کند و آب تا خفتن فرود آرد
 و فاج و لثوه و سستی اندامها را نافع بود و در دیند را اگر از سستی
 نافع باشد و تن را فربه و فایده بسیار نماید **حبلیان** که گوید که
 او گرم و خشک است و در معده را قوی کند و از زو طعام آورد
 و با غله ها و لوزج را از تن فرود آورد و داء الثعلب و داء الحیه را
 نافع بود و تنگ نفس را نافع عظیم باشد و بن دندانها را سخت
 کند و بر دغان را خوش نماید **حب الغار یا ذی** گوید که او گرم و حب الغار
 بسوم در جگر که متعاقب او را بامی آنچه بکار دارد و زنده را گزیده را
 منفعت کند و اگر یک گرم سنک کوفته اش را با عسل بخورد
 در شش و تنگ نفس را منفعت دارد و خردان سرد را نافع

حبس نافع بود **حبس** در کوبید که او گرم خشک بود و دم
 این شش را ببلغم و سوز و آرد را از اندامها تحلیل برد و کرده را نافع
 بود و پس می بهق و کلف را ببرد و آب پشت افزاید
 و گرمها را در شکم کشد و باد را سرد را تحلیل کند و کرده را نافع
 بود **حبس از اسهال** کوبید که او گرم خشک خداوندان بکشد
 سود دارد چون ویرا آب و غل و روغن بادام پیزند
 و بخورند خداوندان سرد را بر روغن جوز و در چغندر پیزند
 میل نمایند نافع بود و غذا بسیار خواست کند و تن را فرسوده کند
حرب **ابو جریج** کوبید که بر که خشک بود و پوسته باشد
 او بطبع گرم است بدوم درجه اگر برش را بگویند و بنشیند
 بخورند و در سپرز را زایل کند و آب تا خفتن فرود آورد و شش
 از سرد پراک کند و بستا آب تا خفتن را نیک بود **خردون اسحق**
 کوبید

کوبید که خردون مانند سوسمار بود **اسهال** کوبید که اگر سرکین
 او را بر سر کوبید و بر اندام طلی کند بر طلی خیمه که از کربا بیرون
 آید باشد طلی نماید از آرد کلف و بهق و کنجی را
 ببرد و مجموع اعضا را هم نیک و سودمند باشد **حفظ حقیقی** **حقیقی**
 کوبید که حفظ افشرد پیل زهره بود او بطبع سرد و خشک
 بدوم درجه رقان سیاه و اما سس مقدر نافع بود و کوبد
 با عسل و سرکه بپایند و بر شکم طلی کنند استقار او را
 گرم را نافع باشد **عبد الله بن محمد** کوبید که بقر حلیه را بر بوی حلیه
 گرم و خشک بدوم درجه شربت جماع را قوی کند و با سوز را سود دارد
 و شش را از بلغم پاک کند و اما سها سرد را از بدن ایشان
 و باد را از تن تحلیل برد و منفعت کلی و بخش **حلیه شیش**
محمد ذکریا کوبید که او دار و بر دانه سوزنجان و بطبع گرم و خشک است

و اگر کشید آنرا بخورند خست و در بند بار نافع بود و بلغمها سبز را
 از اندامها فرود آورد و در پشت را که از سردی و برودن نافع باشد
 حماما **حماما** است که گوید که او گرم و خشک است به دوم درجه معده را قوی کند
 و از زردی طعام آورد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 و زردی را که بر آب پیاز زنده شود و بکشد و بکشد و بکشد
 پس با بر **حضرت یوحنا** گوید که او گرم و خشک است به دوم درجه
 و خوشتر از آنکه از ام فرود آورد و قوی را که بکشد و بکشد و بکشد
 نافع بود و اگر خشک را که بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 درد دندان که از سردی و برودن نافع باشد و از آن نافع است
 گوید که او گرم و خشک است به دوم درجه معده را از ایلی که آب رفتن
 زرد آورد و دوشانه را نافع باشد و اگر خشک را که از آن نافع است
 نافع بود و آنرا نافع است و از آن نافع است و از آن نافع است
 در زیر

حماما

حضرت یوحنا

حقوق

و از آنکه کشید **حما** است که گوید که او گرم و خشک است به دوم درجه
 و خوشتر از آنکه از ام فرود آورد و قوی را که بکشد و بکشد و بکشد
 و زردی را که بر آب پیاز زنده شود و بکشد و بکشد و بکشد
 پس با بر **حضرت یوحنا** گوید که او گرم و خشک است به دوم درجه
 و خوشتر از آنکه از ام فرود آورد و قوی را که بکشد و بکشد و بکشد
 نافع بود و اگر خشک را که بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 درد دندان که از سردی و برودن نافع باشد و از آن نافع است
 گوید که او گرم و خشک است به دوم درجه معده را از ایلی که آب رفتن
 زرد آورد و دوشانه را نافع باشد و اگر خشک را که از آن نافع است
 نافع بود و آنرا نافع است و از آن نافع است و از آن نافع است
 در زیر

خاک

خاک

خاک

یوحنا گوید که خارا رنگونه بود یکی را خا بر مصر گویند و یکی را خا بر یهودی
آنکه مصر بود و سر و خشکست و آنکه یهود بود و گرم و لطیف باشد
تا خوشتر تن را سود دارد و مصر را با سبها کلور که از کرم باشد نافع
بود **خاملاون جلیشوس** گوید که او کیا بر رویا و مین چون خوشه او طبع
و خشکست پنج او را چون با سبکی بخورند استقامت نافع بود و کرمها
در شکم کشد و اگر زن حامله بخورند و فرزند را از شکم میکنند و ضایع هر طرف
سازد **ریش اسحق** گوید که سفید اش سر و تر است و زرده اش
گرم و تر است اگر بر اینم برشت کند و بخورند سر و تر نافع بود چون
زرده اش را بر سر که بپزند و بخورند شکم را میند و دروده را نافع
بود و خا بر **طبع آن حیوان** باشد که بود **تم فوس** گوید که
گرم و خشکست تن را گرم کند و خون بستر و بزرگ گیرد و سینه و سینه
و شش را نیک بود و پیوندا اندام را نرم کند و آب پست افرا
و نهوت

خاملاون

خا بر

خما

و نهوت جمیع اینکند اما در سر او در دو نه بر شش است
که بعد از آن سکنیکه بن خورند شفا یابد **تم فوس** گوید که او
سر و تر است صغیر از فرود آورده و معده را قوی کند و تر قانرا
دارد و در زرد طعم آرد و در سرد شقیفه گرم را نافع بود و دیگر
واحش را از صغیر پاک کند و تن را بغایت خشک دارد و صحت
بطنج اسحق گوید که آنکه شیرین بود گرم و تر است و آنکه شیرین
سرد و تر است آب تا خنک بر اند و سنگ کرده و شانه را پاک
کند و حیض را یکشاید و بهرین آن بود که او را بنات تا خورند و بر
مخرج خورون زبان دارد **بطنج الهندی** گوید که او سرد است
مراج را نرم کند و کرم را بشکند و تب غلب و محرق را سودا
و تیز صغیر را بنات چون با شکم بخورند و آب خنک را بر اند و شانه را

صغیر

خما

خز خندا

از گرمیها از حرارت بگو نفع غایب اما پراثر از زبان دارد بجا نیست
دق کویکه او گرم و خشک است بیوم درجه و او الشبیب
دواء الحمیه را نافع بود اگر او را بگویند و بار غنیمت با سمن بر سر طبعی
نفع در خشک و اگر مجموع اعضا را بماند و در گوش و فاشش اعضا
بر طوف و زایل کند و اگر درم سنگ بخورند گرم شکم را بکشد
سرطان **ما** **سبر** کویکه گوشت او سرد و لطیف است
نب دق و سایر بیماریها سرد را نافع بود و سرفه کهن را زایل
کند و اگر درم سنگ خاکسترش بنشیند بخورند ریشش را
نافع بود و سینه را از اخلاطها نفاست پاک کند و نفع غایب **سیر**
قطر **ب** **ج** کویکه او بناتی بود که مانند زبان گو بود و بطن
گرم و خشک بیوم درجه خون آمدن از پنهان دارد و ناخوش روده را نافع بود
و شکون

خرزهر

خرچنگ

خرم کلاه

و شکونش خورده اعضا را نافع بود چون کوفته بشی چاک کلاه
علت نماد کند نافع بود **خرق** **الاسف** **نولس** کویکه او گرم و
بیوم درجه لغوه فی او در دو معده را از ریشها بفرماید کینه دجای
سود او را سود دارد و فایده خردوستی اندامها را منفعت دارد
و خضوع باز در درجی ابرق را نافع بود **خرق** **لسود** **نبا** **دق**
کویکه او گرم و خشک بیوم درجه سود او را ریشها سوخته را از
تن فرود آورد نیم درم سنگ خورند و با پنجه آفتابین
جد آبوسی را ببرد و در کسر که از سودا بود نفع غایب و جدم
و غیره را نفع کلاه غایب و بسیار خوردش زبان را بگویند و گرم کلاه
قنا **الما** **نولس** کویکه او گرم و خشک بیوم درجه خضار
بلغم را فرود آورد و اگر ریش را در پنهان نهد بر فانی نافع بود
و اگر درم از ریش بخورند استغفار ایشان و زرد آب

خرق سفید

خرق سیاه

خرق

خرق

خردل و غلطه مانع از نافع بود **خردل یوحنا** گوید که اگر کرم و خشک

بسیوم در جبهه بیمار بپاشد و بلغه را سود دارد و تن را نیز

درد و آب پشت افزاید و اگر پوسته از روی بکار دارند

جذام را نیک بود و کرمها را شکم را بکشد و روده را پاک کند

خسره دارد و کلف را بر **خولجان مسیح** گوید که اگر کرم و خشک است

قویج و درد کرده را سود دارد و معده را از آیز شهازی

پاک و سستی اندامها را بکشد و نمادش خشک و سرطان

و اما سها سودا و رانیک بود و پشت را قویج باد سرد

خشار تحلیل بر **دقلی محمدی کر یا** گوید که خشاء نشان سوخته بود

و اگر کرم و خشک است که از فراخ تر را سود دارد و گوشه ها را

از اندام بکشد و بهق و کلف را نافع بود و چون چند بار بکار

علت طلی کند فایده عظیم دهد و بخت در **دخا به رو باه یحنا**

گوید

خصی الثعلب

گوید که اویسوه بپاشی بود بطعم خوش و بکار خایه شک خوانند

طبعش گرم و تر است بر جسم خستین تشنج و فالج را سود دارد

و شربت جماع افزاید و کرده و احشا را گرم کند و جدا دارد

مزاج سرد و نافع باشد **خط محمدی کر یا** گوید که او بطبع گرم بود

در سردی و تشنج نافع بود و چون سه درم سنگ از روی بکارند

قویج را نیک بود و دست که حیض را بکشد و کرمها را ببرد

بشوند و سر را نگاه دارد و کند زرد که بریزد و بخش محکم

کند **خبا ز یوحنا** گوید که او سرد و تر است بر جسم خستین

نرم کند و چون بر دهنش بپاشد ام را و را میزد و کرده بکار دارند و سرفه

یک بود و ناخوش جلک را بکشد و کرمها را بکشد و شانه را نافع

بود و کرم مزاج را نفع دارد و **دم جانیوس** گوید که جمله خونها را گرم

چون خون بزر را با غسل مزاج نمک بخورد شکم را نرم و رگها را گرم

چون خون بزر را با غسل مزاج نمک بخورد شکم را نرم و رگها را گرم

تشنج

خسره

خون

باز دارد **دو حنا** میگوید که چون حیض را بر نفس چند بار
 طکی کند نافع بود و خون کبوتر را چون در چشم کشند کوری
 خون و شیان **بر دم الاغین** **اسمی** گوید که اگر کم است بدرجه نخستین
 خشک بر دم درجه معده را قوی کند و شکم را بینه و ریش را
 روده را نافع بود و خون آمدن از اندام باز دارد و اسهال معده
 نافع بود و چون او را کوفته و پنجه بر اسهال مالند نیک باشد **قنا**
 خیار **جالیوس** گوید که اگر کم ترست بر دم درجه کرم از امهات را بشکند
 و تشنگی را بپاشد و آب تا خفتن را بر اندام خد لوندان خارج
 سرد را زیان دارد مگر در بلا حوزدن آن غسل و غیره که بخورد
 و بر معده که آن باشد و شکم در دکنه و ما خوشتر جالبه بریدارد و **سهم**
 خیار **اسم** گوید که اگر کم ترست بر دم درجه منبهها کرم را سود دارد
 و تشنگی را بپاشد و اگر پیش را کوفته و با غسل بخورد که بخورد و **دوم**

و معده را از بلغمها پاک کند و آب تا خفتن را بر اندام **الطفره**
 از خیار بود و نیک **شاهی** **خیز صغی** گوید که او معده است صفرا خیار خیز
 از تن فرو داد و هر که در خازان نیک بود و زرد در زیر اسیر دود
 سرد و عقیده را از آن بکند و بسنگها جگر را و تنهها که کم را نیک بود
 و از امهات را پاک کرد و **خیز بر یاس** گوید که او مانده فاقه بود خیار
 او بطبع کرم و خشک بسبب دم درجه معده و جگر را نیک بود و دم
 خیارش اسهال سرد را نافع بود و اشتها را طعام آورد و در
 اگر از سرد برود نیک باشد چون زرد بخورد و تن را قوی کند **خیز زرد** خیز زرد
نیاز گوید که اگر کم و خشک غشش با در از معده تخلیل کند و بوی
 مغز را قوی دارد و با در از سرد فرو کند و اگر در بوی بوی بخورد
 بسبب حیض را بپاشد و اسهال سرد را نافع بود **حرف** **الزکتاب**
 دوم در غذا دارد و با مفرد طبع و منفعت ایشان در کفایت

داربلبل **داربلبل با این** گوید که او کرم خشک بیوم در جبهه رگزار

تر پاک کند و چهارها سودا بی و بخی را نافع بود و بستیکما از مزاج

کشت و فلاج اولقی هستی اندامها را نیک بود و باد را تحلیل برود

دارچین **دارچین بوجا** گوید که او کرم خشک شا درول افزاید

در چشم مستفاد نافع بود و دوزخ را از نیشها سرود و پاک کند

و بخیل بنفرد و در نافع بود و دوزخ را از نیشها سرود و پاک کند

دارشیمان **سردار بر دشت شیمان سی** گوید که او کرم است بدرد اول

بروم درجه باد را از نیش تحلیل کند و اگر دیر الگو بند و بار غنچه خنجر

و در گوش چکاند کرم گوش را بکشد و اگر دیر با سکه خنجر کرده

بر دندان نهاند و در دندان را اگر سرد بود نیک باشد **دادی**

دادر **این سینه** گوید که او کرم خشک بروم درجه و اگر دیر با سکه خنجر

در و بنشیند با سوز نافع بود و دوزخ را از نیشها سرود و پاک کند

اینست

زیت بخورند با سوز را نیک بود و اما سس مقدر از را می کنند

هوفار یقون سیج گوید که طبعش گرم خشک بیوم **دادی روم**

بر کش را چون بگویند بر سوخته آتش بر آکند منفعت

دارد و در ششها کسین را نافع بود و اگر میوش را بخورند

صغارا از تن فرو و در و بغایت اعصار افشک کند

دقی اسحق گوید که دق پیچون نخود سیاه بود اما اگر دق دق

و او بطبع گرم است اندک تیز دارد نفوس و عرق آنرا

نافع بود و در ترها نفاسد را از تن فرو و در و دغاش دزد

منفعت دارد و در سرد اندامها نافع بود **سیج ابو جیح** درمنه

گوید که او دو گونه بود یکا را شیج ترک خوانند و یکا را شیج روم و در

خشک بیوم درجه گرمها شکم را بکشد و پرون آرد و

قویج را بکشد و کفم فاسد را از تن برون سازد و کفم را بخورد

در در دار
شجر البق
 در در دار **شجر البق** که بگوید که او درخت پسته بود و در درخت
 بدرجه اول اگر در کوفته و چخته در خشکها خاک نکند نیک بود و
 شکسته را بهم پیوند و درست کرد اند چون دوسه بار بخاد
 کند نافع بود و **در راج** **یوحنا** گوید که گوشتش معتدلست بهتر
 از گوشتها مرغ دیگران باشد مغز را بیفزاید و فهم را نیز کند و
 آب پشت افزاید و زنان را از پستان شیر زیادت ببرد
 در موده سبک باشد و کانی که از چهار بر خور است باشد نافع
در در نه **در پنج عیسی** گوید که او گرم و خشکست بدوم درجه اول را قوی
 کند و کسی که بگوید دل را نافع بود و با دانه سر در تخم کند و نافع بود
 نافع بود و سنگ کرده و شانه را پاره کند و نستی اندامها را زایل
 درخت قطران کند و نفع کل در **در شیرین** **جسین** گوید که درخت قطران بر آن
 بنام شیرین خون غذا و گرم و خشکست اگر برش را بسوزند

و بر و مضغه کنند و در دندان را نافع بود و بین دندانها را سخت
 و بغایت رشیدی تن را سود دارد **خور اسحق** گوید که درخت کباب
 و معتدلست اگر برش را بسوزد که مخدج کرده بر نفس غلظت
 نافع بود و اگر آب برش را در گوش چکانند دروش را زایل کند
 و اگر دو درم سنگ از میوه شش بخورند شانه را پاک کند و
 قوت دهد **در دی** **ماله جویه** گوید که او گرم است اگر دردی
 بسوزد که با غسل مخدج و بر کمر بکشد نافع بود و اگر او را سوزاند
 و خاکستر او را خاد کرده و با سهارا موافق و نافع باشد و نیز اگر با
 خاد او را که بر اعضا خون جابر شد بنشیند خون را باز دارد
 و حیض را بیند **در الله عیسی** گوید که او گرمست غذایش بود و دنبه
 و بر موده کران باشد و برش ناست که او را باد و یه لطیف بنشیند
 و میوه غلظت و اگر بسیار بخورند موده را ناسد کند و صفرا را نیز کند

دند جماع افزاید و قوت دهد **دند سحر** گوید که او گرم و خشک است چهارم
 اگر بشیر را سود او بلغم را فرو رود و او دینه کشنده است صواب
 است که از خود و دشمن بر میزند بر اگر رود و در پیش کند
 دهنه و مردم را ملاک سازند **دینج** **دینج** **دینج** گوید که سنگ است و بر
 سرد و خشک است اگر او را کوفته بایند در چشم کشند ناریک
 نافع بود و نافع است از قطع نماید چشم را جلاد دهد چکر را پاک کند
 دهمت دهم در چشم را نیک بشیر و گوشت دارد **شیر الفار** **دکر** گوید که
 دهمت بفازد در خست غار را خوانند او گرم است بیوم
 خشکی دارد و فالج و لقوه و سستی بپارید از نافع بود و باد را سرد
 نمیکند و منفعت بدیدار چون با عسل بکار دهند نفع عظیم
 دواله نماید **دینج** **دینج** گوید که او گرم است بدین چشمت
 بروم در جبهه بادا معده را بر کند و زردی را بر او گرم است
 و دند

بجز در دیگر که نفع باشد و بوردن را خوش کند
 و حشا را نفع نماید **دینج** **دینج** گوید که او سرد و تر است در اندامها دود
 بغایت تر کند و معده را گرم را نافع بود و شکم رفتن را اگر صفا
 بود قطع نماید و اعضا را خشک دارد و غذا و غذای گرم مزاج را
 و بغایت منفعت تمام کند و آینه علم **دینج** **دینج** گوید که او گرم
 است و جلاد و در کلف را بر کند و طبع را نرم گرداند و آنچه از طب
 بچکانند غذا و خوردن را غلیظ کند و **دینج** گوید که بصیر است بود اما
 چون غلیظ پیدا کند و مؤثر باد و خستایش دفع ضرر نماید **دود**
بقراط گوید که قوی تر است که از قطر آن گیرند پس از روانه
 فقط گیرند و بپس اندازد دود میوه و کند و مرطوب
 و خاصیت هر یک مختلف است اما خشک کنند از اجزاء و طبع
 و بپس چشم را بر دو بینا چشم را نیز کند و نفع عظیم

در دلفاریس **در دلفاریس** گوید که او چربیست که خود را بر درخت بلوط
بچسباند عشقه و خشک است و شیرین و با تر که آید و
که خشک بر جلیسوم **بقراط** گوید که گرم است در درجه دوم خشک
دستجو در جلیسوم دافع و لقه و بار طاف نماید **دستجو** گوید که او طبع
گرم و تر است در درجه دوم درجه باد را تحلیل کند چون زیر ده انسون
خوژند و در تابا و چون مر تابا ترنج باشد و قوت غایره را زیادت
و کرده را نفع نماید چون ترنج مر تابا کند نافع بود **دلفاریس** گوید که قوت
مانند قوت نمک است بلکه قوت تر از نمک در درجه دوم خشک
سبوم جلادنده و پاک کننده و غار شش را با سر که طلی کند و در درجه
بکوبند و در مو غلیظ طلی کند نافع نماید **دلفاریس** گوید که او در درجه نخست
چسبند و در سر و سر و چسبند و نفع بود و آنچه سکر بود و چون
سرخ بود با نقطه سیاه **فلس** گوید که او گرم است در درجه دوم
گوید

گوید که در درجه چهارم و غرض از استعمال کند **دلفاریس** گوید که او کثرت
مانند کند و بار در درجه دوم و خلاف شایع از آن است که باشد و نفع
گرم است در درجه اول خشک در درجه دوم و در دلفاریس
سود دارد و گرم شکم را نماند اما در خواب زیان دارد و کثرت اصلاح کند
دو القمر گوید که او گرم است و رنگ زرد است سخت و در دلفاریس
در درجه خشک در درجه سوم در ریش عصب با شراب طلی کند نافع
و اگر با شراب بخورند بر فایز او سود دارد و در ریش کثرت با و گرم که
حد میان آن تر باشد اگر در رخم خسر است مانده نافع بود **دو قمر**
دو قمر گوید که خود ماست و در دلفاریس و نافع بود و در رقی او و گوید
قوت نفع دارد و در مسهل سودا است و با و پخته در ریش
و با شیر پخته ریش مانند را سود دارد و در رخم با و کثرت و سباع
سود دارد و نافع بود **دو قمر** گوید که او سرد است و در رخم با و کثرت و سباع

عفن شد باشد و بوزن خوش بیاید و گوشت نیادتی
 در جراحت واقع شود قطع کند صنعت آن از پنج سرخ و زرد
 یک شش قرآب ایک پانزده زنگار و یک درهم بکوبند
 با هم عرغ و دیگر که برشند خشک کنند و در وقت حاجت
دلق **دلق جالینوس** گوید که دلق از جمله پوستین است و او گرم است
 در درجه دوم خشک در درجه سیوم و در دیگر سینه بهتر است
 شقیق **مکرر** گوید که او مانند سمور باشد و در تمام حالات
 از چهار دیگر باشد **صنوبر الغندرن** گوید که او بطبع گرم
 خشک است سیوم درجه سستی پیمهارا نافع بود و چهار دیگر سرد
 زایل کننده و هر یک که در چهار دیگر را سود دارد و در خشک شدن
 و بپا و طبع بیند و در سرد معتدل است نافع بود **دور** **عشیر**
 گوید که او گرم خشک است سیوم درجه باد را از تن بکشد و در
 سینه

دلق

دیو دار

دیو روید

سینه و شش را نافع چون بادرم سنگ انکبین بخورند و اگر
 کوفته اش با روغن کلر عرغ و ج کرده با عرغس با لند نافع بود
 سر در نافع بود **دلق** **اربی نس** گوید که او سرد و خشک است
 خوشتر است که فاسد شده باشد از تن فروشد **جالیوس**
 گوید که اگر کسی را سینه بود و صواب در است که او را
 در جایگاه ملت نهند تا بانه ملت قویا در مفید است
حرف ذال از کفتر قدام در کتاب دوم در غذای
و ادویه **مفرط و طبع و صنعت ایشان** در ارج
دینی گوید که در ارج همچون کس بود و در خشک سینه در ارج
 و بر روی نقطه های سیاه دارد و بر دیفایت گرم خشک است
 چون کسی چهار دانگ از او بخورد یک **مفرط** گوید که کسی را سینه
 دیوانه گزیده باشد یک دانگ بخورد نافع بود **جالیوس** **دور**

گوید که او بطبع سرد خشک شکم را بپزند و اگر دیر بپازد سببهای گرم
 غذا کند خشک کرد اند و در دشت نشاند تا غذا کم دهند و بر
 کران باشد و دیر منضم شود و علائش با کوارشها گرم و حلوا باشد
در الحیل دینجی گوید که او بنای بود مانند دم اسب و طبع او سرد
 خشک بدوم درجه اما سرد معتدل اگر گرم بود نشاند
 گوید که در دیگر دستقار از این کند و در هر گرم را چون طلی کنی نفع
 کل دارد **در زیر سبزه** گوید که او بهترین ادویه بود و خوشکلی است
 چون بار غش و سرکه کوفته و بهم عرق مخموزه چند دفعه طلی کنند و اگر
 معتدل و استقار نافع بود چون چند بار غذا کند بر شکم نافع بود
در بقوریر گوید که او بنای بود که نجاسیت و الثعلب
 و الحیه نافع بود و استقار بر طرف ساند چون دیر کوفته با آب کبکین
 کرده و بنای شامه غایت بسی و بهی چون طلی کنند نافع بود
در

زنب الخیل

در زیر

در یاس

در کتاب دوم در غذا و دارو و اسفند و طبع و منفعت

ایشان از کتاب نخستگان دانا را بیان است گوید که او راتیانه
 صمغ صنوبر است و طبع گرم است در سیوم درجه خشک بدوم
 درجه خلطها برادر از تن از فردا که در او گرم با موم دیر با سببهای
 همی بالند نافع بود و دانهها سست شده نفع نماید **مالین جوی** خبثین
 گوید که او آب شیرین است و طبع سرد خشک بدوم درجه
 اگر اندک از دوزخ نشستن بر گیرد شکم را براند و حشا و روده را از
 بلغم پاک کند **جین** گوید که او طبع از ترن کمر بود و زرد کله را
کرم سبج گوید که او درخت انکور باشد طبع او سرد و خشک
 اگر آبش را بنای شامه بخورند ریش روده را نافع بود و اگر چند
 دفعه آبش را بکشد بالند نیک بود و اگر کرم رگور دشتی را بکوبند و
 با سبکی بخورند استقار نفع عظیم نماید **رفع السماخ** محمد زکریا

از تن فرود آرد و گرها شکم را بکشد اما معده را نافع
 در شها سر رافع میکند و باد سرد را از سر رون بکشد
 و سرد پش را نافع بود **دین البان** این کوی که او گرم و
 بسوم در لطیف است بیماریها بفرسود و در در شک
 کرده را پاره کند و زهر سرد و خورده باشد نافع بود و اندک
 است را قوی کند و باد سرد در پش را نیک بود و نافع باشد
 روغن حبله **دین اللجیه** بوجهر **سیج** کوی که او گرم و لطیف است فساد کونه
 سود و در در و چون ویرا پوسته بر تن مالد و اما سه سال زنده
 که سرد بود زاید کند و زن که دشوار زایید نافع چون در حشمت
 و در در و ان را نیک بود **دین سیج** این کوی که او گرم و خشک
 بر وجه اول نافع و سستی اندامها را نافع بود و در که کز سرد و نفوذ
 و اگر در پش نند بکشد و مغز را بکشد و مغز را از مغزها بکشد
 پاک

روغن البان

روغن یاسمین

پاک کننده **دین سیج** کوی که او گرم و خشک بود و در شکم را
 بکشد و دل و احشاء را قوی کند و در در و جگر و پش را نافع بود و بدها مغز و مغز
 سود و در در و اما سه معده را نیک بود و تن را نیز و در **لجیه** ریش
سیج کوی که او سرد و خشک بود و در شکم را سرد و در او اما
 شکم را نافع بود و چون با سبکی از در که در اندامها است را
 که بزم بود و نفوذ کرد و در دو افشردش معده را قوی کند و حشمت
 و در **ریاس عیسی** کوی که او گرم و خشک بود و در حشمت
 قوت دهد و صفرا را از اندامها فرود آرد و ابله و سبب را نیک بود
 و اگر افشردش در چشم کشند چشم را جلا دهند و پنجاه رات
 کند و بدها گرم را نافع بود **دین سیج** کوی که او گرم و خشک
 بسوم در وجه اما چشم را نافع بود و در مع را نیک بود و چون بزرگ
 بار و غم سوسن بسانند و با سوز را نافع بود و اگر کمیخته بخورند معده قوت

رواج

ریم این

و در میان فاسد را پاک کند **حرف نری** از کتاب دوم در غذا
 و دارو و مفرط و طبع و مفت ایشان از کتاب نخستین دان
 زنجبیل **زنجبیل** این صفت محمد ذکر یا گوید که اندر طبعش اندکی ترش بود و
 بطبع گرم و خشک کز تر یا سودا و در دانه ها و کوشی را درست کند
 چون باد و غش کل اهرام و ج و ب سینه و بر جلیقه کوشی بماند و اگر با
 پیاز میزند و بر آب سار سست علی کند نافع بود **زنجبیل** **زنجبیل**
 گوید که او را بر هر قلفت خوانند و گرم و خشک است بچهارم و پنجم و ششم را
 سودا و در دانه ها و آب بکند از دانه و در پنهان خون آمدن از دی
 بانه دارد و اگر او را با دارو یا پیاز میزند چون کشد انگ و حلیه و بر آب سار
 بلغم فاسد کند نیک بود **زنجبیل** **الاسفرنجین** گوید که او را بر هر
 نقطه ظاهر خوانند و گرم و خشک است بیوم و درم اگر در اخرو بکوبند و کلاه
 کنند و در باور مرغ و جوش بپوشند تا چون مرده شود و در کاهند و نهند

زاک سبز

زاک زرد

مقفله فاسد کند نافع بود **زنجبیل** **زنجبیل** گوید که او را سوز خوانند زاک سفید
 او گرم و خشک است چون و برادر آب نهند که از دانه و چنان سخت بود
 و اگر خردش بکوبند و با سیکی یا پیاز میزند و جفته بکار در دانه عرق الشا
 سودا و در دانه و در دشت بخالصیت باشد **زنجبیل** **زنجبیل** گوید که او را زیاد
 پیرک جانور بر دانه کرم که از دانه نافع و خوش جمع است و او
 بطبع گرم بود و دانه که تر بود و دانه آن سرد و مزاج را موقوف
 بود که با خود در دانه و مزاج گرم را زیان دور دانه که در دانه بکند
 نهایت و جمع کوش را نافع بود **زنجبیل** **زنجبیل** گوید که او سرد و زرد
 بدوم در جفت بر چشم سیتی چون کوفته اش در چشم کشند
 تاریک چشم را بر دانه و نفع نماید و پنهانی را نیز کند و بکله های
 چشم را قور کند و کرم میهار مزاج را برون کند و دانه شنایی را
 زیادت کند و در دانه **زنجبیل** **زنجبیل** گوید که او گرم و خشک است بیوم و درم

زردار

زیره با سرکه خورده باشد نافع بود و باد سرد را از تن بخشد
 کند و چاهار بهار نشاء و قهوه و فلفل را بر سر دوستی اندامها را نرم کند
 سود دارد در **زرد زرد** و **زرد زرد** که او کوبیده بود که جاشد و دیگر
 در **طبع کرم** باشد و بغم و ناخوش دیگر را نافع بود و سینه زرد را خوش
 پاک کند و فایاد قهوه و عرق النسا و قترس را سود دارد در **زرد زرد**
 در **زرد زرد** که او کوبیده بود و دیگر را قهوه کند و نیزه دهد **زیر بارین** **برجوه**
 کوبیده که او سرده خشک بود در **برجوه** صفر از از همه اعضا فوید
 آرد و جگر را قهوه کند و ششها را بشاند و شکم نمید و ریشی رود
 سود دارد و چون آمدن از شکم باز دارد و در **برجوه** از تن
 بشاند و بهما کرم را نیک بود **جمل الجود** **منا** کوبیده که او کرم خشک
 بود در **برجوه** معده و جگر را در نافع بود و اگر کوفته اش با برغن گل ناره منج
 کرده در **برجوه** خفته در **برجوه** که سرد بود باز دارد و در **برجوه** که گرم بود
 زیاد

زرد زرد

زرد زرد

زرد زرد

زرد زرد معده و جگر را نیزه دهد **زرد زرد** **سحق** کوبیده که او کرم خشک
 بسوم در **برجوه** که او کوبیده بود و نافع شود و چون کوفته اش با برغن گل ناره
 زیاد است که بر ریشی سینه بشکند از **برجوه** تر است و نافع کند و خود
 مردم را نفعی طره بود **شجره الذهب** **برجوه** کوبیده که او کرم خشک
 آن را نفع عظیم دارد و چون آب بر کشی چند بار بخورند آب تا صحت را فرد
 آرد و خدا بر کشی را که زرد را نیک بود و چون بر کشی را که کوبیده با کمی
 نموده بخورند بنفع فایده را فرد دارد **شش حنفی** کوبیده که او زرد زرد
 معده را خشک کند و مغز را بشاند و خداوندان که مغز را نیک بود
 کند دهن را که نرسب معده بود سود دارد **برجوه** کوبیده که او خشک
 و بغم فاسد را نیک و غلط بد آورد و علبش که صفا بود **ذهب بقراط**
 میگوید که او کرم و لطیف است کوبیده را دل را سود دارد و باد را از دل
 کند و غم اندوه را از دل ببرد و اگر در **برجوه** آن خرد بساید بسیار

زرد زرد

زرد زرد

زهره بر دو باد سرد رانیک و تخمیر **در راه بقراط** میگوید که
 زهره با جگر خم شکند باد سرد را از تن تحلیل کند و قوی را قوت
 بود زهره که سفید را چون با کبریا بسایند در چشم کشند سیل
 زدها و خوسک منقعت دارد **زدها و خوسک** میگوید که اگر گرم و خشک بکار دهم
 که در گرم سنگ کوفته اش با بنفشه پرورده بکار در زهره
 نفع نماید و بکنیکها جگر و سینه را یکشاید و قوی را منقعت دارد و
 زین تحلیل کند و سرد را از اندام بر طرف کند **زدها و خوسک** میگوید که
 اگر گرم است بدوم درجه ترست بکار دهم بکنیکها جگر و سینه را
 و باد سرد را تحلیل کند و استقرار سود دارد و بکنیکها باز بدارد
 بکشد و ضا ش آما سرد را نیک بود و در دشت را
 که سرد بود نیک شد **مکون** میگوید که اگر گرم و خشک بکار دهم
 بکنیکها معده و روده را یکشاید و اگر بکنیکها از زهره بکار دارند
 و قوه

زدها و خوسک

زهره

و قوه و با نفع پوشه موت جماع انگیزد و آب پشت افزاید و سرد را
 بنبرد و پشت گرم کند **زیتون** میگوید که سبز سرد و خشک و سیاه گرم
 و ترست معده را از امیرشها سرد پاک کند و زرد کون را سرد و
 آرد و زیتون سبز صفرا را فرود آرد و در شش را سود دارد و گرم
 نور کند و نیز در **خوسک** میگوید که اگر گرم و خشک طعام را
 دشت را قور در دشت موت جماع انگیزد و زهره خورده را سود دارد
 و بکنیکها جگر و سینه را یکشاید و چون ویرا با سرد که مخرج کرده میگردانند
 عرب چشم را نیک بود اما مزاج گرم را زیان دارد **زهره**
مکون میگوید که اگر گرم و خشک بدوم درجه شاد و دل را افزاید و زهره
 عرق الشا و عرق شل نفع نماید چون درم سنگ کوفته را ششها
 بیاغزند و بدو نوبت بکار دارند و از اندامها سرد را قور کند و
 بزود بدو نیک بود **مکون** میگوید که اگر گرم و خشک طعام را

زهره

و در او با مسود و بطبع و منفعت ایشان از کفایت بسیار
 ساده هندی **دانا ساج** هندی که گوید که گرم و خشک بود و در گرم
 جگر و کبد و اسود دارد و خون را فریاد کند و اندامها را قوی و در جگر
 از معده و روده تحلیل کند و آب غش را براند و حیض را آورد و کثرت
 سپرز **بهر خوب بود** **طیال ابو جریح** گوید که او سرد و خشک **یوحنا**
 گوید که او گرم و خشک غذا ایشی بود و در آن کودانی باشد
 خون سبز و سیاه آید و هر که پوسته از در کجاست و از زرد
 چار بهار سرد افتد و علاجش بگریه باشد **سود دارد و تحال**
رخیس گوید که او گرم و تر است و نمادش آب است و در
 سود دارد و حبوس سینه را نرم کند و اگر حبوس را بر سینه
 بیاورند و بکشند و گرم کنند و نماد کنند در دوش را بشانند و آب
 سبز دانه **کر سرد بود و زرد را بل کند** **حبه الا حنظل** **یوحنا** گوید که او گرم است
 و خشک

و خشک بود و در جگر را از آتشها سرد و جگر را کند و در د
 و نماد را سود دارد و شلوت جماع قوی کند و طبع را نرم دارد
 و آب پشت را فراید و بکشد حیض را **یوحنا** **حرم** **سین** **سین**
 گوید که او گرم و خشک بود و در جگر فاج و لقه و دکرده و
 مثانه را نیک بود و بلغم سبز را فرو دارد و زانو را و عرق است
 و نفوس را که از سرد بود و سود دارد و آب است و در تحلیل
 کند و سرد را از اندامها را بر طرف اند **یوحنا** **یوحنا** گوید که او سرد و خشک
 است و از آنرا آب است چون در زیر زن دود کند و شمع را پر و ن
 از د چون دیر از د بکشد و بس که بکار دارند و آب است
 زاید کند و سوختن آتش را نیک بود و چون بر کشتند **سفید**
فوس گوید که او سرد و خشک است و از آنرا دود شیرهای **سید**
 سود دارد و دواء الثعلب و دواء الحیه را نیک بود و چون ویرا

باروغن کل بسایند و در دهنه شیرها و اسبها گرم کنند
 سداب کند خاصه که به کربسایند **منجی عسکری** گوید که او گرم و خشک
 نیم درجه فاج و عرق است و در دهنه باندن را سود دارد
 و با غلظت جذام را نافع بود و ناخوش سینه از ترهها را فاج
 باشد پاک گرداند و سستی اندامها را از او کند و باد را از معده بر
 سرخ بکشد کند و غشش نکوش سود دارد **سرخ دیو خاس** گوید که
 او سرد و خشک خون آمدن از تن باز دارد و در شستی
 یک چشم بر دو چون بار چند بر آکنند و اگر با قرد و طراویا
 و بر اندام سوخته فساد کند نافع بود و در عیش مر شیرها را
 سرب موفق باشد **اباد جانیوس** گوید که او سرد و ترست
 بدوم درجه اند و اگر چشم را سود دارد خاصه که او را سوخته
 باشد و زان پس چون سروده شود چشمش روشن شود و اگر چشم
 اندام

سنگ از و را سنگبکین بکار در رنجهایم را سود دارد
اسرارش فوس گوید که او گرم و خشک بدوم درجه سداب
 بلور را تحلیل کند چون دیر آب بپوشند و را با سخمه دکنند و اگر
 دیر اخوزد بگویند و بکار در رنجهایم که حیض را یکساید و دینلهای
 نیک بود و فسادش سود دارد **طیبه اریاکیوس** گوید که او گرم و ترست
 زانرا شیر زیدت کند و آب پشت افزاید و در غشش
 لرزیدن اندامها سود دارد چون بر و هر مالند خاصه که از کرباسه
 بیرون آمده باشد و باد را سرد را تحلیل کند و سستی
 اندامها را نیک بود **سرو فوس** گوید که او گرمست سرد
 بدوم درجه خشک بدوم درجه اگر چشم را فاج بگویند
 و در اندام که در و باد متوق بود فساد کند نیک منفعت دارد
 و پیهها را تو کند در شیرها روده را درست گرداند **سرو** سرها

جالیوس گوید که سر بجمه کرم و لطیف باشد اما سر
 غلیظ تر باشد و غذایش بهتر باشد قوت نیرو ده
 و آب پشت افزاید و گوشت زبان سبکتر بود و غذا
 بهتر باشد و قوت را بیشتر اید و نیکو بود و در **در خل**
یو صفا گوید که او سرد و خشک است **جالیوس** گوید که او
 مرکب بود از گرم و سرد در وصف از اید کند و از زود طعام
 از د و معده گرم را سود دارد و اگر رخن کلی باور یابند
 و هر چه را با هم بزنند و در سر مالند و در سر را اگر گرم بود
 گردانند **سیریم محمد دگر** گوید که او خشک است و لختی گرمی
 دارد و اگر با سر که دیر بچرخند خون بر آرد و در زکونیک
 بود و سینه و ششک آتش نیک چون بار و رخ کلی سفید
 خایه داند که کافور دیر ایام نند تا خوب مرهم شوی خشکی را
 بنزد

سرکه

عزرا

نیک بود **امحمد اسحق** گوید که او گرم و خشک بود و در خون
 از تن باز دارد و ریش چشم را نیک بود و اگر با پیه او را بیاورند و
 بر سوخته آتش طلی کنند نیک باشد و کوفته و پخته آتش در چشم
 پستانی را نیز کند و فایده بسیار دهد **ابجدان** **رو حنین** گوید که
 او سرد و خشک بود و در جگر باد را از احشا تحلیل کند و در **انیک**
 بود و تنگی نفس و در دشت را سود دارد و سرفه کهن را
 نیک بود و اگر چشم را با نیکین بخورد و بلفها فاسد را از برودینه
 فرو دارد **سعد تهر** **یو صفا** گوید که او گرم و خشک است و در جبهه
 معده را قوی کند و باد را از احشا برون کند و شهوت جماع را قوت
 و گرمها شکم را بکشد و فرو دارد و در دکلور اگر سرد بود سود دارد
 و مزاج سرد را منقعت دهد و نیکو باشد **سعد** **جالیوس** گوید که
 او گرم و خشک بود و در آن خوش روشت بن دندانها را سخت کند و

سحر

سفن

و بجز را قور کند و از زو طعام آورد و با سوره شریفی مقدر اسود دارد
 و چون باز زده نماید بر مقعد مالند نیک بود **دخرف**
ابو جرج گوید که سفال هم سرد و خشک است اگر ویرا با سرکه بپایند
 و بر کمر و شها تر مطلق کنند فایده دارد و نفوس کرم را نیک
 بشود اگر با تخم ترب ویرا بگویند و بر کمر نیز بکشند و کلف
 مالند نیک بود و اسود دارد **سحقور ابن سینا گوید که** او سیاه
 بادیه را مانند و در آب نیل مصر باشد و بطبع گرم است و درجه
 خشکی خشک بود و درجه شهورت جماع افزاید و
 قور کند و باد را از اندامها تحلیل کند و آب تا ختن براند کرده
 گرم کند **محموده ای گوید که** او گرم و خشک بود و درجه صفرا
 اندامها زدودن را قور دارد و دوسوی ختن ویرا قور اینیک باشد
 پیسی را هم نیک باشد و از جمله داروهای کشنده است چون زوی
 زیادت

سفال

سحقور

سمنیا

زیادت خورند بکشد **دام عیب** گوید که او گرم و خشک است و در دلدل
 معده و بجز را قور کند چون ویرا با سرکه بپایند نیک باشد و اگر خورند
 بگویند و بر مقعد بپایند با سرکه و اسفود و اسفود و اسفود و اسفود
 و نفوس را هم نیک بود **سکینج قورس** گوید که او گرم و خشک است
 بستم درجه امیزشها بلف و سودانی را از تن فرود دارد و اسفود
 اسود دارد و قور بکشد و باد را بکشد و اسود دارد و از معده تحلیل کند
 و داء الثعلب و الحامیه جذم را اسود دارد **سپان اسحق** سکنه
 گوید که او گرم و تر است **یوحنا** گوید که او سرد و تر است و درجه
 خشکی بر و سینه را نرم کند و تن را قور دارد و در صفرا و از اندامها
 فرود دارد و در سر را گرم بود و اسود دارد و در ده را از امیزشها
 بد پاک کند و منفعت دارد **بهار جفنی** گوید که او گرم و خشک است سکنه
 بستم درجه امیزشهای بلغمی را از تن فرود دارد و باد را بکشد و اسود دارد

سک

سکینه

سکنان

سکنه

پوشش مغز را قور کند و خوردنش مستی اندامها را محکم
 دین و دهر و الله اعلم بالصواب **عکبوت شرک افند**
 گوید که او سر دو خشک لانه اش چون خشکی نهند
 خون را باز دارد و اگر سکا و نبرزک سپید را بر مرغ کل
 بزنند و در گوش چکانند در گوش را زایل کند و اگر لانه اش
 پوست خا پشت بر گردن بیاورند حیض را بکشد **سلج**
سج گوید که او گرم خشک بستم درجه مغز را از شیرها
 بلغنج پاک کند و در کرده و صاف را سود دارد و زردی را دور
 و آب خفتن فرود دارد و چهارها سوداوی را و بلغنج
 بود و بسته حیض را بکشد **قطعی سی گوید که** او سرد
 بدوم درجه سرد خشک را سود دارد و چون دیر بار مرغی بادام
 دارند تخم شش نه صفر نو بر از این کند و شکم بپزد و چون بنا
 از او

سکاوند

سلج

سلمه

از در بخورند و جشار بغایت قوت دهد **کاهه اسحق** گوید که او
 سرد است بسم درجه ترست بدوم درجه ششیم را جلاد چون
 در کشد و او را در روغ کشته است خنجر بکشد تا بیدار شود و خطاط
 تن را بپس دارد و چون از در بسیار خورند خفا که تنها خورند **سنا**
ابن سینا گوید که او گرم خشک است بدوم درجه ششیم صفر را از تن
 فرود دارد و داء الفضل و داء الشعل و داء الحمیه را سود دارد و از
 فو کند و چهارها سوداوی را سود دارد و منفعت دارد و اگر
 کوفته اش بر سر طاعون کند مورخین را نیک و از در **عقاب** **سج** گوید که
یوحنا گوید که او گرم ترست بدوم درجه اول شکم بپزد و نیز خورند
 بنشانند و سینه را نیک بود و اگر در آلوی کار درازند صفر را از
 تن فرود آورد و سرد و تر درازای کند و چون از در خورند شکم را
غیر امانوس گوید که او سرد خشک است بدوم درجه شکم را بپزد

سما و غ

سنا یکی

سج

سج

قور کند و شیرها روده را نیک بود و جگر را از آفتورها پاک کند
 ز جگر را سود در دوزخون آمدن از شکم باز دارد خاصه چون بریان
سنبلیله **جیفین** کوبیده که او گرم خشک بود در جبهه غریز قور کند
 و بستیکها جگر و معده را بکشد و در دوزخ و لقمه و کتله را در
 و چون در و با یاره فقیر آید میزند و بناشتها را در در زدن
 از خلطها را پاک کند **زنجفر** **فوس** کوبیده که او گرم و خشک بود در
جالیوس کوبیده که او سرد است بدوم در جبهه بستیکها را در
 اما سقعد را منفعت کند چون بار و غنچه دور با سینه و بر معده
 بار و طلی کند فایده دهد و در **عین** **سراطین** **عبد**
 حکیم کوبیده که او شحم سبب است و او را بنا از عین **سراطین**
 خوانند طبعش گرم و خشک است اگر او را کوفته و پیخته و
 پیچر نیان بپیچند و در چشم کشند کور را ببرد و چشم را جلاد دهد
 و نیکو

سنبلیله

سکوف

سکوه

و نیکو بود **قوالض** **جالیوس** کوبیده که او بر معده کران چون سنگدان
 سودانی را در دوزخ و پوست درون سنگ مرغان خاک را شک
 کند و کوفته و پیخته بناشتها را ببرد و معده را قور کند و بهتر
 سنگ دانهها از آن امر غایی باشد **قطاه** **احی** کوبیده که او
 و خشک بود در جبهه است و شکم رفتن را سود دارد و اما
 دیر شود و کانی را شاید خوردن که کار بار بچ کند تا هضم شود
 از و جز لطیف خوردن که نیک باشد **جالیوس** کوبیده که او را
 بر و ما قشیش خوانند طبعش گرم و خشک است بدوم در جبهه
 خرد بکوبند و چشم کشند جلاد دهد و اگر در با سر که بایند و بر
 و بهق مالند نیک بود و کعبه را سود دارد **جالیوس** **جالیوس**
 کوبیده که او گرم و خشک است اگر او را کوفته و شس با سینه و پیچند و
 مانند را بکشد و آب تا حق فرو در دوزخ و اگر با سبکی او را بپیچند و

سنگدان

سنگ روشنایی

سنگ زرد

سنگ چود کرم این خورده باشد سود دارد **محرر بود بقراط** گوید که او
 معده است بستی آب تا فتن را بکشد و سنگ کرده و شانه را
 پاره کند چون نیم درم سنگ از کوفته اش با سیکی بخورند
 معده را ضعیف کند و از زرد طعام را بر دو جلدش بکوشد
 سنگ از منر لطیف بود **محرر از منر** گوید که او کرم و خشک بود
 تخمین سودا و بلغم از معده فرو دارد اما معده را ضعیف
 کند چون سسته او را بخورند که در دل را باز دارد و دیگرهای
 سباده خلطها را سخته را از تن فرو دارد **سباده اسحق**
 گوید که او سرد و خشک است و اگر در اخضر بکوبند و بپزند آنها
 بمالند سفید گرداند و اگر شش و زانند و خردش بکوبند
 و بر شها کرمین بر کنند سود دارد و اگر بار و غن کل او را
 سندر و سباینه بر ستر عالند بکوبد **سندر و سباینه** گوید که
 او

او کرم خشک بود در جگر و دل را و شکم رفتن را سود دارد
 و اگر در آب را شش نهند و آنکه بر دوش نشیند تا صبح
 سود دارد و خون اندن از دهن از دهن در دهن اندن
 سرد بود نافع باشد **زینق یوحنا** گوید که او کرم و خشک است
 بچهارم درجه سپرز را سود دارد و اگر غشش بر غش کل
 بپزند و بخورند در دهن از آنیک بود و اگر کبرش با سیکی
 بپزند اما سبها کرم خاد کنند سود دارد و در غشش
 سبدر **درک ابو حریح** گوید که او کرم خشک است اگر او را بر غش سبها
 بپزند و یکی در دهن شست و جماع را قوی کند و تن را فربه
 در دوش و اگر خوش را در چشم کشند بنیانی چشم را
 تیز کنند و اگر سر کرمین او را خرد بپایند و در چشم بپاشند
 سفید کرمین را بر دوش **سور بنان** گوید که او کرم و خشک است
 او

در دندانی قترس را سود دارد و شہوت جماع افزاید و باد را
 از تن تخلیه کند و اندامها را قوی و طریق دفع و لقوه و چارها بخیر را
 سویر منفعت دارد و در دندانی نیز نافع بود **سویز محمد ذکر** کوبید
 او کرم خشکست بدو هم درجه صغرا و صغری را از تن خود در آورد
 و اندامها را قوی کند و معده را از خلطها پاک کند و اگر غش
 بر سر که بوشاند و بد آن غرغره کنند در دندانی اگر سردی
 زیاده کند **تفاح جالیوس** کوبید که آنچه ترش بود منحل
 دارد و آنچه بشین بود میل بکرم بود و در ترش او هیچ خشک
 نباشد و معده را قوی کند و نشاط قلبی آورد و جگر را سود
 دارد و در از زرد طعام آورد و چارها را نیز و بد **سویز محمد**
 کوبید که او کرم خشکست چهارم درجه تن را کرم کند و آب
 افزاید و چون با سر که خشک و برادر زیر دندان نهند در شش
 بنشانند

سویر

سیب

سیب

بنشانند و اگر ویرا با کبکین بکار دارند فالج و لقوه و جزائهم
 نیک بود و باد زیر زهر با بود **نصیم** کوبید که او سرد
 خشکست بدو درجه خستین کوبید دل را سود دارد و غم و اندوه زرد
 برزد آید و چون دیر با موی یا میزند و بکار در دندانی کوبیده
 او با کبکین خام بخورند دل را قوی و در دوتن را فربه کند **صل**
السویز محمد ذکر کوبید که او پنج سویر بود و بطبع کرم و
 درجه چون دیر این میزند و بکار دارند معده را کند و آب خشک را
 براند و بستن حیض را بکشد و چارها سرد را سود دهد و باد را
 تخلیه کند **صغ الجوز مدانی** کوبید که او صمغ درخت جوز بود
 سیب و در دندانی سیب و در دندانی سیب و در دندانی سیب
 بطبع کرم و خشکست بدو هم درجه خون آمدن از تن باز دارد
 و داء الثعلب و داء الحیمه را منفعت دارد و باد را سرد را از
 اندامها تخلیه کند و با کبکین کرم را سود دهد و نیک بود **غلام** سیب

سیب

سیب

در کتب قدیم مانده چنان باید که مانده نشود و در بنی بسیار برین
 حرکت کردن پیش از طعام حرارت غریز را قوی دارد و کما یزید زوفا
 یعنی که طبیعت طین را نیز دهد و طعام بکوارد و از آنها قوی کند و قوی را در بنی را چوبه
 و حرکت که پیش از طعام بسیار کند مردم را ضعیف و لاغر کند و بسیار از این صاف نموده
 چارها صعب اندازد و در هر روز کار زمان دهد و چون بجز از یک یا دو غذا خوردن
 بسیار حرکت کند طعام بکوارد و **اولا** از مشیت بسیار دین آسانی غذا را در بنی چنانکه
 حرارت غریز را ضعیف کند و هم آن بود که در این امر انداخته پیش از وقت از حلقه که
 از جهت آن حرکت کون پیش از طعام معده و بکار اندازد و معده امر در بنی
 و طعام را که بر سر معده بر دفر در دهر که خواهد که آنچه خورده باشد بکوارد
 باید که پس از طعام حرکت بسیار نکند و خود را بجز زدن از دواز
 چارها این **اولا** طعام شراب خوردن چنان باید که بوسه
 معده بیک شپش لکه و قریب اتفاق پیشتر خورده باشند و صلا

رسد و هر که کتن ناتوان باشد و اعضا از فعل خویش بیزار ماند
 و در خورتن صبر کرد و نشان چهار بود پس تدبیر نگاه باید داشت
 در حال تن بر چند روز است و باید که طعام و شراب خوردن با اندازه
 و موافق روزگار بود و سازگار باشد دوم فصلی که از اندرین
 جمع آمده باشد جلاد را بدرد و از تن بیرون کند پیش از آنکه بکاید
 شود و در تن فساد پیدا یابد **بقراط** گوید که اصل نگاه داشتن
 درستی است که این چهار طبع را بر اعتدال نگاه دارد و غریز
 خون و صفرا و بلغم و سودا چنانکه باید یکدیگر زیادتی و افزونی نکند و دیگر
 حرکت و اندام طبع و طعام و شراب باید که معتدل و موافق
 و با اندازه کرده باشد از آن نکرد و دیگر که عادت بی بد بود که سیرج
 بصلاح آورد **درا** حرکت کون چنان باید که پیش از خوردن
 طعام بود و با اندازه خویش حرکت کند بکشتن و نشستن و کار
 در آنچه

در کتب قدیم مانده چنان باید که مانده نشود و در بنی بسیار برین
 حرکت کردن پیش از طعام حرارت غریز را قوی دارد و کما یزید زوفا
 یعنی که طبیعت طین را نیز دهد و طعام بکوارد و از آنها قوی کند و قوی را در بنی را چوبه
 و حرکت که پیش از طعام بسیار کند مردم را ضعیف و لاغر کند و بسیار از این صاف نموده
 چارها صعب اندازد و در هر روز کار زمان دهد و چون بجز از یک یا دو غذا خوردن
 بسیار حرکت کند طعام بکوارد و **اولا** از مشیت بسیار دین آسانی غذا را در بنی چنانکه
 حرارت غریز را ضعیف کند و هم آن بود که در این امر انداخته پیش از وقت از حلقه که
 از جهت آن حرکت کون پیش از طعام معده و بکار اندازد و معده امر در بنی
 و طعام را که بر سر معده بر دفر در دهر که خواهد که آنچه خورده باشد بکوارد
 باید که پس از طعام حرکت بسیار نکند و خود را بجز زدن از دواز
 چارها این **اولا** طعام شراب خوردن چنان باید که بوسه
 معده بیک شپش لکه و قریب اتفاق پیشتر خورده باشند و صلا

باشد که اندک نکند تا طعام نیم هضم شود و اندک بسیار بکنند و دیگر
روز تا نماز پیشین هیچ نخورد و سخت گرسنه شود **جالیوس**
که نگاه داشتن تن درستی در آن بود که حرکت و آرام با غذا
کنند و طعام و شراب موافق خورد و در آن گریه و سرما سخت تن
نگاه دارد و در چشم گرفت و ترسیدن و اندوه و دو
جسد و کینه و آنچه بدین مانند همیشه کند که این همه مزاج را ازها
خویش بگرداند و طبیعت از حال اعتدال بگردد و خداوند را
که مرا بپایه کرم و بیمار بیاورد و از آنکه علاج پذیرند **اما**
طریق طعام خوردن اندر نگاه داشتن تن دوستی چنان باید که
طعام آنکه خورد که تن بسک باشد و طعام خورده هضم شده باشد و حرکت
موافق گردد باور زور طعام خواسته بود تا آنچه خورد و بگوید و بپوشد
اندر احوال است و خورد و چون طعام را زور آید بهیچ حال تغافل

نکند مگر که برونه باشد یا پیش از آن بسیار خورده باشد و آنچه
خورده باشد که آن و بگوید و باشد چون طعام را زور کند و خوردن
بسیار و از آنکه طعام در زور خورد و باید که پیش از طعام
با یک چیزی بکار دارد و تا معده کرم شود و از زور طعام خور کرد و چنان
خورد که چون فارغ شود و هوشش یارنده باشد باید که دست
تن درستی بکند و خوردن چنانکه سلامت جان بکند خوردن
در کس را بهمان غذا باید بود که بر آن خورده باشد و چنان باشد
خوردن که عادتش باشد که عادت بد دارد بسیار خوردن آن
موافق بود پس باید که بتدریج خوردن از آن باز کشد و عادت
بنا نماید و بهترین عادت در دم تن درست را آن بود که شبانه
یکبار طعام خورد و بار دیگر پیش از نهار و سه بار خورد و سخت تا غذا
بهر بود و پوست تن را درست دارد و نیز در شبانه زور به طعام خورد

مردم فریب و ترسانند ام را زبان دل در کسی را که حرکت و کارش
تربود طعام رو پشتر و باین تر آید و هر که تن آسان بود طعامش سبکتر
و نیکتر باید تا پوسته تن درست باشد و مزاج تن از اعتدال نگذرد
طعام حرکت را که کسی را که بد و خورده باشد نباید که زور بکند
و اگر چه آن طعام بد بود مگر که فایده بد باشد آنکه اندک آن خورده
از و بر باز کشد تا پمار شود و بسیار طعام بد بود که مردم را بیمار
از طعام نیک باشد از آن سبب که بد و خورده باشد و اگر نیک
بود و زیانش در دوا اما میوه **ع** ز خورون را بوجها گوید
که پوسته باید که پیش از طعام خورده مگر که میوه ترش گیرنده باشد
چون بقی و سبب در نامه آنچه بدین مانند بسیار بخورد و تباروی
علاج چاشند و او بود اگر پیش از طعام خورده و در دهان نشین
تن درستی را بر توبه که میوه تر بسیار بخورد مگر که میوه که شکر
از حرکتی

از حرکتی باز از بزرگ بگردم سبب آنکه انور یا انجیر یا آلوسه و کدو باشد که
بخورد و از پس او یک زمان توقف کند و آنکه طعام خورده نیک باشد
پس اگر در قریب میوه یا طعام پشتر خورده باشد و ناگوار بود پشتر آن باشد
که دیگر روز یکم خورده تا معده سبک کرد پس اگر روز چند چغنی فربه باشد
علاجش آن بود که شکم را نرم کند با روغن که معده و در روده را
و ثقل را فرو دارد و چون اطریفل خورده و حبس بود که او را شش
و شریاران و آنچه بدین مانند **اما آب خوردن را جالینوس**
میکوید که زیر طعام بدان مقدار باید که اندک مایه تشنگی را نباشد
و طعام را فرو دبرد تا معده سبک باشد پس از آن اگر کسی
پاک نباشد و زیر طعام آب سرد خورده تا طعام را بگوارد و در کجا
بنشیند مگر کسی را که معده و جگر سرد بود پس او را نشاید که آب
سرد خورده که زبان دارد و چغنی چون از کرم یا به پرون آمده باشد

یا جاع یا کار بر سر بخ کرده یا بکر یا بسیار رفته باشد آب خورند
زبان در دو چشم هلاک بود مگر که اندک اندک خورند تا گرم شود
پس از آن اگر بسیار خورند و او آب سرد بنامش بامداد
کر مزاج و مغز را نیک بود لیکن اندک باید خوردن تا زبان کند
و آب خورند شب در سیک خورده را که تشنه بود و در روز
و چون بسیار خورند و تشنه نشیند یک زمان بر تشنگی می کند
حال در کند و اما سبکی خوردن را **معه ذکر** یا سبکی باید که در شب
ما هر یک را یا نه و با خورده با طعام ما هر روز و نیز خورده بسیار خورند
چون سبکی با خورده خورده و صحتش آن بود که سخت تن را گرم کند
و طعام را بگوید در درازت عزیز را قوت دهد و قوت طعام را بدهد
تن برساند و خون را روشن کند و در درازت را برسد و چون در
بطعام و نیک خوردن تن پرورش دهد و فرزند کند و چون آب
نزد

تر آب را با نهاده برساند و خواب خوشی و در دشت طوبی
آید و این بهر فعل نیکو آنکه بود که از و براندازه خورند و در خورند
اما اندر حال مستی و بسیار خوردن بخلاف این باشد
بحضرت کرد و زیر که اندامها مست کند و بیماریه باید که از آنرا
نبود و خورده را بیا که چنانکه **حالیوس** گوید اندر کتاب
که از سبکی خوردن بسیار عظمه تا صعب و دشوار نیز چون سبکی
و فایده مستی بهر دو سبب است و سبب و تشنگی و تشنگی و تشنگی
و در کسر و سبب و اما سبب کل و در بنا و در شب و در روز و در شب
اندامها آنچه بدین مانند از بیماریه که برز کار از تن جدا شود و چشم
بود که مردم را هلاک و فی الجمله خوردنش بهر مزاج را موافق نبود زیرا
بسیار مردم را سبکی اندر معده ترش شود و مزاج را بفساد
آورد و بسیار کس را تن را غر کند و بسیار کس را در روز

و خمار آورد و این از آن سبب بود که طبع مزاجها مردم مختلف
 باشد چون نیک تا مل کنند و بخور بکنند مغز شش پشتر از شش
 بود و بسبب این حرام شد و هر غذا که منفعت او کمتر و مضرت او بیشتر
 باشد شرعاً و عقلاً حرام باشد و یکا خوردن اینچنانکه از قول مفسر ما
 صلوات الله و سلامه علیه مراست بزرگ در لطائف
 نیز سخت میگردانند و است و گوید که او بخورد بر سر سینه از وی
 که چراسی که خور گرفت من چیز خورم که عقل من تباها کند زیرا
 من بکمال علم و دانش و حرمت بسبب عقید رسیدم و کسی
 از کما به پروان آمده باشد یا کار برنج کرده یا طعام بسیار خورده بود
 سیکا خوردن او را زیان دارد و اما خفتن و پیدار را بطریق که در خفتن
 چندانی باید که اندامها بیاساید و مانند تن بشود و طعام خورده مضاعف شود
 و هر خوابی که چنین باشد تن را درست دارد و قوت را قوی کند
 موده

معده را بشنود تن را فریاد کند و خون از خد بگذرد تن را کمال کند
 و بلغم بگیرد و معده را سرد کند و خاصه که کسی که فریب و سبزه اندام باشد
 سخت زیان دارد و نیز بسیار که از خد بگذرد و کما به طبع را
 کند و تن را غرض شک کند و مغز را تیز کرد و اندوه هیچ حال نباید که مردم
 بستم بسیار دارند که از دستنی اندام و کمالی بریدار دارد و چون بنیم
 کسی از خواب در آید چه کند تا در خواب شود که از آن بیدار
 مردم را بسیار است و علتها نیز در طبیع مردم در این حکیم
مد اینی گوید که در حال تن درستی نگاه داشتن بزرگترین نیکوکاری
 بود و نیکوترین علاج برادران بهتر باشد که طبع نرم بخورد و نه
 کنند بداد و اما طبع را اعتدال باشد چنانکه نه سخت بود و نه نرم
 و آب تا خفتن را معده کند تا بدان اندازه که آب خورده باشد
 از روز فردا آید و تعویضش آن بود که برفتن حرکت کردن

کاملی کند تا بر بهار باشد باب تا حق از و جدا شود و تن
درستی بر حال بماند اگر قوی شکم خشک شود و باب میوه
و آب پز شکم نرم کند آب تا حق که فرو دایه سنگینی و تخم
خیار و تخم کرفس و بادیان بکار دود و بدل حرکت کردن و
کشتن بکوبان به گرم خور کند و جماع که بار زو بود این حال را
سود دارد بوقت که آب تا حق تقاضا کند نباید که باز
دارد که از و بیماریها بزرگ افتد اندر کرده و مشابه و همچنین
طبع اجابت خواهد نیاید شش باز داشتن که از و جرو قوی طبع
بدید آید و از و طعام بشود و شش کشتن افزاید اگر چه
بسیار نشیدیم نامور در و مقعد بود پس چنان باید که هم
بر اعدال داشته آید تا تن درستی بماند **جماع کردن**
ما سحر و جادو حکیم که بگوید که آنوقت بهتر باشد که سخت از و
و آب

و آب پشت بسیار بود و از جماع کردن تنی در نیاید و مردم
خویش را سبکتر و نیکوتر از آن بنیند که بوده باشد بدن
و وقت بهتر باشد که هر حالها تن را بر اعدال بود
و نه گرم و اگر سیر باشد بهتر از آنست که گرم باشد
و از خرب بهتر از آن باشد که اول شب و منقبت جماع
آنست که تن را سبک کند و نشاط دارد و چشم را
و غم داند و راهبرد اندیش و تفکر از دل ببرد آید و
عشق را سود دارد و اگر آن سر و چشم را نیک بود و زرا
و کرده و مشابه از و میزشها را بپاک کند و جماع کردن
بهار بهتر باشد و بر منان هم نیک بود اما خون بسیار
کند سخت زبان دارد و دو منفعتش محضت کرده و قوت
از وها ببرد و در و شنای چشم را تحلیله دارد و مردم را

زود پخته و موز را سفید کرده اند و تن را ضعیف و لاغر کنند و مخزن
و سین را از زبان دارد و پها را است کند و مردم را غر جاع بسیار
کند پشم دق باشد و بهترین وقت جماع کردن را موسم خزان
بود و بوقت که چهار بهار و با بود و جماع بهر نیز باید کردن که پشم صلا
بود و الله اعلم **اما تن مالیدن را استحقاق** گوید که تن از مالیدن سخت
بیز و کرد و اندامها سخت و قور شود و مالیدن نرم اندامها را
کرد و اندامها را مالیدن بسیار است و ضعیف شود و از مالیدن کم بود
و اندامها باشد که گوشت تن پسر و در دو گونه اندامها پاکیزه کرد
از آن سبب که حرارت غریز بر و بر بفرزاید و قوت
اندامها را قور دارد و بستیکها و تن را بکشد و باد را ستر و تن را
از تن تحلیل کند و درک و پها را درست دارد و پسر و در جوی
بهر هفته اندامها را اینک بمالند نافع بود **اما بگویم که**
گوید

گوید که گریه تر کنند چون بسیار در و نشیند و چون از خند
صفرا نیز کند و خشکی برید آورد **و اما** شستن با آب گرم تن
گرم کند و تر فرزند و طبع را نیک بود و آب ناختن را بر
و خواب خوش آورد و مانده که را پسر و در و را ساکن کند
و باد را بشکند **و اما** اندام راست کند و شستن آورد و لیکن
تن را تازه دارد و در دو گونه را گرم کند و بلفها را سنج و باد را
از تن تحلیل کند و آب نیم گرم شستن تر بسیار کند و کافه را
که خشکی بر مزاجشان چهره کشته بود و در دو شکم رفتن را
بود و آب سرد شستن مردم ضعیف و لاغر از زبان دارد
و تن را سرد کند و مردم فربه را زبان مکرر دارد و چون در آب
نشیند که مر از روی کمریزد و چون بر آید که مر از تن چهره
بود که کشت بوده **فولس** گوید که آب مر اندامها را صفا

تر کنند از درون و نه از بیرون بشستن **جیفن** گویند که استفراغ
که بکشتن و کرم را به بود آن چیز لطیف باشد که در سوراخ
تن بیرون آید اما این شهر را غیر اخلاط را کرم را بیرون در در
بست استفراغ کردنش برک زدن و جهاست کردن و
وقتی کردن بود **آنگ** کردن را این **ما سر جوید جیفن** گویند که
چون تن را بشوید پیراش است که تخت آنجا بکشد
و آب سرد در زیر دهن از آن پس بر غنغ کل در این
و اگر بد آنچه گفتیم سوراخ نشیند پوست ز کس را بر کرم
کلاب باشد و بر در مانده پس اگر آید که در درش
باشد و بر همی آید یک سفنا و حنا و سفید و کل خشک است
گرفته و پنجه بر در کنند و اگر از این طریقی یاد بود هم
رو بود و ز بس **آنگ** کردن پوسته جایگاه را بر غنغ کل و
باله

باله تا خشکی آید بر دوز یا نشانی در دانت **الده** و **الاربا** **مضت**
کردن محمد ذکریا گویند که ریاضت کردن یعنی کشتن اندامها
از حال خویش بگرداند و او را از دوز و کرم منفعت باشد اول
بستیکها را اندامها را بکشد و دیگر که تن را فور و سخت کند چون
ریاضت پیش از طعام بود معده را فور کند و طعام را بکشد
و طبع را نرم کند و بهر را سخت دارد و عرف القهار و در
زایر کند و در پشت و میان و در دکرده و سپرز نافع بود
و کرم از تن را بر داما باید که باندازه بود و از حد در نکند و در ریاضت
کردن پیش از طعام تن را بهر از خوردن بهر لطیف و در کرم
کرم بود زیرا که او اندام را سختی نرم کند و کوشته را بکشد
و ریاضت کردن بستیکها را بکشد بی آنکه تن را زیان
دارد و اندامها را سخت را فور کند و نیز بهر را از تن تحلیل کند

مردم ستر اندام و فربه باشند غصه که آنکه گوشت و سبزی و
شیرینی و میوه و طعامها را کون بسیار در روز طعام کم خورد
باید شش و پیش از ظهر و خوردن باید که سه روز شورا بر حوش در
دارد و خوردن بناتسان سحرگاه باید خوردن و بناتسان
بدان وقت که آفتاب نیک برآمده باشد کسی که علم بود
باشد و واجب بر هر بود و صفرا را مطبوخ و شراب بنفشه
باشد که خوردن و چون غلظت در معده بود جبهه را لطیف
باید شش خوردن با پسته بدهد باشد و بناتسان گرم در
سرد دارد و خوردن نشاید که بوقت ضرورت و بعد از خوردن
پاییز بهتر از آن باید کرد که پیش از دار و خوردن هر روز
بگویند و در شش و شورا و میوه و از هر چه در کار که معده
برنجاند

برنجاند البته نخورد و چون از دار و خوردن نافع شود و بابت آن کند و در روز که
کار کرده باشد البته نخورد یا بگوید و در سابق با پاره ایها که شربتی آب
بنم کرم بخورد و اگر دار و کار کند شورا بر حوش خورد و آن روز طعام
و سبزی بخورد که زبان در در پس اگر سه سال بسا کند شربت
و در شربت پی خورد و صبح و شب و پیش و شربت بکند و در **محمد زکریا**
گوید که اندر دار و خوردن اختصار باید کرد و به وسیله و بنفشه و کل تر
و صبر و ایتمون و بسیار شحم و مصل و غلظت و سنای کا و خیار
و زکریا و شیرین و خرمایند و سقونیا باقی هر چه پرون از این جمله
در خوردن آن محاطه بود و چون در وقت خوردن احتصار باید کرد
بآب تر و سبزی و آب سب و تخم سلمه و کنگر و که
هر چه پرون از این است زهر کشنده است چون خربتی سفید
و سیاه و جبال ایکه و کچین مانده که در دار و کار از هر که در وقت

سجده باید خوردن و خوف از نار دان و آنچه بدین ماند و اگر بدین
نهی کفتم سود نکند اندک نیک بایفون یا سفوفت دان یا میزد
بخورد و دیگر روز دارد و مسهل نباید خوردن که طبیعت سست شود
و زبان دارد اگر در روز دوا شود که رنگند سی درم شکستگی
با صد درم سنگ آب کرم حل کنند و بخورد و در اندران وقت که در در
مسهل خواهد خوردن و خوردن چیز را بنیست سخت کند تا بورد و در بخورد
اما اگر کسی دارد به شوار و روگرایست خورد باید که حکیم یا بشان
که بخوردن آسان بود یا در در میان چیز نه که از سبب آن چیز قطع
بود و در در در تب نیک و خردش آسان تر شود چنانکه اگر بمثل دارد
از بهر صفرا و اگر خواهد دادن شراب کل ده که پنج سرد که به شیار
کوفته بقدر حاجت یا جلاب یا بلور نی یا میزد و بکار دارد و اگر دارد
از بهر صفرا سرد خواهد دادن ترید و غار یفون کوفته از یکی بهر استند و بقدر
حاجت

حاجت یا جلاب یا میزد و بکار دارد و در روز بهر سود خواهد دادن و افیمون
دو بهر شک سنگ یک بهر خردباید و پسزد و بقدر حاجت یا این چیز
که کفتم مخدج کرده بخورد و در در تب که خون شراب غیب خورده که نیک
باشد و دفع بود است **الذی علاه علامت رک زدن را بقراط گوید**
رک زدن به هنگام عادت خویش تن درستی نگاه داشتن را
بزرگت خاصه مرکب از که بنیله و شیرها و از زرد نیک بود اما باید که
با دوا بساعت دوم یا ساعت سیوم رک نزن که نیک بود
و اگر بوقت حاجت رک نزن و تا فر کند چاره صعب است بداند و چون
سرمه برسام و تب مطبق و خون آمدن از زیر دندک مضاجات
خون و صفاق و آنچه بدین ماند و خون بر گرفت بسیار هم نشاید که زیا
در روزی که مزاج تن را تباه کند و استغاید از درد شک در روزی که کند
و از روز طوام را قطع نماید و سده و جگر و دل را ضعیف کند و از طعم و قوت
حاجت

بر سر آرد و قوت تن را بر دهد و اندامها را راست دارد و اندک سرما
سر درک زدن نشاید مگر که روز چهارده نبوده آن روز که خون بر
گرفته باشد البته جماع نکند و بسیار کند و در روز و طعام بسیار بخورد
در روز نه روز در خون را پنج نرسد و گویا بدیزیر یا مضمضه می خورد و
بکار در در صفر از این شود در کسی را دل کوب یا سکنه یا کلوین
بود تا غیر کند برک زدن اگر شب باشد و اگر بر روز سه ساعت
زند و اگر بوقتی سر رک نشاید و بخفتگی یا سیدار و خون آب نشاید
علایش است که گوشت آب است و سبکی خوش بود و خایه
نیم برشت خورد اگر سستی تواند خوردن در کلویش برزند و
بویها خوش هم بویانند و در سینه هر آله و غایه میزنند و اندک
اند که گوشت آب سبکی خوش بود و خوردن تا بقوت اول بازم
و الحال اند که روز ده چون بر جگر گوشت آب و خایه نیم برشت خورد و

یابد آن نشانه و اما **جامت کون** را شب فرموده که اگر
او سودمند تر از رک زدن است از آنکه در دوسر یا در دندان بود و
سر چشم را بر دهد چون بر جانب کردن جامت کند و اگر در
دو کتف کند در کردن و کوبه دل را نیک بود و اگر سر ساق جامت
کند بستی حض را بکشد و در شکم را که از کرب و زناغ باشد فضا
دنبل را قطع نماید و اگر بر فقره کاه جامت کند هم سر را نافع بود
اسحق گوید که جامت کردن از هر جانب کردن سر و روی
چشمها را نافع بود و در دندان را نیز و بیکار رک زدن با و اگر
بیزر زدن جامت کند در دندان را و بتابین دندان
و حیض را فرو دارد و اما سهارا را بیل کند اما مردم را نرسد و لاغری
اما دیو حیران اندام نهادن **مانع جرم** گوید که علت قویا و سرفه
ریشهها را که من را از پس از آنکه تن را بدارد و پاک که ده باشد

و اگر از آن جایگاه که دیوچه مکیده باشد خون باز نیستد صفی
نور اخر دیکوید بر در طلی کند و اگر دیوچه از اندام جدا نشود که ستر
پرا کند تا بیفتد **بوی** صا گوید که نگاه داشتن تن درستی است که
طبع و حرکت در آرام شراب و طعام استغفر الله جمله بر اعتدال باشد
روز که ماه تازه خورده باشد شیر و زهرک و خایه و گوشت
و کلم بهم بخورد که بیم بود و نیز از و بهار بهار شود و در خیزد و بیاید
باید که سردیها خورد و بجایگاه خنک آرام گیرد و بهر که سنگین بود
نزد که زبان دارد و در کرابه آب سرد بخورد و خربزه هند و سیب
تر بخورد که بیم استقباشد و در کرابه جماع نکند که بیم منجاب است
و گوید دل و نفوس عرق است و در در چشم از در در کرابه
تخمد که بیم فال و لغوه بود و پس از جماع بدو غت بگوید که خورد
که کرابه چون استغفر بود و اگر چه استغفر تمام نباشد اما در استغفر
مکر

کمر از پست و چهار ساعت نباید که باشد تا ضعیف نشود و استغفر
جماع کردن و رک زدن و خون از پنهان کردن و جماع کردن قی کردن
و شکم رفتن و آب نمک بر اندن و خور آوردن و دیدن هر یک از این
جمله حکیمان استغفر الله خواند **سیح** گوید بدترین چیز مرگه است
تن درستی را است که طعام خورده آید زیرا که هنوز طعام پختن
ناگوشته طعام دیگر بخورد و در موده کرده موده را ضعیف
کند از چینی خوردن و بهر کند که زبان دارد تا قی بکشد
بود که مثل موده و طعام خون دیگر بود که گوشت و آلت دردی
کشی و آب بر در زیر زدن و آتش هم کشی و دیگر باره گوشت آلت
در در کشی و جوشانی و آب سرد بر در زیر چون بنظر من ضعیف
و بهر خام و بهر خنک و بهر را مزه و چاشنی بنود و مردم چون طعام
خورده باشند باید که آرام گیرند تا نیم مضم شود و آنکه بخشد چون

اگر طعام خورد در دبا باشد اما عمو با دانا را بوی پنج نوبت با شاق
خورد که هم قوی بود و هیچ طعام خورد که بغایت طعم خوش بود
بوی ترشی سخت ترش و شور سخت شور **اسحق** گوید که
هم شیرینها بکود و ده زبان دارد و در هر چهارم موده را
دو نور بهار و ده را نیز باشد شیرینها بر سینه را در وقت موده
زبان دارد پس باید حال باید نگاه داشت تا منفعت
از ایشان منفعت آن منفعت این را باشد که در هر
کس شود بار و غن که کهن باشد بخورند که آن از زیر بود و
کرم که از تن بر آید و جانشند بخورد و ما هر کس که قدیم
دارد در این کرم که پوشیده بود و نیز کس خوردن این هم
در هر طعم خوش بود و طبع آنرا خورده خوردن که زبان را
در پوسته گوش را از زرد پاک دارد و دندانها را سنون با
پاک

پاک شد و در وقتی که شهادت را بر غن نباشد چرب کند و صغیر از زرد
و کرم که طعام خوردن رسد آنکه اندک خورد تا موده طعام
و چون ساکن گشت شاید که طعام را تمام بخورد **دالماند** **صغیر**
کردن را محمد ذکر گوید که هر که سفر دراز خواهد رفت باید که
تن را پاک کند بر کزردن و دارد و خوردن و زردان عادت تمام
داشته بود آنکه اندک خورد را باز کشیدن بعضی خفتن و خوردن
بسیار در آن آسانی و آنچه برین مانده تا در سفر برنج و عدس
و چون سفر تا بستان کند طعام بسیار بخورد و در هر چهارم
بر این کند و خوردن و نهام سرد کرد و پوسته سر را بر غن کجند و در
و بلعالب پسوش در غن کلی و کدو سفیده تخم مرغ بر سینه
هر مالد نیک بود و در هر یک که تشنه افزاید خورد و چون بمنزل فرود
رو را آب سرد بشوید تا نیاید چرخ خورد و بعد از آن چرخ

خورد تا صفر را ساکن کند و یک ساعت بی حرکت بخشد که
کرد طعام خورد و ز میوه بایستد و اگر دوا در دسترس
نفع کند و سکنجین با آب سرد خورد تا دم نیل بود باید که از آب
این منزل به آب آن منزل هم آید تا آخر چشم در خون
مختلف طعامها را که خورده باشد زود دفع کند و خون را
گرداند پس باید که تن را پاکیزه دارد تا از بیماریها ایمن بود
سفر زمستان کند باید که طعامها گرم و نرم بکشد و اگر دوا
که خواهد چختن سیر و پیاز و ابراز با گرم و در کند تا پس
گرم باشد باید که اندامها را با گرم پوشیده در در خاصه
تا سه رطل رازیان نکند و چون بمنزل فرود آید اگر نتواند که
رود و اگر نه خود را با گرم پوشد ساعتی بجا بکشد که گرم
پیدا شود طعام خورد و پوسته بدین ترتیب باشد تا از رنج

دبار

و بلا سر را ایمن باشد و اگر در فرعون بجا بکشد بود که برف باشد
سپید برف چشم را زیان دارد و باید که مقنعه سیاه روی
زود بکشد که نیک باشد و اگر چشم اندر سر را بفرود کند و چشم
که انگبین گرم کرده در کند و آنکه بکوبد و نافع بود و اما **بکشتی**
نشتن یا سحر بگوید که کسی سفر دریا خواهد کرد تن بدرش
افتد که چند روز پوسته شراب آبی و شراب ریواج و آنرا
و غوره بخورد تا معده اش فور گردد و حق نکند و ز صبر بهما شستن
خوردن و شور با پیر کند و ترفینه و مصوص و فسر و آنچه بدین
ماند بکارد و در دما از تنی کرد و شستن شستن ایمن باشد روز
در آب نکره تا طبعش قوی در دما عادت کیم و در چشم
قوی شود بعد از آن اگر در آب نکره و آب باشد و زیاده
اینقدر کلام مختصر یاد کرده اند و آنکه شستن تن درستی در آب

که مردم را از دنیا ببرد و بیاورد و بماند تا بکشد **شستن**
فرزند کوچک باینوس کویک چون کودک بوجود
آید در وقت **باید** که قابله کوشش و پندار کودک را پاک کند
از آنکه انگلیس در کاشش بمالد و روز چند روشنائی آید
و قابله باید که دانایا شد و تربیت مالیدن شستن یک
دارد در زنگار که کودک مزه همچون موم نرم باشد و مادر باید که
کودک را بشیر اندک اندک دهد و آهسته بهر جنباند و سخاو
خوش با دوز صرین باور گوید و چون شیر داده بشود همواره
جنباند همچنانکه مردم بزرگ را که طعام و شراب خورده باشد
که حرکت کند همچنین کودک شیر خواره نشاید که یک جنباند و می
سیاه چشم پشته بود پس اگر از رزق چشم بود اندک
انگور و باه چشم رو بکشد و هر وقتی سه مد چشم در چشم کل

کوشش را هر بکشد که نافع بود و اگر کودک فریبناش بوقت
مالیدن اندک انگ انگارانی با روغن گل مزه کرد و شستن و بدان
مالد تا اندک شستن بکشد شود و البته نکند از اندک بسیار کرد که بافتن
در شش رو و نه پروان آمدن مقعد بود نکند از اندک و آید بشوید
و طعامها را بهر بخورد و اگر کوشش را لطیف چون کوشش مزه خانها
زرد کوشش بره زغاد و بشور با دوزیر با بچه پس اگر شیر را بک
بود دلیل کرد بود پندار شستن که شخم هر خیار و آب کوکبی سفید
با جلاب مزه کرد و بخورد و اگر شش لطیف نام خوش بود
چرب شیرین بکارد و در دوزیر و طفیل و هلیل برورده خورد
باشد شیر نماید که بطعم شیرین و دوزیر باشد و بکوزد و پند
بود بقوام معتدل باشد و بکوزد و پند شد و اگر دوزیر اندک
بود شخم شست و خورده با جلاب مزه کرد و بکارد و پند شد و پند

باشک سفید و حوز دوشور با که با خود و پاز و تخم شبت و بادبان
چخته باشد بکار در دره و چون وقت بکریا به رود که در کز کز
نگاه ندرند و با آفتاب بخوابند و در کودکی بسیار کز تامل کند
نه هم کز بستن وی از کز سنج بود مگر که در اشکم در دکنش
مادرش از کز کند و بجایید و آتش در دمان کودکی بچکاند
بشکند و باشد که گوشش در دکنش باید که اندک شیر را بر غنچه
مخرج کرده در گوشش کودکی بچکاند و باشد که زارش در دکنش
اندک روغن یا سمین باد و غنچه بر زارش بماند یا باشد که خواهد
بردارندش و یا تنگ بسته باشندش و یا چیز دیگر
باشد این جمله را نیک ملاحظه کند و در دمان باید که گاه گاه کاشک
در طریقی و کورارش زیره بکار در دمان شیر پاک و کور زنده کرد
و چند کودکی بزرگتر که دندانک اندک شیر زیاده هم در دمان بزرگتر
باشد

باشد برده حالی خدایش شتر باید و بر راه دو باغالیه بر خیزد و بالند
تا در صبح ایمین باشد و بزرگارش نیز بماند تا در دمان رود و در زارش
باشد یوحنا گوید که آن کودکی که با غار سخن بموضع
دال و لام بر زبان براند و زلالی ایمین باشد چون بوقت سخن
کفتن بود دندانک اندک از دانه بر غنچه مخرج نموده در دمان بماند
تا روزی سخن در آید و چون وقت دندان بر آمدن باشد پخته
چنانکه بار غنچه بپخته باشند و در دمان نه پس مالد تا زود
بر آید و هنگام دندان بر آمدن باشد که آب شور از جایگاه دندانها
پردن آید و در گوشش فرو رود و آنکه کودکی را شکم رفتن بدید باید که
بافشرد و طباشیر سوده بود و دند کل خرد و کلنا دندان خشک
کوفته بآب برشند و بر شکم دانه ریش نهند که نیاید در دمان
گوشت کبک یا نه و بر شکم حوز دوشور تخم کونار برشته اگر وضعی کودک

شکم نهوشانی کنند از سر کین موش و مکس پانیده بگویند در
تا شکم اش نرم شود و اگر معده اش پر فن آید سبزم آب
از کلنا و مورد و کل برک زرد و برک سیب زرد یک پند هر دو آب
بپزند و نیم گرمش را در تغار کنند و کودک را در ورش اندک بیک
و چون کودک بزرگتر شود اندک اندک شیر از ورش کم کنند و چون غذا
برآمده باشد اندک اندک نان نرم بدشش دهند و عادتش کنند
که بطعام خوردن پس از این ترید شور یا بوردند و شیر بپزند
تا چنان کنند که بشیرش نهند و بتدریج با خط باشد و بهترین
وقتی از شیر بار گرفتن به شکم خزان باشد یا در فصل بهار
جین گوید که کودک خرد در این زمان از میوه ما ترید بسیار
باز دارد که سنگ در زار بیدارد و ما در غایب هر روز بوزند که صبح
آورد و اگر دیر از دوز شیر باز گیرند ضعیف و لاغر شود و دیر باز
گیرند

گیرند بد خو گردد و دود شیر خورزش یک سال نیم بود و بیشتر
باشد که کودک ضعیف و لاغر بود باید که او را از شیر زود باز گیرند و اگر
قوی و فربه باشد رو او بود که زود باز گیرند شیر زن آب تن کودک
شیر دهد از زرد تر باشد پس باید که از آن شیر قطعا
بگوید که نهند و باید که جوان و درست اندام معتدل مزاج باشد
و سخت فربه نباشد و لاغر تر نباشد و البته سیر و پیاز و
و کاه و میوه یا تر و شور یا بخورد الاطعام چرب و شیرین
حال موافق تر کودک را بشیر مادر بود **شناختن علم**
عجبه جالینوس گوید که شناختن مزاج مردم را بشیر
علم عجبه و آب تاختن و غایط باشد و نسبت و ما
اکنون صفت شناختن عجبه را مختصرا بگویم تا آموزنده
آسان بود که عجبه شش است اندر حال نفس بر آوردن

و فرو بردن مرکفاه داشتن حرارت غریز را و از تن
قوت دوستی دل و او کو اه حکیم است بر علتها که از دل
پیرامن دل و از رکها جهنده خیزد و آن صوابست
چب بکمرند زیر که دل بجان دست چید بود از خداوند
محبیه پسند از حال خویش چون خوابد که علم محبت بیدارند
باید که چهار انگشت را پیوسته بر دست کبانه که
درست اندام باشد فرو نهد نه سخت و نه نرم و
تأمل میکند در تعداد محبت ایشان بر مبرسه تا فرق بدارند
میان محبت های تن درست و بیمار تا علم بر و آسان شود
و فرو نهادن انگشتان بر مجاز است که کونه باشد بر خراست سخت
نرم و بر خراست معتدل اما محبت که انگشتان بر و سخت باید فرو
نهادن از دو کونه بود یکی محبت بر باشد که اگر انگشتان بر و
قوت

قوت نهند انگشتان را قوت محبت دفع کند و احوال این محبت قوی
نیک در نیابند تا سه انگشتان بر و سخت فرو نهند **دوم**
انگشت دست خداوند محبت شین و فریب بود پس انگشتان
هم سخت باید فرو نهادن و هم از کونه بود یکی انگشت محبت قوت
قوت و ضعف معتدل جهد **دوم** انگشت دست خداوند محبت فریب
بود و نه لاغر و اما محبت انگشتان بر و نرم باید فرو نهاد و هم از کونه
باشد یکی انگشت محبت دست جهد **دوم** انگشت دست خداوند
محبت سخت لاغر بود زیرا که اگر برین محبت انگشتان سخت
جستن و برین انگشتان ناممکن بود پس چون کسی را محبت روی
گرفتن این چیز را نیک نگاه باید داشتن تا معرفت علم محبت بر و در خوار
بنو دوستان باشد **در بیان سیوس** گوید چون در محبت کسی
فرو نهند و محبت بر انگشتان معتدل و بنظم جهنشان تن سختی

بود و حکیمان این معنی را بنقض المستوفی خوانند و اگر مجرب از انکشان
 قوی باشد و دیر در جهنم نشاند زیاده و پیر که خون بود و حکیمان و دیر
 بنقض الحاصل خوانند بفرمانند تا فصد کند و خون بر دارد و بنقض محبت
 و اگر مجرب از انکشان است جهنم و دیر جهنم نشاند هر که در زیاده
 بلغم بود و حکیمان او را بنقض البطلی خوانند بفرمانند تا فصد کنند و بنقض را
 کرم و فصد خورد و اگر زرد و بزرگ انکشان نیز بود نشاند زیاده و
 و چرکی صفرا باشد و حکیمان و دیر بنقض سریع خوانند بفرمانند تا فصد کنند
 تا بفرمانند سر و خور و سر و شیرها بکار دارد و اگر چون راه کشیده
 بود سخت بهر جهنم نشانی هر که زیاده سودا بود و حکیمان آن را بنقض
 المتفاوت خوانند بفرمانند تا فصد کنند و بنقض را تا بفرمانند کرم و خور و دگر
 بکار دارد **مسح** گوید که مجرب که بر انکشت نیز و کند نشاند هر که خون باشد و اگر
 زرد و انکشت بهر کشت نشاند هر که صفرا باشد و اگر زرد و بر انکشت بهر
 کند

انکشان
 کند نشاند هر که بلغم باشد و اگر چون زرد و کمان کشیده باشد و بزرگ
 یکسان بود سخت جهنم نشاند هر که سودا باشد **محرک**
 گوید که مجرب که گوید که خرد و نیز بود و پوسته جهنم و مجرب جوانان بهر
 و بزرگ تر از انکشان باشد و لیکن بدان ششلی و پوسته که مجرب
 و مجرب مردم مویه ضعیف تر از مجرب جوانان بود و مجرب پیران تفاوت
 باشد و در جهنم و مجرب زنان ضعیف تر از مجرب مردان بود و پوسته
 جهنم مجرب خندان که در خنک است باشد و اگر مجرب و بزرگ و دگر
 و مجرب خندان سرد و خشکی بخلاف این بود و مجرب اندر رنسان
 آرمید و با تفاوت بود و بنابسان پوسته و شتاب
 و هر مجرب که بزرگ و پیر انکشت یکسان بود و بنیک جهنم و بزرگ و بزرگ
 حکیمان آنرا قوی خوانند و او نشاند که تنی بود و اگر بخلاف این
 آنرا ضعیف خوانند و او نشاند بکار بود **ثابت قره** گوید که طعام

و اگر خوشم این جمله مجرب را بزرگ کند: و دار و دانه را بزرگ کند: و اگر
هم در سر مجرب را مختلف کند: و چار و بار و تبه و ما مجرب را خرد کند:
و چون چار و بار را بزرگ کند مجرب بزرگ شود مگر که اندر رتب و در مجرب
همواره سخت خرد بود و در حال خویش نکرد و در مجرب مانند
کرم جودش از رفتن و هلاک چار بود و در مجرب که لرزان بود و لعل
آن کند که طبیعت و چار و بار هر دو برابر باشد **یوحنا گوید که**
چون مجرب جوانست بودش از قوت و در که خون باشد و اگر
تیز بود و پوسته هر جودش از غلبه و تیز صفر باشد و اگر
پر بود و اگر آن جودش از زیادتی بلغم باشد و اگر باریک
و اگر آن بود سخت جودش از هر که سود باشد و اگر مختلف
نش از درد دل و چار و بار بود و اگر عرض مجرب را زیاده کند
یعنی که باید و راه رفتن خوشم که رفتن و اگر بر سر کمر و آنچه
برین

برین ماند و چون این حالها اندر کند: و مجرب به کمال خویش نماند
و در مختلف از بزرگ و سستی طبیعت بود: و مجرب خرد و اگر آن بسیار
سرد و تر باشد: و مجرب از زو قوت طبیعت بود: و مجرب خرد از خلط
فاسد باشد که اندر دهن معده کرده بود و معده را خرد: و مجرب از
از کرم و نفایت بود: و مجرب غلیظان مرکب بود: و غلبه بنار و مور را
خوانند و مقصود غلیظان چار و بار یک سستی سخت بود **این سیم**
گوید چار و بار هر کرم بزرگ که توان شناخت و چار و بار سرد را
بخرد و مجرب چار و بار خشک را بسختی کشیدن و در چار و بار تر را
ببزرگ و سستی در و هر که خواهد که نیک بداند اول او را علم شریان
بباید خواندن و او را حکم کردن تا دانش این بر دستان شود
زیر که در یافتن این علم تمام سختی و توار است و بزرگی و دراز
نشان به نهایت این علم رسیدن اما بدین مقدار که باید که درم

کفایت بود چون نیک فهم کند **شناختن آب تاختن**
و غایط بد آنکه آب تاختن کوا حکیم است بر علقی که در جگر و برا
 منش خیزد و نازین دود کوا از بند علق است چهار حکیم است
 که بر معالجت چهار حکیم کند و گرفتن آب تاختن بقاروره چنان باشد
 آب چهار آن هنگام گیرند که از خواب بیدار گردند پیش که چیزی نخورند
 و چون آب گرفته شد قاروره را از ناف نهشند تا اگر نقل در شکم
 و یا مانند شش در آب تاختن بود بر قاروره نهشند تا مایه علق
 حکیم تواند شناختن و خطای پیرو نهشند و باید که آب کرم بود که بوی
 سرد و نیم کرم است نیاید و باید که حکیم برسد که چهار چورده
 است یا پنز چورده بود که رنگ آب تاختن را بگرداند و در وقت
 آب تاختن چهار چیز کفاه باید داشتن **اول** رنگ **دوم** بوی
سیم قوام **چهارم** رسوب و ما هر یک را مندرین فصل ترتیب
 بیان

بیان حکیم چنانکه آموزنده زود فهم کند انش الله تعالی که آموزنده
اما رنگ آب تاختن گوید از هشت گونه بود **اول**
 سفید **دوم** آنکه لختی زردی دارد **سیم** ترنج **چهارم**
 آنکه کوبه **پنجم** زعفران کوبه **ششم** زعفران **هفتم**
 سرخ **هشتم** سیاه **اما** آنکه رنگ سفید و صافی بود
 همچون آب از آغاز چکیدن آب تاختن باشد که تباری
 سبیل البول خوانند یا از خوردن بسیار یا از بلغم قوام **ضعیف**
 جگر باشد و اگر سفید بود بر کف است و میان در و کند
 آن باشد که در کرده سنگ افتد و آنچه رنگ لختی زرد دارد
 که مانند گاه بود و دلیل کند که علق هنوز پخته باشد و آنچه
 ترنج بود دلیل کند بر غایت علق و راحت چهار و آنچه رنگ
 آتشی بود دلیل کند بر کرم بسیار و آموزنده که و آنچه رنگ زعفرانی بود

دلیل کندیم بکبرمانه تا آن حد که مرگش کون بود لیکن چون
تیز یا صفر آینه بود و اگر زرد سبز باشد و هر چه آب
استاده بودندشان تب دق باشد و نیز دل بیمار
باشد اگر بزرگ رغو زنه باشد دلیل کند بر افروخته شدن
و صفرا و اگر کف زرد دارد بر سر آب دلیل کند بر غلبه
از آب زرد رقان خوانند و آنچه سرخ بود دلیل کند بر زیادتی
و آنچه بکوبن سیاه بود و سیاه و زرد پس سرخ و زرد در
بدن دلیل کند بر سوختن آتشها و اگر کف بیمار **اما در تب**
و بستن حیض و غلظت سودا و دلیل بر شفا بیمار باشد از
این بیمارها که یاد کردیم و طبیبان نادان بسیار رسند
آب تا خن سیاه اما درین علتها نباید رسیدن زیرا که
طبیعت هم سودا را ازین آب تا خن دفع کرده بود

که رنگ سیاه از خن بود که خورده باشد و رنگ آب تا خن سیاه
کند که اگر غوان خورده باشد آب تا خن زرد باشد و اگر از تیز یا جز
خورده باشد رنگ آب تا خن سبز نماید پس باید که حکیم نیک نامل کند
و ملاحظه نماید تا چار را برسد که دیر و زچ خورده است و معالجت نکند تا خطا
طبابت نکند و آب تا خن که بر غن مانده دلیل کند بر که اخن به
کرده و تیار حال بیمار اگر آب تا خن بشیر مانده دلیل کند بر فاجاد
و اگر آب تا خن بفقاع و آب پیر مانده دلیل کند بر شیمی شانه و
اگر آب تا خن خون بسیار آمیخته بود دلیل کند که سردی که از کرده
بود آب تا خن با آب گوشت تازه مانند شان محفوظ
جگر بود و بهرین آب تا خن آن بود که رنگ تیز بود و در کون
در دویدن خن است که بکوبن سیاه داشت شد **و صاف**
آب تا خن سپید که با شکر آب خوردن بسیار بود

سر در جگر و یا بختن طعام باشد اگر سخت زرد بود نشان ^{صفرا}
تیز باشد که در تن کرده باشد و اگر سخت سرخ بود در سرش
کف زرد باشد نشان از زرد بود اگر سیاه بود نشان تب چارم
و در دسپزد بکنی حیض باشد و در بیهار کرم بود دلیل ^{مرکب}
محمد دریا کوبید آب تا خفتن سپید روشن از ضعف مزاج بود
بهر آن را باشد یا که آب بسیار خورند و آب تا خفتن بسیار
کنند اگر زرد روشن بود پشتر از زرد روشن بود یا از سر
یا از نیم و ترس یا از تب صفرا یا که یک روز آید و یک روز ^{ناید}
در سرخ و روشن بود و از تیز صفرا باشد و اگر سرخ و
بود از چهره خون بود و بیش از گرمیها حوز دل بسیار بود
چون گوشت و خرمای و سیکی و آنچه نماندش اگر سیاه بود در ^{تیمای}
تیز و چار و کرم و از پس از زرد و سرخ سیاه گشته بود ^{نشان}
خلطها

خلطها باشد و دلیل مرکب بود اگر در غلظتها سودا و سودا و دلیل
شفا و تن درستی بود **این** یا **سجود** کوبید که چون آب خفتن سفید
در پی گرم و قوی شود و چار تا نماند و سیاه باشد که نشان مرکب بود از جهت
آنکه کرم و مغز سر سید باشد و اگر رنگ بسبز نماید بسیار ^{ایده}
نشان اسهال یا چار میوهای سپید باشد و اگر نماند سیکی موزی
و آب بخورد بود نشان استفا و کرمهای کهن باشد و در تن کرم
آمده باشد و اگر بر مراب چون روغن بسیار بود نشان کد اخفتن ^{پیر}
کرده بود **مسح** کوبید که آب تا خفتن سفید و سبز نشان بلغم بود اگر
سفید باشد نشان بلغم و تریوهای فاسد بود و اگر زرد و سیاه
نشان چرم صفرا بود اگر سرخ و سبز بود نشان زیاده خون بود و اگر
بروغن زیت مانند نشان تب دق و کد اخفتن تن بود **این**
سجود کوبید که آب تا خفتن سفید و صافی بود چار را ^{قضب}

همسوز دشتان آن بود که در میان سنگ بود و اگر سخت کوبند بود
 و چهار آب قوی بودند آن آبی بود که اندر بگوشت و اگر بر
 آب می دشتان چو که خون صفر باشد که در هم آمیخته باشد
و اما بوی آب تاختی اگر آب تاختی کندیده باشد و بیش
 که جمیع مایه علت با یک بار پنجه باشد در این درتهای
 گرم و در آنس که بود و نیز باشد که کندیکه آب تاختی از ریش
 مانند بود و علتش آنست که بوقت پروان آمدن هنوز در
 دریم با و بر آید و آب تاختی که بوزن از ریش از خای علت
 اگر بوی اندک دارد و علتش آنست که علت اندک مایه پنجه باشد
 و هر چند که آب تاختی کندیده تر باشد و بیش نیز تر باشد
 گرم تر شود و از ریش و کوهی از استادان این صناعت گفته اند که

و این آب تاختی
 در کتب معتبره
 ثبت گردیده است

آب

آب تاختی کندیده از سبب آن بود که اینش گرم در کوه غفن شده باشد
و اما قوام آب تاختی از سه گونه بود یکی سبزه دوم نیک
 معتدل اما آب تاختی که سبز بود بر آنست که باشد دلیل کندی و بر
 دلیل بر آن کندی که مایه علت تمام پنجه است و هیچ غلظت و در
 چهار تر غلظت باشد پس حکیم باید که بر قدر حاجت ترها چهاردهم **دوم**
 دلیل بر آن کندی که غلظت سبز آب تاختی آمیخته شده است **و اما** آب
 تاختی که شک و روشن بود از سبب سبزه باشد **اول** از تخم لیلک
 بر آن غذا که در معده و حشا هضم نشده باشد چون غذا تمام هضم شده
 ناپاک که آب تاختی شکر بود **دوم** از سبب سبزه که اندر کوه و در
 آب تاختی بود که مادرها سبز را اندر و در که از نمود **سیم**
 که مایه علت خام بوده تمام پنجه نباشد **و اما** آب تاختی که معتدل
 بود و نیز که سبز باشد دلیل کندی که علت بر سبزه آنست

و اعتدال تر باشد در تن باشد چون آب تا فتن با اول روشن باشد
چون زمانه هم چنان روشن بود نشان آن باشد که در چهار خواسته
در کربا اول روشن باشد اما چون زمانه بپزد تیره باشد نشان آغاز
بخش غلت بود در کربا اول تیره تیره باشد و چون زمانه بپزد روشن
نشان تن در ستر و اقبال بجا باشد **بقراط** گوید که چون آب
در اول بپزد سبز باشد و چون زمانه بپزد روشن شود دلیل بپلاک
بپازد نیز که سبز در روز که وقت که در ستر شها بن ضعیف
وقت طبع بود و در کربا آب تا فتن با آغاز بپازد سبزه
باشد و دیگر که در ستر و فتن اخلاط و بپلاک بپازد و چنان دان که
بپازد با نایه بود آب تا فتن سبز بود و در کربا نایه بود پتر از آن
باشد که آب تا فتن شکور روشن باشد **و اما رسوب آب**
تا فتن بدانکه رسوب ثقیلی بود که در بن آب که جوج شده باشد

بادر

بادر میان آب که معلق با بر آب چون پنبه زرد هم کرد و آنچه بپزد بپزد
بپزد از جمله رسوب باشد و خاصه که بگونه سپید بود و دیگر که در تن در ستر
و شفا بپازد آنچه بگونه سبز باشد و دیگر که بپازد و در کربا بپازد و آنچه بگونه
زرد باشد و دیگر که در ستر و غلت و آنچه بگونه سبز باشد و دیگر که
بر هلاک بپازد و دیگر که در کربا بپازد که در ستر شها بن که سوزنده باشد **و اما**
آنچه در میان آب که معلق بود و دیگر که در آن که طبع غلبه غلبه
خواهد بخش لیکن بر روز کار **و اما** آنچه بر سر آب که بود و دیگر که در غلبه
وقت بپازد و عاقل شدن طبع و در کربا ثقل در زیر آب که بپازد بود
و دیگر که در کربا در کربا باد غلیظ باشد که طبع از آن
نخلید نتواند کردن و باشد که ثقل سپید بر آب که از سبب بلغم
مزج بپازد بود و در کربا آب تا فتن بر نایه سپید باشد و در کربا
امن ثقل و آن ثقل امن که در آن شفا و بپازد بود و در کربا ثقل

این باشد
اگر از هم پراکنده بودند مانند یکی که اندرین آبگیر باشد و فعلی مختلف
که یاد کردیم و اگر رسوب بسوس ماند و آب تا فتن نیک بود
پس مرد باشد و لیکن در دو چون پهاستر و فربه باشد نشان دهنده
مانند بود و اگر بزرگ یک جمع آمده باشد و دیگر کند که اندر کرده
یا مانند نعل خواهد بود و اگر بگوید که در آب نشویش کرد و بود و ز
مانند را چون آب در درون شش هم برین نشان بود و الت نیز هم برین
مانند یا حکیم معرفت آب نیک بود و اندک خفنی **و اما فرق کردن**
میان آبها این است سیاهی و غایب که فرق میان آب خفنی بود
مرد و مرد بر آن بود که آب کودک بستر تر باشد و اندک نماید
و آب مرد پسر خفنی نیک سپید باشد و آب جوان بزرگ
تر بخوبی بیک بستر و آب کودک آن نباشد و آب زن بستر
از آب مرد بود و فرق میان آب است که چنانکه بزرگ بچیان
آب

آب مرد در حال تر شود و آب زن از حال خوشی نگر و در تر نشوای
فرق میان آب خفنی مرد میان آب کنکیدی و آب خفنی زن و آنچه
بدین مانند است که آب خفنی از تر و یک تیره نماید و از تر و روشن
و صاف بود و آبها دیگر از تر و یک روشن نماید و از تر و **آب خفنی**
چهار بار مختلف بود و چیز از تر و یک که باشد که حکیم را بدو باز نمایند این حال
نیز بر در پوشیده نباشد **و اما جوهر** که آب خفنی در از تر و در
آب که چون روغن کاو نماید که کداحه باشد اما بستر از تر و باشد
و آب خفنی آب روشن تر از تر و باشد اما نیمه زیر تر و تر
نماید و آب خفنی که سفید آب مرد تر و یک تر باشد اما نقل و روشن
بر خنج مانند آب خفنی آهو آب خفنی که سفید مانند و هیچ قوام نرود
در روشن تر نماید **و اما شناختن غایط** و لیکن بر علمهای معده
در و ده گانه را چنانکه آب خفنی و لیکن بر علمهای معده و لیکن بر علمهای معده

غایط از چهار وجه بود **اول** از بسیار رواندگی وی **دوم** از کثرت
 وی **سیم** از وقت بیرون آمدن وی **چهارم** از آنچه با در بدن
و اما بسیار رواندگی که از سکون باشد یا بسیار بود یا اندک یا معتدل یا ناسی
 چنانست که اگر طعام بسیار جزو ثقل است یا بسیار آید دلیل بر نرسنی
 وقت معده و احشا کند پس اگر طعام بسیار جزو دو ثقل است
 بود دلیل کند که قوت و افق ضعیف گشته است و اگر طعام اندک جزو
 و ثقل بسیار آید دلیل کند بر سختی قوه و افق و ضعیف قوه یا سکون
 و فضول یا طبیعت از معده و احشا با ثقل دفع کرده بود از کونیا
 دفع کرده بود و از سکون یا ثقل معتدل چنان بود که بقیاس آن کچه خورده
 باشد ثقل از وی جدا شود **و اما** چگونگی غایط سکون بود **اول** قوام **دوم**
دوم بوی **و اما** قوامش یا نرم و تر باشد یا خشک سخت و اگر نرم
 نرم و تر باشد دلیل کند که جگر در کما جگر ضعیف بود و طعام تمام منجم

نشد بلکه نرم تر آید تر برها از رو دکانی است شسته و اگر
 غایط خشک سخت شسته باشد دلیل کند بر کما جگر و معده و احشا
 رکنش اگر زرد بود معتدل را سوراخ دهد و دیگر کند که در رو دکانها
 جمع شده باشد و اگر سپید بام بود و نرم باشد دلیل کند بر سردی
 و بلغم و نیز دلیل کند که زهره در رو دکانها صغیرا دفع نموده باشد
 و اگر رنگ زرد خام باشد و در سختی و نرم معتدل باشد دلیل کند
 بر نرسنی و در معتدل باشد دلیل بر نرسنی و اعتدال
 مزاج حق و اگر سبز خام بود دلیل کند که در معده و رو دکانها
 زنگار کرده باشد و این علامت بد بود و اگر رنگ سبز بود
 کند یا بهتر از آن بود که رنگ زنگار بود و اگر سیاه باشد دلیل کند بر زیادتی
 و چر که سودا و سوختن اینر شها من و این علامت سختی است
 زیرا که دلیل بر کما بود **و اما** اگر از زرد بر ترشش آید کند که با وی ترش

اینخته شده باشد و اگر پوش سخت کشیده بود دلیل کند
که در معده در دو کاینها اینترشها پوشیده جمع شده باشد و اگر
پوشش آنک آید دلیل کند بر قوت معده و هضم و اضماع و زود
تن درستی **دانا** وقت پرون آمدن وی مختلف بود زیرا که قوت
از عادت پرون آید و وقتی دیرتر **دانا** اگر زودتر آید از عادت
بیش از ضعف قوت ماسک بود یا از آن باشد که صفرا
بکمر و قوت را فاعله را بخینا یا از ریشی دمیده که معده بود
دافعه دیر اهو قوت از معده دفع کند و غایط که بوقت عادت
پرون آید دلیل کند بر تن درستی و قوت طبع **دانا** آنچه باوی
پرون آید از پنج گونه باشد یا باوی باد بود یا جوش یا تری که
کف دیک بود یا ریم **دانا** غایط که باوی باد پرون آید دلیل کند
که رطوبت و باد این هر دو باوی اینخته بود و اگر باد جوش پرون

دلیل

دلیل کند که رطوبت و باد این هر دو باوی اینخته بود و اگر باوی
جوش پرون آید دلیل کند بر کثرت نفث و پیوستن و چربها و
و اگر این چیز که پرون آید لزج بود دلیل کند بر کثرت نفث و اندامها
اصلی تن و اگر باد تر که مانند کف دیک بود پرون آید
کند بر سختی یا دلیل که باوی باد غلیظ اینخته باشد و اگر
خون اینخته باشد دلیل کند بر ریشی جگر یا ریشی و دکان
ریم اینخته باشد دلیل کند بر ریشی رودکان بس که ریم
پش از ثقل پرون آید دلیل کند که ریشی اندر رودکان
بالایان بود و اگر ریم با خون بعد از ثقل پرون آید دلیل کند
ریشها را اندر رودکانها را برین باشد **بهر** طبع که بهترین
ان بود که بوقت آید و نرم باشد و اندک مایه زردی
دارد اگر سخت زرد باشد و مقدر را هم سوزد
چرا که صفرا بود و اگر خشک باشد از کمی رطوبت شکم و کمر و

و اگر سخت کندیده باشد از خلطها پر شود سینه شکم اندرین
 آمده باشد اگر غایط بسیار باشد ز رستی معده و اگر
 و یا سیاه بودنش آتیا شکم برکن ذی یک بود
 جرب باشد شش تب دق و که خشن اندامها بود
 بگونه سخت مختلف آید نشان این شهاب بسیار بود که اندر
 آمده بود **رفس** کوید غایطی که آسان فرو آید از
 قوت شکم و قوت رود کاینها بود اگر بشمار فرو آید
 ز رستی شکم و رود کاینها باشد و هم رفس کوید که
 چون از کسی باد بسیار آید که چیز را با آنکه خورده باشد
 از بد کوشتن طعام بود و باد که هیچ نیاید شکم بسته بود اندک بسیار
 و کمی رطوبت تن باشد **شناختن بجران بیمار عرق**
 بدانکه در بجران حکیمان را سخن بسیار است و کتابها بسیار در وی
 کرده اند که اگر همه را یاد کنیم آموزنده از آن عاجز ماند و فایده نیابد
 ولیکن

ولیکن ما جاگزین کلام مختصر یاد کنیم چنانکه بر همه سنان باشد
 و آموزنده را طلال باشد **جانیوس** کوید که بجران
 حالی که بر عارضه شود وزن بس باین درستی از دایره
 و این آنکه بود که طبعیت مر خلط نیک از بد جدا کند پس از آن
 خلط بد را اگر بر اندازن دفع کند و پرون آرد و جابر در آنوقت که
 طبعیت این خلط را دفع خواهد کرد و جابر را شتاب بداند
 آرد پس از این سبب بیمار بر در سخت شود و اگر شتاب
 افتد بجران شتاب شد و اگر مایه علت اندر معده بود بجران
 بقی افتد که طبعیت وی را بقی پرون افکند و اگر مایه علت اندر
 رود کاینها بود بجران او را شکم بر اند و با سه حال بدر کند و اگر مایه علت
 اندر حکم گرفته بود بجران او را شکم تا خشن پرون کند و اگر مایه علت
 اندر میان رکها بود بجران او را بخون آید آن نیز یا خون رفتی از زیر زبانه

وزنان را پیشتر تخم بیرون راند اگر مایل غلت از خفا برست و
نیز بود طبع او را باند از ضعیف درست و زو و ریش
یا اما کسی بیدارید و نشان بر علی بجران اندر زن بیمار دیدار کند
و این حالها بر حکیم است و پوشیده باشد **اما محمد زکریا**
بهتر آن بجران آن بود که روزی نیم و یک چهارم باشد آنکه میت
و یکم محمد زکریا گوید که بجران بدان باشد که ابتدا از پیش
بود از وقتها بر بد و نفع بهیچ وقت بد نبود و هم وقتها سود
باشد و سبب بدی بجران نه از وقت بد نفع بود بلکه
از وقت بد ابتدا بجران بود و هر بجرانی که در چهار یا هر کرم
حکمت بود چون سرسام و تبها و قور و روز چهارم صعب
و ششم مخاطره باشد و از ده هم نیز مخاطره باشد و نهم
پنجم نکش و چون از بیست و روز بگذرد و سلیم بود که خطای

افند **بقراط** گوید که علامت حور کردن بیمار با غارت غلت اندر روز
سیم و پنجم و نهم و یازدهم و چهاردهم و هفدهم و بیستم نیک بود **اما**
شناختن بجران از جهت محبت حیوان بود که اگر محبت بسته باشد
باشد یا نیز بر زود شده باشد بجران حتی کردن یا بشک رفتن یا خود
بود و باشد و اگر محبت کشاده یا بیرون آمده بود بجران بخوبی
یا بخون آمدن از زهر باشد **یوحنا** گوید که بجران که با غارت بیمار بود
هم هلاک بود و اگر بوقت افروتن غلت بود تا تمام باشد
و بجران نیک آن بود که غلت با خزانده باشد یا بیمار را زنده
بود و بجران تمام آن باشد که هم بیمار رسد و کشاده شود و غارت
از زن یکبار جدا کرد و چنانکه هیچ از زهر نماند و بسیار بیمار بود که
بگذرد و بجران نکند و نفع نباشد یعنی که چنانچه نشود چنانکه **ماتئوس**
گوید که بیرون آمدن بیمار از بیمار است چنانچه بود یا کشاده شدن بیمار

باش که جلد از پس یکدیگر کشاید شود یا بر دست قهرام بود یا بر
کش تن حال چاره **نفس** گوید که سبب خوی آمدن از تن از
چهره بود **اول** از رستی قوت باشد بسبب اندام که از
چیزی آنچه شده باشد **دوم** از کشاکی مسامعی تن باشد
سیم دیگر از ضوای بسیار بود که بروز کار در تن آمده باشد
چهارم از آن بود که بر معده پس از طاقت بسیار طعام افتد
جین گوید که چون خوی و آب چشم هر روز شود از زبانه
گرمی باشد که اندر ایشان کار کند و اگر خوی آمدن از زهد بگذرد
و از حال شوری بگذرد از گرمی بسیار بود که بر تن چهره شده
باشد و شالشی همچون آب دریا بود که از گرمی بسیار تنخ
کرد و چون گرمی از تن کمتر شود و از اعتدال فروماند آنکه
ترش کرد **این سینه** گوید که بحران بزبان سرایانی بود و

او بسیار نرم کردن باشد طبع را با باد غلبت **عیسی** گوید که
مثال تن همچون شالستان طبع است **اول** باشد و مایه
علت خون دشمنی بود که بدین شالستان آمده باشد طبع
در دشمن رویزد و خواهد که ویران کند اگر قوی باشد یکبار و اگر
قوت کم دارد بدو سه بار و اگر نتواند دشمن حیره شود
مایه غلبت طبعت عاجز گردد در ضعیف نه نیست که در نگاه
مردم هلاک شوند و هر قدر که میان طبع و میان علت
این نرم بود چاره در آن هنگام سخت گیران و سخت
پس اینحال را حکیمان بحران خوانند و الله اعلم **اما اولیای**
عرق بدانکه لیلای پروان آمدن عرق مختلف است از چهار
اول آن که آغاز پروان آمدن عرق از گرمی از گرم بود **دوم**
از بیای پروان آمدن **سیم** از بسیار و درند که وی **چهارم**

از چگونگی **اما** دلیل آنکه اندامی که آغاز عرق از وی بود چنان
که نگاه کند تا تخت آید عرق از کمر اندام است اندام
که ابتدا عرق از وی بود دلیل کند که اصلی مایه علت موجود
از وی باشد **اما** دلیل بیای پرون آمدن عرق چنانست
که اگر از هر اندام یکسان وزود پرون آید سخت نیک باشد
و اگر پرون آمدن عرق از اندامها مختلف بود چنانکه از بر
اندام پرون آید و از بر خیز پرون نیاید یا از اندامی بسیار پرون
آید و از اندامی کمتر و قتی پرون آید و قتی پرون نیاید این
علامت بدست دلیل کند بر ضعف سستی طبع از این
که هر گشت بود از دفع کردن مایه علت **اما** دلیل بر
و اندامی چنانست که اگر بسیار پرون آید و از حد بگذرد بود
زیر که قوت ضعیف کرد و مایه علت هر چه شود که طبع قوی
باشد

باشد که مایه علت از تن یکبار که دفع کند و اگر اندامی پرون
آید دلیل بر سستی طبع کند و اگر معتدل پرون آید چنانکه بسیار بود
و نه اندام که دلیل بر شغای چهار بود **اما** چگونگی وی و آن از سبب
چیز بود یک از گرمی **دوم** از سردی **سوم** از بوی **چهارم** از
طعم **پنجم** از قوام **و اما** دلیل گرمی سردی چنانست که اگر عرق
در کمر و سرد معتدل بود نیک باشد و اگر گرم باشد بهر از
باشد که سرد زیر اگر عرق سرد علامت بد بود و ناپسندیده
دلیل رنگش **و اما** که اگر عرق بگونه سفید بود دلیل کند
بر شفا و تن درستی و اگر زرد باشد دلیل بر حر که صغیر بود
و اگر سرخ باشد دلیل کند بر زیاد خون و اگر تیره و سیاه
بود دلیل کند بر علت سودا پس هرگاه که عرق چهار مانند
رنگ آن بر شش وی بود نیک باشد زیرا که دلیل کند که طبع

مایه علت بقوق ازین دفع کند و اگر بخلاف این بود علت
باشد **علامه** دلیل پوش خفاست که اگر از ترشش با دلیل
که مایه علت از بسبب بغم ترش بود که درین گردیده باشد و اگر پوش
سخت تر باشد و دیگر هر چه بر زیاد صفرا ترش کند و اگر پوش
کنندیده باشد و دیگر کند که درین اینوشی پوشیده جمع شده است
و دیگر پوش خفاست که اگر عرق بطعم ترش بود و دیگر کند هر چه
خون و اگر تلخ باشد و دیگر کند بر زیاد صفرا و اگر ترش شد و بین
بر چه بغم ترش کند و اگر شور باشد و دیگر بر زیاد بغم شور کند که در
جمع شده باشد **علامه** و دیگر پوش خفاست که اگر عرق شکر بود
و دیگر کند که مایه علت از این ترش غلیظ تر است و اگر سبزی
و شکر معتدل بود و دیگر کند که قوام مایه علت نرم تر است
نه شکر این دلیل را از نیک بیاید و این تا از این علامه مایه

شناختن شود ان شاء الله تعالی **از علامه هاشم حاکم**
بر آنکه علامه هاشم حاکم نیک آن باشد بر جابر خوشی که است
بود و محبه پوشش و خوش و خرد بر جابر بود و طعام از رو کند و بهنگام
خواب بخوبی طعامش بدین خوش باشد و پوشش بهنگام
این علامه را نیک بود در جابر که اگر درین گونه شد زود شفا
یابد و **علامه** هاشم حاکم بر خلاف این بود چنانکه **علامه**
جابر از خوشی بن خبر ندارد و تشبه و بانک کردن با نسخ نه
سرم باشد و اگر سبوت بر جابر بر دو آتش پوشش
مرکب با و اگر پوشش باقی را نتوان دید و پوشش رو بر پوشش
بر خطر باشد و اگر نب فور در درون رو کند و اگر آب را می
شود و نامه که مکر در دهن مرکب بود و اگر پوشش در دهان را بر هم
ساید و با چهار باب بسیار فرو کشد و پوشش متواتر زدن

مرک باشد و اگر در تنها کرم دم کند هاندان براردنشان
و اگر در پیرایه کرم چشمهاش شک شود و چشمهاش
کرم و یکشاده مانند نشان هلاک بود **فوس** گوید که چون
بیمار را چشم بخشد و عصاره چنانکه نیاز آمدنشان مرکب
و اگر پوسته بر قفا خشد و بر پهلو تواند رفتنشان بداد
و اگر بیمار را اسهال کرم بر شکم بنماید و بزرگ گردد و این
علت تب کرم تو بر بدید این بدید و اگر در پیرایه
کرم است و پایش سر شود نشان بدید و اگر
بیمار از حد بگذرد و دم کوتاه شود و مجمر خورد بود و بیمار ضعیف
باشد نشان مرکب شد و اگر ناضرها و سرانگشتان
شود و مجنه غلی بود نشان مرکب شد و اگر دست و پای بیمار
سیاه شود اما فوشش نور باشد نشان نیک بود
دلیل

دلیل کند که طبعت مانع طلت را از سوی دست و پا دفع کرده باشد
و اگر بیمار را فواق باشد و دم کوتاه شود و چشم کرمی آید
تشان هلاک بود و اگر بیمار کرم چشم کشاده مانند پیم مرکب
و اگر در تنهای کرم نفس سرد برارد و خاصه که سخت ضعیف بود نشان
هلاک باشد و اگر بر زانوش چون نخودی سیاه چربی بر آید و دیگر
بیمار و اگر علت بر کرم کاش بسیار باشد نشان مرکب بود و اگر
بانه های کرم در خنجر افتد نشان مرکب شد و اگر بیمار ضعیف بود و
چون زنگار بر آید و هلاک شود **یوهنا** گوید که چون بیمار را بیماری بر روز
بتر شود نشان کرمی و کی بود و اگر شب بتر شود نشان
مزاج شد و اگر بیمار خود را زانوی انگشت و سینه های مختلف گوید و
چیز همی آید و در دست کرمی کرم نشان مرکب شد و اگر
از پستان بسیار آید و مجنه باشد نشان مرکب بود و اگر خونی سرد کند

سر و کمر و تنش پیدا شود و با سردی در ران و در پهلوی و در کمر
 با کمان تب کرم سرد شود و بیاضی آنکه استغراق بوده با و با
 خشک جو زده بشود و نری مجرب نشد و سبکی در جفت پیدا آید
 نشان این بود که زود دیگر در علت سرسام و تنش کمتر شود
 و تنش نیاید چنانکه با و اگر در علت زیر بجا نرسد زود دیگر
 خوی سرد کند و پوسته در تب کرم شد زود بپاک شود **اما**
 هر که مفاصل است پشتر گمانه را باشد که سالن آن
 در گذشته باشد و طبعش سرد و خشک و با سردی و در تب
 غاصه بوقت مرگ و بشود و سرد و جوانا ز امر که مفاصل
 پشتر بوقت نابستان و بشود و کرم سیر بود و اگر با این
 علامتها که یاد کردیم مجرب خوی بود و چنانکه سبک باشد و زود خوی
 و شراکت از دیگر علامتها نیاید ترسید یا بد **دوازدهم نشان**
مفصل

مفاصل بیمار و اگر در وقت علتهای در وقت مفاصل علامتها را بود
 که بود و این نشان این علامتها را داشته باشد که در دو حکم باید که این
 علامتها را نیک علامتها را هر که که علامتها را بداند بیمار را بر مفاصل باید که در
 از این خبر که علت را بد بود و دارد که این علت را نیک نگین نگین
 پس از آنکه مایه علت قوی شود و کرم کرد و اما اکنون علامتها را
 مختصرا یاد کردیم تا خواننده را معلوم شود و خوردن بسیار از علامتها
 نشان بر و امتلائی تن باشد پس اگر خورند و پشتر و زود
 چه که صفا بود و سوختن قضیه بوقت آب خن نشان را
 کرده یا ریش کردن مانند بود که تن اندامها در زود کردن
 طعام نشان تب بود و قی کردن بسیار و از زود کردن
 و فرقی که در شکم بود نشان علت قوی بود که زود زود و پشتر
 نشان آنکه کندی آب خن و زود نشان تب کرم باشد

سپید گشتن و زرد و زرد گشتن نشان علت با سوز بود
گشتن نشان نارضایتی است و بپاشان درین شش به نقل
که بچه خواست مردم بچار برون آید علتش که در شش است
و در شش رساله شکم که بعلت سکه بود و بوی که بپاشد
از او که از زرد گشتن و زرد شدن و در شش بسیار خفگی
دست و با سوزی از او که نشان علت نایاب شدن جستن
جمله از او که نشان علت شش باشد که در شش
و با بپاشان استقامت شود و در ناف که پخته
باشد نشان استقامت هلی بود و در سوب که با خفگی
که بر او شکم گرفته یا بجز گرفته مانند نشان سنگ است
زن استن را که پوسته رساله شکم بود و دیگر کند که فرزند
افکنند بر مرد و کلیه استخوان زن استن دیگر کند یا بکنند
کلف

کلف که از پس باریها ترید آید و دیگر کند بر و بپاشان
بر آمدن بدان اندامها ترید تر و بستی طبعی غلیظ
نیز که گوشت که کودک را برید آید و دیگر شش باشد چندین مغز
زخم یا قتل از او که بپاشد و دیگر کند بر علت سکه در سردرد
که آغاز بچار بود و دیگر کند بر علت سبب شدن خون
بر استخوانها و زن دیگر کند بر و با سوزی زدن زن استن
و دیگر کند بر و در چشم یا بر درد سردن رفتن خون حیض
از استن دیگر کند که بچه در زردان نباه شده رفتن
از پستان زن استن دیگر کند که بچه در شکم ضعیف شده
زن نوزاد که از خون پاک نشود و دیگر کند بر استن جگر یا استن
که از جهت خستگی زخم بود و زرداگاه نماید شود و اگر خسته از جانب
پشت باشد و دیگر کند بر علت شش و اگر از سر شکم بود و دیگر کند بر و با

بایر خون آمدن از شکم بایر عت ذلت **فلسف** کوبیده که
در دهن بسیار و در دشت قیقه اصعب بود و دیگر فرود
آید بسیار در چشم جستن رود و کثرت شدن رود نشانه
باشد کثرت شدن دست و پای نشان فاج باشد سرخ شدن
چشمها و بر جاستن رگها و کثرت از زرد شدن جانی و در
این جمله بهم نشان سیاه باشد غم خوردن بهوده و بکنجی
نشان مالجولیا باشد پوسته خیال ضرر و چشم پرید
نشان فرود آمدن آب سیاه باشد زکام و زرد بسیار
علامت سل بود پوسته جستن دل نشان مرگ و فاج
باشد خارش مقعد که پوسته باشد نشان با سوز بود
شکم که مقعد را سوزاند نشان ریشی مقعد باشد **محمد** **دگر** **یا** **گو**
گوستی اندام نشان فاج بود کابوس و سر کشیدن که
پوسته

پوسته بودن نشان مرع باشد و کوبیده بسیار نشان زک
مفاجات باشد هر که خون که از خد بگذرد از و بهم سکه و
مفاجات بودستی اندامها که با سر خون بودن نشان عت
سکه باشد آهس پشت چشم و دست پای نشان
استقباب باشد که نیکو غایط نشان ناکوار طعام باشد
آب تا حق نشان خلط فاسد بود که در تن گردانده باشد
ماند که و شکستن آن نشان تب باشد در دشت و کثرت
تنی گاه و کشتن آب تا حق از حال خویش نشان
کرده باشد و نبل نشان ریشها بزرگ بود بهوق سیف
پسی بود تر و رور و بهوق سیاه و کونا مردم نشان خد
باشد و فی الجمله عطشی که در تن مردم بدید آید پیش از آن که
سوده باشد و مردم خود را بر خلاف آن پند که دیده باشد

از آن حال بار چو نید و علاج آن بکنند تا درستی بر جای ماند
ثابت قدم که بگوید هفت علت است که مردم تن در است
از چهار زود بکیر و بسبب آنکه با شراست **اول** کیر **دوم**
جذام **سیم** بلکه **چهارم** سرخه **پنجم** کند دمان **ششم**
مانیا **هفتم** بیماریها و با هفت علت دیگر است که
فرزند آن را از پدر آن میراث ماند **اول** جذام **دوم** بسی
سیم تب **دق** **چهارم** سل **پنجم** مایه خلیا **ششم**
مانیا **هفتم** فقر پس باید که از خداوندان این
علت را هر چه که مراد نکند **سیزدهم** **تن جان هوا**
دشمن باد که با دینار بر بد و خشک که از زمین منحل گردد و فرزند
بر حسب آن جهت بود که اندر موجود بود و دو جهت دیگر از آن
جنوب **دوم** شمال **سیم** مشرق **چهارم** مغرب است
جنوب

جنوب آنست که چون رود بر ابر مشرق کنی آن سبب که بر باد
بود جهت جنوب آنست و مزاج این جهت کرم **تربت**
سبب که در بای معظم درین جهت پیوسته بخار باد و تر دریا اندر
موجود بود و از جهت از جمله جهتها از ترس پس بادی که از این
جهت آید و در جنوب خوانند طبعش کرم و تر است **تن**
ست در رود و اندامها را تبا کند و در چشم و در دگر و در جمجمه
نرمایند و از دگر و از دگر و از دگر و از دگر و از دگر و از دگر
در بر این جهت جنوب بود و مزاج این جهت سرد و خشک است
سبب که اگر رفتن آفتاب بدین جهت از زمین و تر
و بر فلک اوج خویش نزدیک ترست طبعش سرد بود
سخت کند و طعام را نفهم نماید و پوسته تن را در است و از چوب سید
از بر دوا یافتن فرود آرد و از آن جهت که در دلد

اما درخشش و کلو و نزل و کام را بدین **آ** شرق معروف است
ازین جهت برای دیر خوش معتدل است پس بادی که ازین
آمد اورا صبا خوانند طبعش در گرم و سردی معتدل بود **آ**
جهت مغرب در این شرق باشد و در این معتدل است
که از این جهت آید اورا دیو خوانند و این هر دو باد من را
باشد و از هر یک ازین چهار باد دیگر موجود آید چنانکه دو باد من
جهت جنوب یکی را از و نغایم نغای خوانند و یکی را دین
دیگر از جهت شمال موجود آید یکی را نسیم و یکی را صیف این جمله
بهم دوازده باد بود **آ** آن چهار باد نخستین قوتش اندک
و مضرتش بیشتر و قوتش ازین بیشتر باد دیگر بود و بهترین باد
آن بود که در درختان نباشد و نرم جبهه و بهنگام خستیدن دی
بهوا الطیف و صاف باشد و در قحان بچند که بویان مغز را
دارد

دارد چون درخت سبزه و آنچه مانند شش چون آفتاب و شش و نود
خفک کرد و چون آفتاب بر آید زود در دانه کسی شود
و هر باد که بخار غلیظ بود از جهت نیستانها و آبها و آبیاده
مایه و باد چهار بار کران و علتها ششوار بود و دهم کسی زیاده
و اما حال شهر باد کور و صند گویند شهر که از سویر شمال بود
آن شهر خفک تر باشد و آنچه بسو جنوب باشد گرم و
تر باشد و مردم شهر سرد سیر در دست اندام و قوت
قوت و نیکو و در شند و مردم شهر گرم سیر است اندام
قوت و ضعیف تن باشند و پشتر خشکی برزاج چره
باشد و بهترین شهر آن باشد که از سویر شرق کشاید
بود و از جانب مغرب بسته و بدترین آن بود که بر شش
و شهر که نزدیک دریا پیرانش آب باشد و روی سیر

بود و آن شهر که آتش کمر و خشک تر بود شهر که زینش
باشد و آتش کرم باشد و در چهار ضعیف کند و شهر که
کرم بود رنگ رو مردمان زرد باشد و اندامشان لاغر بود
لاشک زود بر کردند چنانکه مردمان جسته که چون سیل
ضعیف و پر کردند از آن سبب که کرم هوا را نوالست
زود تحلیل کند و اندامها را است کرد اند و شهر که سرد بود
رنگ رو مردمان بر خلاف این باشد و شهر که آب
بسیار در مردمانش نرم اندام فربه و نیکو رو باشد
و مویشان دراز بود اما اندامشان مست باشد و شهر که
با خشک بود بر خلاف این باشد یعنی مردمانش درشت اند
اما بدن نورانی باشند و حکیمان گویند که گر بختی باید از آن
در و مرک مفاجات بود و چهار باد و طعنه افند اگر چه
در

و مرک با مر اینوست اما سببهای هر چیز را از دین باشد
دین **کرم** **چهار فصل و طبع** **دین** **کرم**
چهار فصل است طبع چهار معدن است کرد و گویند کرم و تر است
خون دارد اندر فصل جماعت و فصد کردن و دارد خوردن سود دارد
و گوشت بره و بزغاده و گوشت کبک و مرغ خانک باید خوردن و
کردن و بکر با به رفتن درین فصل آنکه نبود **فصل نهم**
کرم و خشک طبع صغیر دارد پر میز باید کردن از طعامها کرم و خشک
آن خورده که میل بسرد و تر در در چون الو یا لود و غور با که بگذرد
باشند از میوه با سبب و امرو و الو و انار باید خوردن و از ترها
و کاسنی و پر پس باید خوردن و جماعت و ریاضت درین
کتر باید کردن و خون بر دین و در خوردن نباید که ضرورت بود
خزان بد آنکه طبع خزان سرد و خشک است طبع سودا دارد درین
فصل

پرویز کردن از طعامها سرد و خشک تر شیرها و طعامها
که سودا را در چون گوشت نمک سود و گوشت صید و عید
و با قلا و کلم و سیکی نماید خوردن و خون مکرر باید شستن آباد
خوردن سودا دار دو چهار ساعت کردن و بکر باید رفتن
دار دو غذا مرغ بچه با شور یا خور دو حلو اگر بشکر کرده باشد
فصل درستان بدانکه طبع سرد و ترست طبع بلغم دارد درین
فصل مردم تن درست تر از آن باشد که در فصلهای
دیگر زیرا که معده بر کواشتن طعام چیره تر بود اما رک زد
و دار و خوردن درین فصل خطا باشد مگر وقت خرد
و ریاضت کردن و سیکی خوردن درین فصل زیان
ندارد و طعامها آن کو میل بکری دارد و گوشت
و کبوتر بچه کیاب باید خوردن و در هر چهار انگشتین و خرمای
بدین ملذ

بدین مانند نیک بود **فصل** در باران اقله های که مردم را درین
فصل بدید آید چون هوا خارج طبع بود چنانست که اگر درین فصل
با جنوب و باران و برف بسیار بود تیز تر از درین مردم
شود و بیماریها بدید آید چون غش و سکته و صرع و آنچه بدین
پس اگر درین فصل باد شمال جهد و باران و برف اندک
چون تابستان در آید مردم را بیماریها تیز و درد چشم و خون
از شکم در خیر بدید آید خاصه زمان کودکان پس اگر در فصل
که مانند ک بود و در فصل خزان باد جنوب بسیار جهد و باران
بسیار بار و در فصل زمستان زکام و نزله و سرخ و غلظت
بود و اگر فصل خزان خاصه مردمان دوسر را باد شمال بسیار جهد
کم بار و کودکان را درین فصل بیماریها کم باشد اما کانی را که کم
نزد صفرائی باشد چشم و علمها بر بدید آید و اگر در فصل زمستان

باد جنوب بسیار جهد و باران بسیار بارد و در فصل بهار
پوسته باد شمال جهد و باران کم بارد درین فصل زمان
است که فرزندان که در مردم را درین فصل در چشم زل
و سیات و سکنه و فلج بسیار بود خاصه مردمان و دومی
و اگر در فصل زمستان باد جنوب بسیار جهد درین
تر بهای جمع شود چون فصل بهار در آید که باد شمال در وی کم
باشد شغف این حضرت از ارفع کند یعنی خشک باد شمال
تر بهای باد جنوب را ازین تحلیل کند و همچنین اگر زمستان
باد شمال بسیار بود و باران و برف بسیار و چون فصل
بهار در آید باد جنوب بسیار بود و باران بسیار بارد
تر ازین فصل خشکی را ازین مردم را بر کند و مزاج را
باعمال آرد و اگر در فصل بهار فصل بهار تر و خشک باشد

باشد زیرا که مزاج تن مردم را بنا کند و مرکب بسیار و مزاجها
بدید آید و در فصل از این فصلها مردم را از بهترین کرسی کنی
و باد جنوب شغف است و در زیر که چون باران و باد جنوب
بود تر بهای درین مردم جمع شود و عقل کرد و وز و عمارت و ضعف
خیزد و اگر درین فصلها خشکی تر غالب شود و خاک باران بسیار در
صفه درین مردم هر که در دو دنیا گرم و علتها صفاتی بدید آید و این
علتها که گفتیم در بر خیزد و لاینها پشته بود و در بر خیزد زیرا
هوا شمره و دو لاینها مختلف است و بر خیزد مردم درین فصلها
شود و بر خیزد در است باشد زیرا که طبعها مردم تر و مختلف
است پس باید که هر که بقیه کوشش خویش چنان خورد که درین
نگاه در در از خویشها معتدل و قصد و حجامت و در و خوردن
در ریاضت کردن و آنچه بدین ماند و اگر طبع مزاجها مختلف بود و دلیل

کرد که جمیع مردم را درستی و بپارگی بن بود و الله اعلم بالصواب
پانزدهم کلام کلی در علتها بر هر کی و فساد و امیر شهاب که ازین
خیزد و علامت علاج بدانکه پیشتر مردم را که بیمار بها بود
از زیاده و فساد و امیر شهاب بن بشو حکیمان این مزاج
اخلاط خوانند یعنی خون و صفرا و سودا و بلغم و هر غلی که از امیر شهاب
خیزد و علامت معلاج کلی بر طرقی اختصاص پیدا کنیم **علتهای**
که از هر یک که فساد خون خیزند هر که که خون در تن مردم چرخ
کرد از طبع و حال بگرد و راه نیاید که از تن بیرون آید یا چار
بفاد شود و علتها بدید آید چون کلو که فتن و زکام و آفت
بن دندانها و دنبل و دیله و سرخه و در دجله و نفوس کرم
و تبیط و در دیند و خون آمدن از زنبی و شکم **علامت**
چرخ فساد خون نشانی است که او سرخ شود و
بسیار

بسیار آید و اندیش کند که در دماغش چرخ نشین
باشد و مردم که ان و کامل شود و بواسیر خواهد
این علامتها که یاد کردیم پیشتر اندر تن مردم جوان خیزد
در شهادت کرم سیر و در تن کسان که طعامها بر حوض
و سبکی خورند **علاج چرخ که فساد خون** باید که بیمار از گوشت و شیرینی
و سبکی پرهیز کند و رک زند و چون بسیار دارد و شراب غایت
ساده و آب انار ترش و برین که شطاب خورند و همیشه شکر از نم دارد
و شراب انار و شراب خرمای اندر شراب بنفشه و لعاب سیب
و غذای مزه خورند و بشیر نر و کاسنی پیرا پهن کرده و غوره بامکد و
بچه خلایق و موصوف و ماهی تازه و پسته و شکر و ترش و ترنج و زرد
از شک این جمله سود دارد **علتهای که از هر یک که فساد صفرا خیزد**
چون صفرا در تن مردم چرخ کرد و فساد شود و بیمار خواهد دید و چون

و سقفه در شمس در کوفه اش تن برسام و برسام و ذرات
و آنچه بدین در شمس بگردد چشم و برقان و سوسه سر و شافتگی
و در لب و در معده و تشنگی و در دندان و شکم و کلون
و تب که بگردد و بگوید که در دنیا **علامت هر که فساد صغرا**
نشانی است که در آن چار تلخ بود و تشنگی غالب شود
و در شمس زرد باشد و طعام از رز و نکند و شمس بگردد و قوی
سبز و زرد بر آرد و وقت سهال مقعد را هم سوزد و
تا حق شک بود و رنگش باد و از بگردد و مجسمه بوزد
و زرد و جود این علتها که را باشد که کباب و قلیه
سیر و بلبل و سبکی صرف و شیر فی بسیار خورد و باشد
روزه دارند و کم خبند و سفره را زن کنند و در افتاب نشین
و حرکت کردن بسیار باشد **علامت هر که فساد صغرا** باید که از
چیزه را

چیزه را گرم بر میزنند و گوشت و شیر و غیره سبکی بخورد و آب و
شراب خمر و میوه و سبکی که با شراب بپاشد و شراب
عنا و آب که در شمس شربین میوه غایب و آب تخم بر بپوشد
بخورد و اگر قوتش قوی شد و عید زرد در آب پزند و آبش را جلا
بیاورند و نیم درنگ بگویند و در نهنگ و بکار دارد و در غم و نفق و در کجاند
لشکاب باب انار شمس شربین خورد و شراب است و آب
غوره و خمر زرد و خورد و کشته و کاه بود بر پهن کرده و آب سرد و میوه
و از که و شمس بر میزنند و غایب و الله اعلم بالصواب **علامت هر که از بگردد فساد**
بلغم سرد چون بلغم در تن مردم چرک در تن چار بهاید و این چون ضعیف
و فاج و سکه و کاه و س و فر و شمس استی و غایب و قراقرش و شکم و قوی
و گشتن و سرفه و قراقرش و شکم و قراقرش و شکم و قوی
و شانه و تن سفید و سستی معده و تار یکی چشم و در دندان و

علامت چرکی فساد و بلغم نشان است که دندان پوسته
باشد و طعام نکوارد و خواب بسیار آید و در اسهال کمر درد
کند در خواب برف و باران بسیار پسند و رنگ آب ناخشنود
مخیزم است جگر و کونیه چار سپید بود و هوا گرم را دوست دارد
و این کونیه چار به شکر گشته را باشد که شیر و ماست و پنیر و
تازه و آب بسیار خورند و در کرم بسیار روند و مردمان قریب
مورای شتر بود **علاج چرکی فساد و بلغم** باید که پاره فیف و پاره رو
خورد و مشک و عنبر را به بویید و بنیاید تا بکرم را به رود و در غرض
بکار برد و اطعمه های که خورده و قنصل و خنجل و در بلبل کسب و
خسره و دارویی خولجان است و تر باشد و بوی دینه
و بادرنوبه خورده و مزوره بر غرض خورده و غذای که بکار درازد
بناستان بود با آب شربت و انجبین قی کنند و از فضل بزرگ

و کوارش زیره و بر اسود و در کل انجبین و بوی می خورند **علتهما که**
چرکی فساد و بلغم چون سودا چرک شود و چار بهاید و در کمر
بی خواب و کونیه بسیار و بنیاید و در کمر و کمر خورند و
سیاه و طعام بسیار خورند و در شکر سخت و نری کونیه و شکاف
پوست و دیوانگی و غذای شب چهارم و ماست و شکر **علامت چرکی**
فساد و بلغم نشان است که سبزه زرشک و خوارش
نرسد و ایم در اندیشه باشد و خورش محدوده و لاغر گردد و باد
نیامزد و در شک آب فتنی سیاه بود و این علت شکر گشته را
که ترشیه ها و قدید و کونیه و ماست و ماست و ماست و ماست
علاج چرکی فساد و بلغم باید که پاره فیف و پاره رو
و بنیاید که او را نمک اندازند و طعام های گرم و نرم و شیر و عسل و خورده و کرم
بکار درازد و غذای شور را خورده که کونیه بره و از باز و لطیف بنیاید

و شب بین من غایب و ناشرین آنچه قیوم بکار در دروغ تو
 و یاره لو غایب و چون مخرج و آب که زبان با شراب باد و بپاوه هر
 این جمله دوا سود دارد و آنجا انجام میدهد آن چیز که حکیم را از دوا
 آن ناگزیر است از این پس سخن در سبب بیماری و علتهاست
 و علاج هر علتی و از درازن آنکه حکیم است که بد دل یا که دریم تا فرق باشد
 میان سبب علت که هر دو در علت و علاج هر از درازن هر دو علت
 عارض انسان باشد بیان نمودیم که تا آموزنده را اسان بود و
 و فایده بسیار پسند و نامه سلمان را اسان شود و ما را بد خاطر یاد دارد
 ان شاء الله تعالی **از کتاب دوم در غده و دوا و کتب**
اب انکبین که او سه دست با عقد ال تبهاء کرم را اسحق
 گوید که سود دارد و تشنگی باشد و سر فر را که در دوا سود دارد
صفتش کل سه رخ پاک چهار رطل استانند و در بر که انکبین
 و میل

حرف الف

و یک رطل آب کرم در وی کند و سرش ببند و شبانه روز
 بچنان راه کند پس از آن اندک سکنت بین بپایند و با دوا
 شکر در و کند و با ششی نرم و بر اچندان **اب انکبین**
 گوید که او که دست باز بهای سر در سود دارد **صفتش** یک
 بهر انکبین و در آب با ششی نرم بپزد و شش بر کبریا پاک
 شود پس از آن بپایند و پوسته بکار در زنا فاع بود و اگر خواهند
 نوش قوی تر و بهتر باشد با زرا کرم در و کند و چون مصطکی در
 دوا در چند خسر و دوا آنچه بدین مانند شکر چینی کند که یاد کردیم **اب**
انکبین طبع سرد و تر گوید که سر و دست خداوندان کرم فراج را
 سود دارد و این شهرها کوخته را از تن فروارد و در تر فراید و تن را
 تازه دارد و در کرم انداز مهار باشد **صفتش** شیر بزر و چون
 که علف نیکو خورده باشد پنج رطل استانند و یک انگه فرشته

بر غاله در درواغ کند و یکشب به یکجا بنید و دیگر روز بیالانید
و در دیگر سنگین کند و خوب بپوشاند و یک وقیم سنگین
در خنک کند آنکه از آتش فرو گیرد و بپزد تا سرد شود و در زخمستین چهار
وقیم از روی بخورند دیگر روز زخمست و قیم و هر روز پنجین مهر فرایند
نامبر شود **سبب پنجم** و این را بنابر ما الاصول خوانند
گوید که او بنیکه ماه و یکروز پسر را یکشب بدو و از هر که از پسر بدو
آمده باشد سود دارد و بندها که من استغفار از او کند **صفت**
پوست پنج کرفس و پوست پنج بادیان از هر یک هفت
درم سنگ پنج از خرد شکوفه اش از هر یک پنج درم سنگ
و سبیل از هر یک درم سنگ و نیم روغن اس و لک و برب
بسان از هر یک درم سنگ باد او رود و کیان غاف و پنج کبر
و کما زربوس و کما فیطوس و استین روم و کما سرخ و هر
درجا

در دیگر سنگی کند و چهار درم آب خوش بر روز نهم و شش
بنیز و چون بچند شود بیالانید و چهار وقیم را یکدرم سنگ روغن بادام
شربین و یکدرم سنگ ابر و سیاه و سیاه بنیز و هر روز چهار وقیم
دارند **سبب پنجم** که گوید که کز دار و باد و در دزدان
سود دارد و سنگی جوشاید **صفت** پوست پنج کرفس
وز را و زکرم و در زرق و قطور یون باریک و پنج فا و بنا و ج زریک
سه درم سنگ و نیم روغن بادام درم سنگ هم را در سر و هر آب بنیز
تا یک درم را بنیز آید آنکه بیالانید و هر روز چهار وقیم از روی بنیز
و یکشت و نیم روغن بادام درم سنگ و یکدرم درم **سبب**
پنجم که گوید که او آب تا خنک بر آورد و سنگ را باره کند
صفت پوست پنج کرفس و بادیان از هر یک پنج درم سنگ
پرساوان و خولوقندریون از هر یک سه درم سنگ تخم خربزه و

از هر یک هفت درم شک مویر خراسانی دانه ده درم شک بخیر
 حلوانه ده عدد دهر را در سه رطل آب خوشن شش نیم پزند
 رطل نه آید اگر از آنش فرو گیرند و بیالایند هر روز چهار وقت
 وی بنهند و یک درم شک شجریا و یک درم شک جراحی و کوفته
 بادریا میزند و بوقت حاجت بکار و در روز نافع بود **باب**
پنج اثنای قره گوید که او فانی و لقوه و صرع و تشنج و سکنه
 سایر چارها مغیر را سود در **دفعش** پوست
 ج کرفس پوست پنج بادیان و از هر یک ده درم شک
 تخم کرفس و تخم بادیان و نمون از هر یک چهار درم شک
 و سبل خوش و جنطیان و شکوفه از هر یک ده درم شک
 و نیم دانه بلسان و اسارون از هر یک ده درم شک
 و جو سبز و سبل و بوزیدان از هر یک ده درم شک مویر خراسانی
 چار دانه

فی دانه پست درم شک بهر دانه چهار رطل آب خوش شش پزند
 با شش نرم تا یک رطل باز آید پس از آن ویر لیا لاید و هر روز
 چهار دفعه از و را یک درم شک روغن بادام و یک درم شک روغن
 بنه انجیر بکار در **باب تر** و این را بناز مال بقول خوانند
ماسه جوئی گوید که بستیکها معده و جگر و سپهر را یکشاید
 لاسنی و برش و انکور و روپاه و نمون بکوشند و آب بروزش
 و آنکه در در یک سنگین کنند و شش نرم بکوشند و شش گرد
 و چون در با جوشیده بود و یک را فرو گیرند و درم شک
 از و را در دو دفعه سکنکین شک بکار در روز نافع بود **آب زوفا**
 و این را بناز مال و فرو خوانند **محمّد** **ذکر** گوید که در ریویگی
 نفس را نیک بود **صفه غناب** کرمانه ده عدد و سیان
 سی عدد و مویر خراسانی در نه پست درم شک بخیر

ده عدد پنج در هر ام پنج درم سنگ بر سیاوشان چهار درم سنگ
نیم خط و نیم خط پرست از هر یک است درم سنگ روغانی خشک و
صلبه از هر یکی دو درم سنگ همه را در چهار رطل آب بنفشه تانیک
رطل باز آید انکه از آتش فرو گیرند و بپالانند و هر روز چهار رطل
وی باشد غالی همچون بالعوق کوکبا و کیمشک روغن بادشمار
دارند نافع بود **آب عجمه** و این را با نازماله خوانند **حبی**
گوید که بهترش است که ترش و صافی باشد او بطبع سرد
اول در جوشک است بهوم در جوشه سحر آبش که در کمر احش را
سود دارد اما بسینه و پینه مار از میان دارد و صلا شش
و چربش باشد که از پس وی بخورند تا زیان نندارد و
عوزه را بدست بماند و آبش را صاف کند و در قرابه بکین
کند و روز چند بافتا کند و بوزینه چونی باوی بیامیزند
تا ترش

تا ترش روی نگاه دارد و بوقت جلوس از وی بکار دارند
نافع بود **آب حمزه** و این را با نازماله خوانند **ابو حنیفه** گوید که او
در دکلور نافع بود چون بدو غره کنند و قی کردن را باز
از در بخورند **صفت** پوست پرون جو زبستاند و خردش
بگویند و آبش را بپالانند و در روی سنگ کنند و چند آن بنفشه که
دو بهر از در رطل و یک بهر بماند پس از آن رطل
آب از در رطلانند و خردش بگویند و آبش را بپالانند
و در روی سنگین کنند چند آن بنفشه که بهر از در رطل و یک
بهر بماند پس از آن رطل آب از در رطلانند و سدر رطل
از کبکین با در میانند و هم را در روی سنگین کنند و با شش نرم بنفشه
تا دو بهر از در رطلانند و آبش را صاف کنند و در قرابه بکین
روغن ان و شب بماند از هر یکی پنج درم سنگ کوفته و چینی باوی

پیامیزند و هر را در قرحی آینه کند و بکف نکند بر نند تا به هم می رسد
انکه بوقت حاجت بکار در نند نافع آید **آب لیمو** و این
بناز را اللهم خوانند **سحر** بگوید که بهتر شست که لیمو را
پوست باز کند و اگر بشارند تا صافی شود و او بطبع سرد
و خشک صفرائی نیز را بشکند و دغشای گرم را خشک کند و
بشکند و از رز و طعام آورد و موده را قور کند و خداوند آن را بجا
موفق باشد اما چون رز و رسیا جوزند خشک کند بر روی
زبان در دو علامت شست که پس در حلال خونند تا زبان
نکند **آب میوه** و این را بناز را انصرع خوانند **جالو**
گوید که او تبهار گرم را نفع دارد و گرم بکر را بشکند و صفرا را از
خود دارد **صفرا** الونیک فربه و عناب که کافی از رز
پناه عدد مویز ظیفی بی دانه و شش هره و از هر یکی پاشند

سنگ بلیله زرد یا زده در رم سنگ خرماسند
سرد در رم سنگ هم را در تغار رز نکین کند و پانزده قطره
آب بر او ریزند و سه روز با قناب بنهند تا قور کرد
و بوقت حاجت سه روز با سنگ نکین شکر هر روز چهار
و نیم از وی بکار در رند پس اگر آنکس که این دارو
خورد سرد تر شود و در دو پنج درم سنگ بنفشه خشک بر او
و بجا سنگ نکین و بر اهراب گویند که بکار در نند نافع بود **آب**
نخود و این بناز را المخص خوانند **ابو صرح** گوید که او گرم و
فاج و سستی اندامها را نافع بود و آب پست افزاید
و شیر زنان را زیاد کند و حیض را بکشد و آب تا خفین را
خود دارد اما صفرا انیکند و شانه را زبان در دو علاج است
که پس از رز و سیکما جوزد **صفرا** پیاز سفید و شیر نموده

و هر دو را بار غنیمت بکنید بکنید بکنید بکنید بکنید بکنید
و باتش نرم بپزند و کفش بپزند تا بدان هنگام که بخت
شود و اگر خواهند شیر تازه نیز در و داخل کنند و بکار درازند
و اگر بکار بخود با قلی کنند هم رو باشد **ابرو شسته محمد و کربا**
گوید که او معده را بهتر از زاپلوده بود و چون دیر اینکو بخت
باشند و بریان کرده گرافی بسیار بود ویرا و اندر معده
ناستند و کرم او را بر یکا هماسر که در شیهه باشد کند
بعد از و بکار درازند و اندان سرد مزاج را بهتر شستنی
حاجت **ابراهیمی** و این تا زرا بر اینه خوانند **جنبی گوید که او**
و جگر را نافع بود و شادی طایفه افزاید و قوت را قوت کند و او را
همچون زیر پا باید بختن مگر اگر غرض سر که بدو آب غوره کنند
سه که در آرد سپید در و کنند و از آرایش شیر کنند و فرمودند
و بادام

و بادام و رو کنند تا منفعتش بیشتر باشد **ابو کاه و این را**
باز مرد خوانند منفعتش را در کتاب دارو و سفره یاد
کردیم اکنون صفت کردش را اینجا یاد کنیم تا برساند که کردش
نداند آسان بود **صفحه** فوده و آرد کندم از بر کشت
بستاند و آردانی نمک و بی خمیر ترش بخمیر کنند بعد از آن پس
و فوده را فرود بگویند و بتقارن در کنند با پنج رطل غلث کوفته بحد
باب خوشش کشند و پنج دقیقه بخمیر بادیان و دو دقیقه شویند با دای
بیامیزند و چهار شبانه روز بتابستان با قصاب کرم نهند
هر روز سه بار آب بر و هر روز پنجون خمیر ویرا و اندان با سر خم
روز و شب نگاه نمایند آن وقت که سیاه شود آنگاه ویرا در سینی
و نکین کنند و هم چندان آب بروی ریزند و یک هفته دیگر ویرا
با قصاب که از رند بامداد شبانه بکفجه هر جنبانند و چون بخوش

ایدرایش کنند تا بیا ساید پس از آن ویرایا لایند و صافی را
درستور کنند و نفش را دیگر باره در تفرار رنگین کنند و آب
بر در بریزند و یک هفته دیگر باقیاب بماند و همچنان که گفتیم بماند
تا نفش بجلد افتد شود پس از آن اگر خواهند که طعمش
باشد و در طهر انگین کرم کرده باد بر میانند و طبعی را غفران
کو فیه بچینه در در کنند تا خوش بو گردد و به هنگام حاجت از وی
بکار در رند نافع بود **ابی بر دوده** و این را بتا ز سفر جلی
مرا بخوانند **ابن سینا** گوید که او معده را قوت دهد و شکم
ببندد و طعام را زود هضم رساند **صفث** **آبی نرنگ**
رسیده را بتانند و پوست دروش را بنده آرد و هر یک
بچهار باره کنند و آنکه دوباره آب در در بریزند و بهر انگین
و هر را در یک کینی کنند و باش نرم بپزند و چون بچینه گردد از
فر

فر و گیرند و روز دوم ویرایا انگین بپزند پس از آن جمله را در طبق
بکشد و این دارو را بر در بریزند و غفران و هیلد و فافله از هر یک
دو مثقال قر قفل و در صندل از هر یک نیم مثقال مشک و نیم هم
کو فیه در دو من را از آبی و چندین دارو که گفتیم بر در بریزند و از
پس جلد را درستور رنگین کنند و انگین صافی در در کنند و
به هنگام حاجت بکار در رند **اجاره** و این را بتا ز محلات خوانند
جالیوس گوید که هر اجاره بطبع آن چیز که از در کنند هر چه بود
سر در شیر دارد و در معده که از بکشد و هر چه با آب میوه را ترش کنند
هم سر در بود که از بکشد اجاره با سر که کند اجاره گوشت که بکشد
و دود بکشد که او را باشد و بی شک از خوردنش هیچ نفعی نکند
قوی خیر و جمله استادان این صناعت چنین گویند و از وی بی
فرمایند که گوشت مرغ که باد و خورشید و خورن از وی بپزد و بپزد

و اگر بوقتی از وی جزده اند شش است که در وقت سیاه
بنیر و خوردن و کوارشها کرم تا باد را بشکند و اها کرا
انرا کنند لومی دل را نافع بود و آنچه از و با سپندان کند
فعلش تابند از و تیزر سپندان باشد که اگر سختی تیز
صفر از زبان دارد اما زود کوارد و اگر سختی تیز نبود زبان
کمر دارد و در کس را در خورد مزاج او بیدار کردن تازان
نذار و منفعت کند **ارسطون بزرگ** سستی گوید که
این دارو را سستی فرونی بزرگ باشد او سستی اندامها و
بهارها رسل و در شکم را سود دارد و منب چهارم
دق لچ و در دزدان را نیک بود **صفیق** فرغیون و
زعفران و سیخ و حما و دافیون و اما قیاق و قطره و سبیل
و صمغ عربی و تخم پدایخ و تخم خندقوق و تخم کیلین و تخم انجور و نقل
کند

کند و دوق و تری و کور و کور و دوق و تری و نقل سفید از
هر یک پنج درم سنگ عافیه و دوز نبویه و کور خندقوق و تخم کبک
و تخم خنجر و تخم حشوق از هر یک چهارم تخم نیک و درم
تخم معصفر و تخم زرد کاه و درم سنگ کچ ازین دارو و کچ
بود ویرا بکوبند و آنچه ترش شد بسیار کاجان سه روز شش
و تا بگذارد و بعد از آن بقدر حاجت بکوبی و در و کنند و پنج درم
روغن زیتان با و سیاه میزند و در و در و سیاه میزند و در و
با و سیاه میزند و ترش میزند با کوشش آمد و آنکه فرو کرد و بستر
کنند و تا ششماه نگاه دارند و نگاه بوقت حاجت متغای از و
بکار دارند و چند کهن تر بهتر بود و قوشن ده سال بماند **ارسطو**
خوردن جنین گوید که او منفعت ارسطون بزرگ بود **صفیق**
افیون و تخم از هر یک چهار درم سنگ عافیه و زعفران و

از هر یک سه درم شک حمانج درم مهر را کوفته و نخته با کهن
برشند و در ستور نیکین کنند و بوقت حاجت در درم
از و یک بر در نافع بود بعد از ششماه **اسود سلیم بن سینا**
گوید که این دارو جمع کرده سلیم است و این معجون است
نایب و بیمارها سودر و غیر از نافع بود در از موده اند که مختلف
کنند **صفه ششم** پستی درم شک شیر کاوی درم
شویز باز در دو قنبر از هر یک یازده درم پنج خطل و کورد
و ضر دل و مقل از رزق و خریق و میان ضر و تخم لیکین و وج و پن
دو سه و زرا و نر و چکشت و سداب از هر یک ده درم
و فریون و بنک و فلفل سفید و کند و شکندر و سرخ
و نمک معنی و پنج مغز و پنج بنک و عاقر قره و صبر و کند و شیطره
از هر یکی پنج درم و معطر در زرباد و در و نه از هر یکی درم و عفران نیم
انچه

انچه از این ادویه ها خشک بود بگویند و انچه صغ بود بقطران
غازند تا نرم شود و زان پس جل را دیگر بار بگویند و بهم بچند آن در غل
در در چربان بکین کنند و در خاک که از غزاله دو ماه بماند بعد از آن برین
ادویه بوقت حاجت بکند هم تا در درم بقدر حاجت بکار
در در وقت است این ادویه تا چهار سال بماند اگر ضعیف شود
اسقاق ابا و این تا ز سر سفافیه خوانند **نیم ذکر** یا گوید که
او معتد است شکم را نرم کند و بر و مسینه را نافع بود و سر و زرا
کند اما در معده باد انکیزد و علا جش با کاه و در چمن بود و زرا
نگند **صفه ششم** کوشک را خرد بگویند و در یک نهند اندک
آب بر در و زرا و با شرم بچشانند و زیره و کشیزه کوفته بر
بر کنند و اندک دار چمن و در و خنجر در و کنند و چون کوشک بچ
اید شقاق را بر و زنده و بچشانند چندانکه آبش کم شود از آن بکس

درو کنند و با تشن نرم بنزد تمام بخیه کرد **د** **اغبر اسحق** گوید که
 که چشم ریل در شبها چشم سودا در **صفتش** تو تیار کند
 پرورده و در مننه سوخته پرورده از هر یک دو درم شکر طبرزد
 پنج درم هم را کوفته و پنجه بنده م حبت در چشم کشند تا دفع شود
 دارد چشم بود **س** گوید که او در شبها چشم را نافع بود **صفتش**
 شاد نه شسته سه درم شسته و افلیما رسیم و فون
 سرمد از هر یکی یک درم معصع و پنجه زودت از هر یک دو درم سفید
 هشت درم هم را کوفته و پنجه دراون بسایند تا خوب نرم شود
 و در چشم را کشته تا دفع بود **افسر دجند ذکر** گوید که افسر خدا
 که مرزاج را اینگونه بود و تیز صفر ایشانند و باغ را برزد و خرد و از آن سودای
 دکانه را که پنهانها ضعیف و دیار دینه داشت بشیر زبان دزد و عا
 است که زیر او بایست خزان خورند و بادام پوست کنده و کلک منس

و معصع و یکبار در روزند تا زبان مکر کنند و پا لوده شکر و بادام
 ترکیب کرده میزنند تا زبان تشن را هم باز دارند **الوی پرورده**
ابن سینا گوید که معده را نیرو دهد و طعام را بضم کند و هم شش و فون
صفتش **الوی** تازه کی استخوان و بهره انگبین و دو بهره آب
 در درم سنگین کنند و الیورادی پامیزند و دو بار بخوشانند که روز
 دوم با انگبین و براد اخگر کرده بنزد و در او یک درم را پی پرورده
 کردیم هم بدن قیاس بکوبند و بر او را کنند و اگر او خوش باشد
 سه شب ساز و زور او را آب بخشانند و چند آنکه الیوت تازه را یاد کردیم
 بعد از آن او را بنزد **امرو د پرورده** و این را بناز که مرزاج
اسحق گوید که او معده را قور کند و شکم را بیهند **صفتش** **امرو د**
 که سخت نرم بود بنهند و او را در یکی کنند و انگبین بر روز بنزد و چند
 بالای او بیاید و آنکه تشن نرم بخوشانند تا چنه شود پس از آن در سوزنیک کنند

گوید که او دارو در بزرگیت از آن هندوانی شاد و زنده
افزاید و دل را قوی کند و کون را سرخ دارد و بوردن خوش کند
و جگر را منقوت دهد چون پیش طعام و پس از طعام بماند که از زرد و زرد
صفت کل مرغ شش درم صندل درم قرقر فلفل و صندل
و اسارونی از هر یک یک شعله درم خرفه و زرنب و زعفران و سیاه
و قاقلی و هلیله زرد و جوز بویان از هر یک یک درم بهم را کوفته و پنجه در آن
پس یک رطل آبله تازه باند رطل آب بپوشانند تا از دوی
دو بهر شود و بهر برماند آنکه بیالانید و دیگر باره در دیگ سنگین
و دو من باید شکر را در میانین زرد و دیگر باره بپوشانند تا سبزه
شود و آنکه از آتش فرو گیرند و این دارو را کوفته و پنجه جدا
گفتم بر در بر کنند و بکف نیک بزنند تا بهرم آمیخته گردد و آنکه در بر
رنگین کند و بوقت حاجت مثقالی یا دو مثقالی را در زرد و زرد
چهار

تا چهار سال بماند و از آن پس ضعیف شود **البکین** **انجیر**
و این را بنام غسل البکین خوانند و بطبع گرم است که در
و سایر از آن مردم سرد مزاج را نافع بود **صفت** انجیر خشک
در دیگ یک کنند و چندان آب در و کنند که زیرش بر آید آنکه
بالش نرم بپوشانند و هر که بالش کم شود و هر فرایده تا محراب
شود پس آن شب پیش کشد و دیگر شب بیالانید و صافی کرده
در پانزده کنند و شروع نمایند باز بپوشانند تا بقوام آید پس باز آید
و اگر بوقت بختن چهار یک او بپایند در و کنند تا شتر آید شود
و منفعه شایسته که شکم نرم کند و زرد کون را برید و فلفل را
از روده فردا در آرد و شتر غلته ها را سینه که از سرد بود و در طرف
غایب **نار** **ابا** و این را بنام زرد مانده خوانند **صفت** گوید که بهتر شایسته
که از زردان ترش کنند او سرد و خشک است که حرار را سود دارد و در

ببندد و خون آهن از شکم باز دارد و خداوند آن که صغیر از نفقت
 دارد و خداوند آن قولنج را بدو و عجل جوشن است که پس در حلوای
 بلکبیس بخورند و سیکنی که در آن نافع بود **اندودنه** و این را
 بنابر طلی خوانند و این اندودنی خارش و پیش را از تن برطرف
مقش شو نیز از پنج سرخ و در غن زیتون بهر را بیک جای
 و در تن مالند و با قلاب بنشیند یا کبریا که هم خور کنند که نفقت
 در درد اگر نبود و نیز آب کرفس لغتی نزد ما نادر که در درد
 کلی هم را با هم میامیزند و در اندامها مالند گوید که اگر اسهال شکم پرین
 دشتی هم را بگویند بهر که میامیزند و در تن مالند پس و قویا
 نیک بود و فراموش کرد **از کتاب دوم در غذا و دارو**
مرب پالوده بشکر و این را بتاثر فالرج اشکر خورند
محمد ذکر یا گوید که چون پالوده بشکر در غن بادام کرده باشد
 جو

صرف

بود و همه کس زیان ندارد و میتوان خوردن آن جو آنرا و خداوند
 که در خارج را نیز بسیار نافع بود از زیر سیکی و طعنه ها پیش
 خورند و اگر پیش از خوردن او بدو ساعت یک شربت
 خورند که تخم کاسنی کرده باشند از کرم حبه و بستیکها را در آن
 ایمن باشد **پالوده بانگبین** و این را بتاثر فالرج و جوشن
ابن سینا گوید که او پراغ و خداوند آن سرد را بهتر بود و در
 بصلح آوردن مزاج حاجت نیاید مگر که از در شربت خورده باشند
 و جوشن آب نرا بخورند شکم را قریب غایه جوشن آن بود که اگر
 در بالایش بخورند و آهسته روند و شافها که مر آن کار باشد یا جوشن
 بر گیرند از شکم ایشان فرود آید و اگر پسند نبود کواش شمر و
 کواش شهاران و آنچه بدین مانند بکار در دندان شکم نرم شود و این
 که گفتیم هم حلوای که گران دارند و نیز باشند و در بادام **پالوده**

و این را بنا بر لوضوح می خوانند **این سنیا** گوید که سرفه در شش
 و سینه و کله را نافع بود **صفت** بادام تازه که پوستش سخت
 نشد باشد صد نیکو و بزرگ از دیگران نهند و مهر در زیر انگشت
 کنند و انگشتان فام بر روزی چند نهند زیر شش بر آید و اگر یک
 و از آن پس فرود گیرند در شبانه روز هر پنج نشانی را کنند
 اگر که حمله را از ناگهین بر آید و خوشش شکر طریز دباور بپزند و دیگر
 باره با شش نرم بپوشانند و اگر در برنی آید که در دهان است
 از در کله بر در نافع بود **باد مهرب** گوید که او بستی که کوبند
 یکشاید و سرد در زبان و تب چهارم و تنگ نفس و سرفه
 و سستی اندام را منفعت دارد **صفت** زرنباد و
 دورونه و انیون و میان حرد و عاقر قرقا و نفع و سخی و مخموس
 و تخم کوفه طوبی و جادو شیر و زعفران از هر یک شش درهم
 مروارید

مروارید خرد و باز از دو مار زهر یک و دوازده درهم کوفه و بنفشه و کنگر
 بشینند و در بستو کنند و بوقت حاجت بکار آید و زهر قوتش سال
 بخاند و بعد از آن ضعیف شود **بایستقون بزرگ** **صفت** گوید که
 او تاریکی چشم و خارش را سود دارد و پنهانی را نیز کند **صفت** **ان**
 کف دریا و اقلیمیا سیم از هر یک ده درهم روغن خنجر در هم
 اندازند و شانه اندازند و سیداب از زیر و خلف و دراز نفق و میان
 خرد و سبیل خوش و سر مه از هر یک ده درهم نمک خرد و قرق
 و دوا که از هر یک یک درهم بپزند و روغن شکرده مایند از هر یک غ
 درهم مرصافی و مایران بپزند و نوش در زرده چوبه از هر یک سه درهم
 بپزند و روغن استخوان چهار درهم نمک بانیخ سیر هم را خرد و کوفه
 در خنجر کنند و بکار در زهر بوقت حاجت نافع بود **بایستقون خرد**
 گوید که منفعتش همچون بایستقون بزرگ بود **صفت** **ان**

اتمیاسیم پنج درهم در سوسه و در هم دیم سپید **مفتش**
 و شود و جوده و بلبل و در بلبل از هر یک یکدرهم کف دریا پنج درهم
 از هر یکی نیم درهم هم را کوفته و پنجه بود حاجت بکار و در پشم کشند
پنجه افیمون و این را بنا بر مطبوخ الافیمون خوانند **یوسف**
 گوید که او سودا و افزون سازد و این شهر را سودا دارد **مفتش این**
 بلبله زرد و مویر پودانه از هر یک پست درهم بسا و در ترید سفید نیم کوفته
 از هر یکی نیم درهم هم را در پنج و طل آب بنزد تا سیکی از وی بماند و آنکه
 پست در هم افیمون بود در افکنند و یکشب را کنند و یکدرهم عاریون
 کوفته و لختی انگبین باور بنزد و همچنان نیم کرمش بخورند **قبره**
 گوید که بلبله سیاه و سیاه و میوه تریدانه که بر رسم بنزد و عاریون
 و شحم عطل و نمک هند هم را کوفته با انگبین برشند و شش از این **ساعت**
 بخورند نافع بود **پنجه افیمون** و این را بنا بر مطبوخ الافیمون خوانند
مفتش

مفتش سیاه و بلبله زرد و مویر پودانه از هر یک پست درهم
 چند آنکه خواهد باب بنزد و فلو بس خیار صبر و افیمون را در در
 و پست بماند و آنکه چالاند و یاره فیترا و ترید و عاریون و یکدرهم
 بقدر و افکنند و در و چالاند و نیم کرم بخورند سخت نیکو بود **پنجه افیمون**
خود ذکر گوید که این پنجه چارها سودا و در اشعلت و کرم و برق و
 خورده اندام را نافع بود **مفتش این** بلبله سیاه بریان کرده پست
 در هم بسا سه چهار درهم هر هر را نیم کوفته در پنج آب بنزد تا یک
 باز آید بعد از آن مفت در هم افیمون بود در افکنند و یکبار بخورند
 و آنکه فرو گیرند و چالاند و چهار انگ عاریون و در و در شکم و عطل را کوفته
 و پنجه با انگبین برشند و شش از این در پنجه **مفتش این**
 گوید که نیم درهم تربت بنزد و در هم میوه تریدانه بر و زیادت کنند
 نافه و مفتش شیر باشد و محرکه بکار دارند **پنجه افیمون** و این

مطبوعه الاستیعاب خوانند **بالنوس** گوید که او در درجک در سده را
کزیلم بود و در زنده و بزمها مخالف را نفع عظیم دارد **وصفت این**
دشمن کز نفس دشمن بادیان و استین و سارون و پنج از غر از هر یک ده درم
بپزند چون شود بیالایند و چنانکه خوانند از در کوزه غنای بود **نسخه دیگر** و این
بناز مطبوعه البقی خوانند **با سر حویله** گوید که او علقها بر رویه را که از بطن
در سرد بود و در درجک در یو و اواسط شش را نیک بود و در سهای
از معده و اواسط پاک کند **وصفت این** انجیر حلوانی یک بهره موثر
خربانی پیدانه و موثر سکر از هر یکی بهره رخم بادیان و استون از هر یک چهار
بهره و آب خوش چند آن بپزند و بهر از او نشود و یک بهره بپزند
آنکه بیالایند و سحر که نیم گرم شش نیم رطل یا کمتر یا اندک روغن بادام شیرین
و بوقت حاجت بکار در زنده نافع بود **نسخه دیگر** و این را باریک
مطبوعه البقی خوانند **اسحق** گوید که او صغیر که در حیدر از بقی فرود
و بهار

و بهار گرم را نیک بود **وصفت این** بنفشه و خشت درم یک کلسنج ده عدد
و برگ نیلوفر پنج درم آلو پازنه عدد دغاب که نه و سبزان که نه
سر عدد درم مانند سبب استخوان پست درم پنج درم کوفته درم
شکم کلسنی و سنا که از هر یکی پنج درم شکر و دغاب پست کند از هر
چهار درم نیم پزند و نیک رسم او بود و آنکه بیالایند و پانزده درم
فلوس خیار چوبه زردی درم نیم ترنگین و ده درم شکر خشت
بیامیزند و دیگر باره بیالایند و پانزده درم شکر آب بنفشه
بکار در زنده نافع بود **نسخه دیگر** **وصفت این** گوید که او صغیر از
و گرمی اندامها را رفع کند و در خواش را سود دارد و در سهای و استون
زایم کند **وصفت این** پنبه زرد و غر از هر یک ده درم و موثری و درم
دغاب که غنه از هر یک هفت درم خیار چوبه زردی درم نیم رطل
بپزند تا نیک رطوبت باز آید و آنکه نیم گرم شش بخورند **وصفا** گوید که او درم

کوفته با جلاب شش از دی که در دانه منفست شش است
نخچه زوقا اسحق گوید که او سر فر را قطع کند و سینه و بطن را از
بغیرهای شش پاک کند و شش را سود در **صفت این** غناب
کرانه پست عدس پستان چهل دانه انجیر خلوانی ده عدد و مورق
هفت درهم پنج درهم در هم جو کوفته سه درهم کثیر نیم درهم
خم تخم ریح و تخم فلفل و زعفران هر یک سه درهم و در چهار رطل آب بنزد یک
از در باغی باغی بعد از آن هفت درهم منقش بر در ده دیگر در هم و غناب
با چهار روقیه این بیامیزد و بکار در دانه نافع بود **نخچه زوقا اسحق** گوید که
او سه در کهن را در در بر و سینه را نافع بود **صفت این** غناب
کرانه ده عدد پستان سر دانه انجیر خلوانی پنج عدد در هم و مورق
از هر یک پخته در هم تخم فلفل و تخم زعفران هر یک سه درهم و در چهار
رطل آب بنزد یک رطل از آید و کوفته در هم منقش بر در ده
یک درهم

یک در هم در غناب دانه بادر در دانه کرده و بوقت حاجت بکار دارند
نافع بود **نخچه زوقا ابو مریم** گوید که او سر فر را از آن تب و
سرفه کهن را سود در دانه فاصه که سر فر از کر مر بود **صفت این** غناب
کرانه پست عدس پستان پنجاه عدد انجیر خشک سر عدس و مورق
ده درهم پنج درهم در هم پخته در هم گوشت کهنار سفید هفت درهم
خم تخم و مور دانه و کثیر از هر یکی پنج درهم بر سیاه و شان و زوقا
از هر یک سه درهم در هم را بنزد و بالختی روغن بادام بکار دارند
نافع **نخچه غاف اسحق** گوید که او تب چهارم و پنجم و غیره چهار
کهن نافع بود و چهار با صوب را که سر فر بود **صفت این** غناب
و مورق دانه و شمر و بادام در دانه غاف از هر یک یک برستاند
و بکار بآتش نرم نرزد و آنکه با لایند و با ناز و عقلت بخورد **نخچه زوقا**
گوید که بهر بادیان بادر زیادت کشنده بهتر است **نخچه زوقا جفین**

کوبید که او سر و مغز را از افروزی و دنیا برید پاک کند و در کسر داروخ
کز کرم بود نافع بود **صفت** الو سبیه نیم رطل خرمای مندر سبزه
پست درم غناب کرکانه پست عسل و موز به دانه و ده درم هم را
در رو رطل آب خوشش با شش نرم بر نماند سبکی از در غناب که
ببالا نهد و پست درم فلوس خیار چغندر و کندر و پست
بماند تا حل کرد و دو حبه گاه نیم کرمش بجا رود و نفع بود **نسخه**
ملیه یا **سحر جوی** کوبید که اول قیده مار اندام و ریه را را سود در درون
ایر شمر مار به پاک کند **صفت** ملیه زرد و هیلک کاهی پیچون
از هر یک ده درم خرمای مندر سبزه پخته درم غناب کرکانه ده غلا
موز به دانه هفت درم کلر سیرخ و بنفشه زرد هر یک چهار درم هم را
در رو رطل و نیم آب خوشش با شش نرم بر نماند بهر از روی
شود پس از آن پانزده درم فلوس خیار چغندر و کندر و پست
بماند

تا حد شود و انگاه نیم کرمش سحر که بکار در در زدن اگر عارض بود
نیم کرمش بخورد که نفع نماید **نسخه** شیر **نسخه** این کوبید که
آن بود که شیر بخورد تا شند و بطبع معتدل است غذا بسیار در هوا است
افزاید و مضم زود شود اما بستگی در اندامها بهر از دو حمله است که او را
باشکر طرز زیاده بکین خورند تا زیان نکند **صفت** یک رطل رنج را
نیک بشویند و در یک کسند و یک رطل آب با و بر بماند و با شش
نرم و بر اچو شاند پس از آن ده رطل شیر تازه در و کسند و بنفشه
و چون بچشد شود از آن شش فرو گیرند و در و غناب در وی کسند و بکار
در زدن نافع بود **نسخه** **حلیوس** کوبید که او چشم را جلاد دهد
شاسیه چهار درم مخم و بنفشه و درم سپید از زرد و افیون
سیم کرم از هر یک یک درم هم را خرد بکوبند و به پیر نیان بریزند
و دیگر باره بهاون نیک بسایند تا نرم شود و بوقت حاجت چشم کسند

برودمان نفوس گوید که این برومید که با دهن را که گزین
نافع بود اس کلو قلع را نیک بود و کامرود دهن را که
بزرگ دارد **صفتش** سست و خرد هم تخم برین و
پست کننده از هر یک چهار درم تخم کل رخ سدرم کافور بود
همه را کوفته و بخت در کلو مندر دهن را که نیک بود اگر غلت
تر و کله را در کماز و بودینه و کل خشک را هر یک یکم قافیه را کوفته
با آن دار و که گفتیم بیا میرند و بوقت حاجت بکار در زدن نافع بود
برود سیاه صفتش گوید که او در در دهن چشم را سودا
و از موده ایم **صفتش** افیون پنج درم یک و قوتیای
مند و فاقه از هر یک نیم درم کافور و در و سوسه و مارسیا
هر یک یک درم زعفران دانه کی مرصافی و اعلیما رسیم از هر یک درم
نیم صبح عرچ پست درم سرمد درم سرمد درم سرمد درم سرمد درم سرمد

و نیم ساده اند دانه کی همه را کوفته و بخت پس اگر خواهند که نرم باشند
اب باران در در دهن کمر ده چنانکه چهار انگشت زیر در و با براید
بعد از آن با قلاب که از دندان آتش خشک شود و دیگر بار در دهن کنند
و نیک بایند و بوقت حاجت در چشم کشند نافع بود **برود**
غوره تیر حقیق که او سلاق و کمر چشم و در چشم که از بوی نیک باشد
و تیر باشد را از این کند و اشک اندان از چشم باز دارد **صفتش** آن
توتیا و زرده چوب و بلبل زرد از هر یکی پانزده درم و بخت درم
نیم دار بلبل سه درم و نیم انورانی و ما میران از هر یک ده درم همه را
همه را کوفته و آب غوره تازه که کوفته تیر و زرد چوب خشک و دیگر باره
خوب بایند و بوقت حاجت در چشم کشند نافع بود **برود**
کافور و این را آنچه خوانند گوید که او که چشم را نیک دارد
تیر را سودا دارد **صفتش** آن توتیا و زرده باب غوره نیم درم

کافور قیرا طهر را افزایند و بوقت حاجت در چشم کشند یا
در و پر کنند **برود نرم و صفا** گوید که او را در آب سرد و در چشم
نافع بود **صفت آن** ساده دهند و در سوخته و افیون
نشسته از هر یک هفت درم عرق سر دریم اقلیم چهار درم
سفیداب از زیر شفت درم هم را کوفته پیرنیا نهند و
به هنگام حاجت در چشم کشند نافع بود **برود نرم و صفا**
گوید که اگر میوه حشمت را بنشانند و اشک آن زرد و باز دهد و او را
از پیشانی تا زیر بایکبار داشته **صفت آن** شادند بازده
مشق از کوفته پیرنیا نهند و بیکبار در دهان کنند و اندک
آب بر در و زیر و غلبه بسانند و کشند تا خشک کھو و سکه
بار هفتین کند پس از آن هشت مثقال سوخته چهار درم در و در
موراف در سه مثقال سفید یک درم بر درم بایکبار در دهان بکوبند و بایکبار
بزنند

بزنند و بوقت حاجت در چشم کشند نافع بود **برود نرم و صفا**
شر که بگذرد گوید که این برود سیل و اشک آن در چشم بگذرد
و سفید حشمت را بر سر و باد و کند و بیکبار حشمت بود و هم را
برون کند **صفت آن** تو بالامس و در سوخته و زرد
از هر یک هشت درم بوره از زیر و بر سوخته و زرد
هر یک چهار درم هم را کوفته پخته بیکبار نهند و بیکبار
بار هفتاد و پنج بسانند تا نرم شود و به هنگام حاجت در چشم
کشند نافع بود **برای آنی که گوید که او** غذا را بسیار خوب است
و زرد از معده به تخلیه میرود اما قولنج را زبان در در و بخا
معده را نبرد و در فامه که قور باشد و باید که بعد از خوردن
او آب و سر تر بخورد تا که سر فر او را با سر که بکار طرز و چون
از تنویر این نرند باید که ساعتی کشاده را پیش کشند تا بیا ساند

در آب نیم گرم بکار در روز و قوت این دارو تا شش سال
باقیت بعد از آن ضعیف **نقشه پرورده ماسر حوله**
گوید که او درستی برد سین و سرفه را سود دارد و شکم را نرم کند
و سستی معده را برطرف **صفت آن** بنفشه تازه خوش
و شش بپزند در جایی که پاک تر اند تا تر از رویش شود
در تها در گلی کند و بدست نیک بمالند و انگبین مضامی
در در کنند در جایی که بپزند و چهل روز باقیات بنهند
با مداد و چاشنی که ویرا هم مال و بوقت انگبین مهر افرا
و بعد از آن شش ماه بکار در روز و اگر خواهد که بشکست و زرد
شکر را با آب حل کند که چون انگبین شود و همچنین که کفیم و برا
بپزند **بنیاد یقون ابن ماسویه** گوید که او مردی
معده را نفع کند و باد را بر سر ترا کند **صفت آن** عفران
و کاشمش

و کاشمش تخم کرفس و زنجبیل و جلقوز و پست کند تا
از هر یک شش درم بادام پوست کند و کند از هر یک درم
بلبل شست در هم هم را کوفته و بخته بسته بر آن عمل مانی
هم را بپزند و بهنگام حاجت **نقشه** آب پسته را از رویش
نافع بود **بنیاد قی البرور** **سحق** گوید که این دارو در روز و قوت
بهنگام آب تا حلق و بستگی بر انگبین و دریم آمدن
از شان نیک کند **صفت آن** صمغ عربی و کونیا سفید
تخم خیار را در یک پوست کند و در شش و شش دانگ
از هر یک شش درم تخم کرفس درم هر را بکوبند و بپا میزند
و آب بپزند و حب کند و بهنگام حاجت دو درم از رویش
با شراب کونیا و آب تخم بکار در روز نافع بود **نقشه** **و این**
بتاز نقشه حقی خوانند و او در روز شش بود شکم آمدن از

نسخه هجده

خاصه

چشم باز دارد و خارشش تنگی اورا باز دارد **صفه این**

شش شاذنه درم خون سیاهشان دانک رود سوخته قرار
شحم که بود خشم از نفوذ سبیل خوش از هر یک نیم درم ساده در دانک
شیره سیاه و قند شکر از هر یک دانک کافور نیم دانک هم را کوته نموده
خوشی از صفه که مدینه بدست تمام حاجت در چشم کشند نافع بود **در انوشه** گوید که
از هر یک شش سیصد و بیست و دو درم بود که در آن کر مرید و دو درم کمر مرید
از هر یک شش سیصد و بیست و دو درم بود که در آن کر مرید و دو درم کمر مرید
بهر شکر طبرزد یک بهر جله از هر یک یک شش یک بهر سبکی که بی
تا فور کرد و بوقت حاجت بکار درازند و اگر خواهند که با شکر کنند
و شیرین کهنه شکر بکار برد و بوقت حاجت مسانه بودانی **این**
گوید که او طعام از زیر و خوش بودی انوشه شکر بود و از و بسیار
خوردن که بودا که در زبان دارد **صفه این** باد بخار را بکارد

بر در بنابر و ساعت و بعد از آن در آب نمک که درازند و آنکه
در یک کند و از آن را لطیف و روغن باد می بامیرند و با شش
نرم اورا برشته کنند آنکه در دیش بر ازند و گوشت در در
کنند و بریزند چون گوشت بچه شود و باد بخار را و بر بامیرند و اگر خوا
ند که سر که بر در بریزند و زمانی که بر آتش را کنند بعد از آن بکار درازند
پروزش این سینا گوید که او از او را کرین پارس است
باد را ستر را از آن بکشد و قوی و مغض و فراموشی را دفع نماید و عارض
که از سردی بدن اندوزان استن را منفعت دارد **صفه این**
شحم سبیل از هر یک یک درم فرغیون عاقر قرص سبیل غفران
از یک هفت درم هم را خرد و بکوبند و با عسل بشویند و شماه
بکار درازد و بوقت حاجت هم مقامی بیشتر بکار درازند
و قوت این دارو تا دو سال باقی ماند **بابا** و این تا باری

بصفت

ماسر جو به حکیم گوید که آنچه گوشت پزند قوت تر از آن بود که بر روغن
پزند خاصه که در دریا نیز از کرم کرده باشند چون در جگر و
سداس در زیر و آنچه بدین ماند و طبعش گرم و تر است شست
و جماع را قوت کند و بر آن و خداوندان سرد مزاج را نفع دارد و اما
خداوندان معده گرم را زیان دارد و علاقه شست که بعد از
تتر با یا زرشک آب بکار در دریا زیان نکند حقیقت
فی از کتاب دوم در غذا و دارو ما مرکتی را
و این بتازر سماقیه خوانند **یوحنا** گوید که بهتر شست است
که از ترش تر سرخ نو پزند او بطبع سرد و خشک است و حشای
کرم ضعیف را نفع نماید و خون آمدن از کرم باز دارد و هر که خواهد که کرم را
ببندد ساق بر پهن و بیک ترش در و رکنند و اگر خواهند که
طبع نرم باشد یک چغندر و اسفنج داخل کنند و چون از دریا بخورند
سینه را

سینه را زیان دارد و علاقه شست است که در بار و روغن بادام
بپزند تا زیان نکند **ساج ابن عبدان** گوید که بهتر شست است
که گوشت که سفند کنند و غذا بسیار دهد و قوت را قوی کند
و شهوت جماع بگیرد و آب پست افرازد و همه را موافق
بود و آنچه گوشت کاه کند و ترش بر آن و خداوندان سرد مزاج
نقصان نکند و در معده باد بگیرد و ترش شست که سیر و پیاز
در دریا داخل کنند تا زیان نکند و بعد از آن ترشها خورد تا ماکه را
که کرم مزاج باشد و کار ببرد بپزند تا زیان دارد و جلد خورشید مردم
در دست مزاج را شاید و بر فستق بهتر شست باشد که بخورند از
تابستان **ترقیه اسحق** گوید که بهتر شست است که ترش وی
معده است او سرد است و نختی خست دارد و صغرا را بپزند و
چون از دریا بسیار بخورند معده را ضعیف کنند و علاقه شست بخورند

حلو اما عسل باشد که در حقبت رو میزنند و نه آب سرد
 و میوه ترش برهنه کنند در لایم آنوقت که این را
 بخورند **صفه این گوشت** با برآرد گرم بکوشند تا نیم کج
 گردد و آنکه ترف را خرد بکوبند و آب گرم بمالند و در دیگ
 کنند بپزند و چون بپخته گردد و بخورند نیک بود **ترادوع طایفه**
 گوید که آنچه نجاست و برک چغندر برهنه بکوشند بزغال خورند
 که هر را خاصه تبستان نفع کند چون با وی اسپندان منجمه
 باشد خداوندان سرد مزاج را حوائق باشد و زرد میوه کند و آنکه
 زرد بپزند تا کنند و برآرد چغندر و بپزند نیک باشد اما خداوندان
 که مرانشاید که بخورند **ترنج پورده جالیوس** گوید که او صده را
 فو کند و در دماغ بر کوشند و کلو همه را نافع باشد **صفه آن**
 ترنج بزرگ بکینند و ترش جدا کنند و چهار پاره پاره کنند و نه
 هر پاره

هر پاره چند آنکه نشستی بود آنکه جدا در دیگ کنند و آب خوش بر وی
 ریزند چند آنکه آب بر زیر آن برآرد و بش نرم و بر این زمان که لکام
 که نرم شود آنکه جدا را از دیگ بردن آرند و بعد از ساعتی دیگر باره در دیگ
 کنند و آنکه بکین تنها چند آنکه بر ترنج برآرد و کوشند و بکوشند
 و آنکه جدا را در بر فی کوزند و چون آنکه بکین کم شود هر افزایند پس اگر
 تر در دیگ برآرد آنکه بکین و برآرد کوشند و دیگر باره و برآرد کوشند
 و آنکه که بر چغندر و چغندر و بویا و قنقل و در رطل فلفل را بکوشند
 و بچند و در کیم که چغندر کشته بشتر طایفه از کتان باشد و در میان
 ترنج کوزند و به سنگام جبت از و بکوشند **ترنج پورده**
 و این را تا ز فحل مر با خوانند **ماسر جوی** گوید که او باد و سرد را
 و روده تخم کند و خداوندان سرد مزاج را نافع کانی میوه و ترش را کمتر
 سرد بود نافع باشد بر آن سخن بگوید **صفه آن** ترنج سیاه بزرگ خداوندان

خواهر پوش را بر تراشند و بکار دوز را که و در از بر بندد از
انگشت و درگاه سه نهند آب گرم ریزند چندا که برش
بر اند و ساعت را کنند افکاه از آب بر آرد و در طبع کنند
پاشش نرم و بر آب جوشانند و بکف هر جنبانند تا بهم انگیخته گردد و آنکه
آتش فرود گیرند و در ستور نکین کنند و به هنگام حبت از وی
بکار در رند نافع بود **ترکیب قمر** گوید که این ترکیب را جمع کردیم
و بسیار سودیم هم از هر یک که نژدگان را نافع بود و سوز هر یک که خورده
باشند را این کنند **صفقتش** ببلورده درم ز راوند و خنطیا
از هر یکی یکدرم همرا گوشت و بخته باب برک خمر توپش
باشند و چهل روز با قاف کنند و به جنبانند و هرگاه
خدا شود آب فر توپ بر در ریزند و جلد را حب کنند هر یک
بقدر فندق و بوقت حاجت یک حب یا ده از و بکار دهند خاصه بکار
که غفقت



